كتاب اختيارات بو يحيى كخاطب

5

امداد حمد بی حد • واعداد سپاس بی قیاس وبی عد • مبدعی را که آثار ابداع او بر هر ورقی از اوراق وشجری از اشجار سمت وضوح یافته • وبر هر ثمری از اثمار وزهری از ازهار انوار ایجاد او تافته • بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار •• هر ورقی دفتریست معرفت کردگار ••

بی امر کن فکان او هیچ نبات از دریچهٔ وجود لب بشکرخندهٔ نشو و نما نمی‌گشاید وبی حکم فرمان روایی او سلطان هر صد برگ گلی از هیچ نهال نمی‌زاید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد تصویر نگارخانهٔ آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت وتا خورشید حکمتش گلگونهٔ الوان بر چهرهٔ نباتات وحیوانات نکشید نوعروس اشکال والوان بر منصهٔ ظهور جلوه ننمود شعر

ففی کل شیء له آیة •• تدل علی انه واحد ••

نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ودرود فراوان وتحیات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود وموجب خلق آفرینش طفیل دین او

علیه من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها شعر

فیا ایها الراجون منه شفاعة •• صلوا علیه وسلموا تسلیما ••

اما بعد بر ارباب فطنت واصحاب حکمت مخفی ومستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات واصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد وهر چیز را چنانچه منفعتی وجودی هست مضرتی مزاجی هست وهر چند معرفة ادویه بتمامها بغیر از خالق بر هیچکس ظاهر نگشته وجود در گنجینهٔ اختراع وابداع خالق که راه تواند یافت اما بعضی که گاهی مزاج وخاصیت ومنفعت ومضرت آن روی از تتق خفا وحجاب ستر روی نموده بالهامه تعالی اولیا علماء نفدس بوده ونیز هر کس از علما معرفت ادویه بحسب تجربهٔ خود خلافی کرده وغث وسمینی از یکدیگر جدا نهاده اند وچون بندهٔ کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین العطار اصلح الله حاله فی الدارین آمال له در این قسم بحسب المقدور والامکان شروعی نموده میخواست تا قول اصح وتجربهٔ ارجح باز نماید تا جماعتی که اشتیاق این علم داشته بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع والتیاع کنند ونیز مدتی مدید است تا مجموع همت مصروف وعنان نهمت معطوف این بوده که بوسیلهٔ

خویشتن را از تیه بداختری بر قد شهرستان مشتری طالعی رساند و دیدهٔ بخت
گران خواب خودرا از نومة الغافلین بیدار گرداند واین معنی بی انکه تشبث
بذیل اشفاق ومرحمت و توسل باستان الطاف وموهبت صاحب قرانی
کند که خاک درگاه او کیمیائی مس هنر و هوای بارگاه او حیات بخش هر صاحب
هنر تواند بود وچندانکه عقل دوربین وفهم پیش اندیش در عرصهٔ امکان وفضای دوران
دوران گردد بغیر از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرت بلقیس زمین
وزمان ملکهٔ تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان **بیت**

انکه در مهد جلالش وهم را نابوده دست ٪ وانکه در ستر عفافش باد را نابوده راه ٪
باوجود دورباش عصمت او آفتاب ٪ کی تواند کردن اندر سایهٔ چترش نگاه ٪
زهرهٔ زهرا و دولت اختر برج شرف ٪ شمسهٔ گردون عفت سایهٔ لطف اله ٪

عصمت الدنیا والدین بدیع الجمال خلد الله تعالی ایام سلطنتها وابد آثار معدلتها
بدست نیاورد وقانون کلی سعادت خویش و ذخیرهٔ اغراض دولت خود
بجز از نظر کیمیا خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاه او شفاء انواع حوادث
ومنبع اسباب کامرانی و رافع علامات بطالعی ومنهاج طرق اقبال وجامع
متفرقات جلال است نتوانست ساخت امیدوار است که بعین عنایتش

ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت واصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق
بدانکه این کتاب مشتمل بردو مقالتست اول در ادویهٔ مفرده واسامی بلغت هر طایفه
وابدال واصلاح ومنفعت ومضرت آن ومقالهٔ دوم در مرکبات مشتمل واین کتاب را
اختیارات بدیعی نام نهاده شد **فصل** بباید دانستن که ادویه یا نباتی یا حیوانی
یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از وی بزور بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار
یا عصاره یا ثمار یا صموغ یا لحا یا جان بود که جملهٔ وی مستعمل بود اگر مستعمل از نبات
اوراق بود همچون سادج و مازریون وتانبول وامثال این واجب بود که
وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد وبغایت خود رسیده بود پیش از تغیر لون
واگر بزور بود مانند انیسون وکرویا وکمون وامثال آن باید که وقتی گیرند که
در نضج مستحکم شده باشد وفقاحیة ومائیة از وی متمیز شده باشد واگر اصول بود
مانند عاقرقرحا وجنطیانا وبهمنین وامثال آن وقتی گیرند که اوراق افتادن گیرد
واگر ازهار بود همچون بنفشه ونرگس واقحوان وامثال آن بعد از تفتیح تمام
پیش از تبدل گیرند واگر قضبان بود همچون زرنب واسطوخودوس
وحاشا وامثال آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت واگر ثمار
بود مانند فاقله وقرنفل وبلادر وامثال آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد

سقوط باید گرفت و اگر جملهٔ وی مستعمل بود مانند اذخر و قنطوریون و قیصوم
و امثال آن پیش از تبدل و بعد از ادراک تخم گیرند اگر تخم آور بود و هر ادویه که
در اصول تشنج و در قضبان ذبول کمتر بود و در بزور امتلا و سمن و در فواکه
اکتناز و رزانت بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود و گرفتن ادویهٔ نباتی در هوای صافی
اولیتر از آنک در هوای متعفن یا نزدیک بهوای تر و بری از نباتات قوی تر
از بستانی بود و نباتات جبلی اقوی بود از بری و هر کدام از نباتات که در لون
خود اسبع بود و طعم اظهر و رایحهٔ وی ازکی در باب خود اقوی بود و اگر قوت
حشایش بعد از دو سال تا سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن صموغ همچون بارزد
و اشق و جاوشیر و حلتیت و مانند آن بعد از انعقاد پیش از غایت جفاف
گیرند و بیشتر صموغ را قوت بعد از سه سال باطل شود خاصه فرفیون اما گرفتن
لحا همچون شیطرج و ماهیزهره و سلیخه و امثال آن وقت رسیدن شجر وی
پیش از نقصان گیرند و گرفتن عصارات مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند
آن بعد از رسیدن نبات وی گیرند اما آنچه اقوی بود از هر طبقه مدت بقاء
وی بیشتر بود اما وقتی که یکی ازین تازه و قوی نیابند اولی آن بود که ضعیف
همین نوع را بجای وی خرج کنند و اگر نیابند آنگاه ویرا بدل کنند اما حیوانی

مانند قرون و مرارات و اکباد واجب آن بود که از حیوانات جوان گیرند
و در زمان ربیع و از اصح المزاج و از رسیده تر و آنچه از وی گیرند بعد از کشتن
گیرند و بحیوانات میتة الآفات نکنند و از ایشان ادویه نگیرند اما معدنیات
مانند قلقند و قلقطار و زرنیخ و امثال آن اولی آن بود که از معادن معروف
گیرند و این اختیار کنند که جوهر آن پاک بود و در لون تفاوت نبود و بر همان طعم
مخصوص بود اما نگاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اول جمع آوردن اجزاء
آن دارو و کوفتن و قرص ساختن و در سایه خشک کردن همچو دارچینی دوم
خلط آن دارو و با چیزی که حافظ وی بود بخاصیت همچو خلط کافور با چشبرج با فلفل
با جوز و خلط فرفیون با سلت یا باقلا با پوست یا بادام تر و خلط فلفل سفید
با باقلا و امثال آن بسبب قوت اجزا سیوم مظروف چنانکه بعضی ادویه را
واجب بود که در ظرفی کنند که سر آن تنگ بود و سر آن بموم استوار کنند تا قوت
وی بتأثیر هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و اولی آن بود که در ظرف
آبگینه کنند و اگر یافت نشود در دبه کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه
محکم دارند مانند بزوره و اوراق و بعضی در انبانه کنند خربقین و بسد و کهربا
و امثال آن و بعضی را کیسهٔ کرباس کافی بود مانند اقاقیا و پوست و عصارات

چهارم آنکه جایگاه آن چنانکه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت
و برودت و خالی از رطوبت و در موضعی که تنگ گشاده بود و ممر ریاح و دخان
بود ننهند پنجم نهادن ادویه لازم بود که هر یکی بجای خود نگاه دارد تا ادویه
حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و سکبینج
و امثال آن در مجاورت ادویه که استعداد قبول آن روایح نداشته باشند و
بسبب آن جار قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر و امثال آن ننهند
چون این معنی مقرر شد که ادویه از این سه قسم بیرون نیست و هرچه از این سه
قسم بیرون است از ادویه نیست و قول کلی که دوا از غیر تمییز کند باید دانست
اکنون بدانکه آنچه ماکول و مشروب آدمیست از پنج قسم بیرون نیست یا غذاء مطلق
یا دواء مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه غذایی یا سم و آنچه خورده شود
یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن دایما بروی غالب بود و آنرا بدل ما یتحلل
سازد آن غذایی مطلق بود همچون نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن وی را
تغییر کند باز وی بدن را این را دواء مطلق گویند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبل
و امثال آن یا چنان بود که اول وی در بدن تأثیر کند تأثیری ظاهر باز بدن
در وی اثر کند و آنرا بدل ما یتحلل سازد این را غذاء دوایی گویند همچون

برگ خشخاش و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوائی غالب بود
آنرا دوای غذایی گویند مانند کمون و نانخواه و کرویا و امثال آن یا چنان
بود که قوت وی ثابت بود و دایما کیفیت وی بر بدن غالب بود
و مفسد بدن باشد آنرا سم خوانند مانند بیش و شک و شوکران و امثال
آن والله اعلم چون کلیات معلوم شد روی بمفردات آریم تا بیان هر یک
چنانکه التزام کرده ایم کرده شود انشاء الله **باب الالف اطریلال**
نباتیست که تخم وی مستعملست مانند تخم کرفس بود بسبزی و بلون کبود
بود و بشکل زیره بود و بغایت تلخ باشد و آنچه سبز بود و قدری از آن بزرگتر
بود آنرا تخم خلال دان گویند اطریلال است غیر مصری و آنچه کبود رنگ بود
اطریلال مصری بود و حشیش وی را رجل الطیر و رجل الغراب خوانند و حرز
الشیاطین نیز گویند و گفته شود و طبیعت اطریلال

کرم وخشکست درآخر درجه دوم و در مداوای بهق وبرص بغایت
سود مند بود و بعضی تنها مستعمل کنند وبعضی یکدرم ازان بادانکی
عاقرقرحا بسایند وبعسل بر سرشند ولعوق کنند ویکساعت یادوساعت
درآفتاب بنشینند چندانکه عرق بکنند وگاه باشد که همان زمان آبله زنند
وگاه باشد که روز دیگر یاشبانه آبله بزنند وبعد ازان آب زرد بسیار ازان روانه
شود بقدرت حق جل وعلا لون آن موضع باز لون اندام گردد خاصه که این
زحمت در موضعی گوشت مند بود زود تر واسان تر زایل شود واین مجربست و
بکرات جامع این کتاب امتحان کرده واین سری عجیب است اما بشرط آنکه اول
تنقیه کرده باشد بعد ازان این دوا استعمال کند وباید که در تابستان باشد وقتی که
آفتاب درغایت گرمی بود وبعضی گویند یک جزو نیم اطریلال و پوست مار یک
جزو وورق سذاب یک جز ومجموع کوفته وبیخته پنج روز هر روز سه درم باشراب
انگوری بیاشامد ازان مرض شفا یابد باذن الله تعالی خاصه که در آفتاب هر روز بنشیند
چندانکه عرق بکنند واگر سایند اطریلال تنها وبعسل کف گرفته برشند و هر روز دو مثقال
باآب گرم بیاشامد پانزده روز متواتر البته مرض بکلی زایل گردد باذن الله تعالی
واگر اطریلال کوفته وبیخته در بینی زن دمند بچه بیندازد اغریس بزبان اهل دمشق

ومصر عود الریح خوانند وان قشر اصل امبرباریس است بپارسی پوست بیخ زرشک
خوانند و طبیعت آن گرمست در درجهٔ اول وخشکست در دوم چون بجوشانند
وبدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند در هر دهن که باشد و هر نوع قلاع که باشند وبغایت
مجربست واگر بجوشانند در گلاب ودر چشم چکانند رطوبتی که باشد خشک
گرداند وسودمند بود جهة بقیت رمدی که مزمن شده باشد واگر پیش از درد چشم
استعمال کنند صحت چشم نگاه دارد واگر بطبیخ آن احتقان کنند سودمند بود جهت
ریشهای روده واگر شراب باربرگ بجوشانند وبیاشامند نافع بود جهت درد جگر
وورم آن نرم کند وصاحب جامع گوید اطباء مصر در داروهای چشم بدل مامیران
چینی ومامیران یکی از اغریس می کنند ابار آنک محرق است بپارسی سرف
سوخته گویند صنعت آن بستانند تابهٔ آهنی وارب بر روی تابه نهند و قدری گوگرد
بران اندازد ودر کوره نهند وکاسه گواری سوراخی در بن آن کند وبر روی
نهند وبدمد تا آن زمان که سوخته گردد بردارد واستعمال کند واین مؤلف گوید بعضی
چو بر تابه آهنی افکنند وکبریت بر زبر و تختها ابار بر بر گوگرد نهند وآتش در زیر تابه
کنند تا آتش در گوگرد افتد وبا این پاره می جنبانند وچون ماده می کند تا ابار تنگ سوخته
شود آنگاه ابار را از خاکستر وانگشت جدا کند وچند نوبت بشوید وبکار برد

و و بسعور سوری در یک جای کبریت یاد کرده و در دیگر موضع نهی کرده و گفته که
آبار را در تابه آهنی بر سر آتش نهند و بسوزانند تا بگونه زرنیخ شود و ابوریحان گوید این نوع
بهتر از آن انواع است و طبیعت آن سرد بود در درجه دوم چون مغسول کنند نشف
ریشهای چشم بکند و دانهای سودمند بود جهت ریشهای مفاصل و ذکر و خصیه چون
بر آن موضع درور کنند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشهای زشت و بدل این انزروت
ابق اکسیریان زیبق را خوانند و بزبان ابنان زیبق جیلی نام دارد و ورزا گفته شود
اسمها و طبیعت و منفعت آن لباب القمح است و لباب القوم و لباب البسر نیز
خوانند و آن لباب الحنطه است و بعربی نشا گویند و بپارسی نشاسته است و گفته شود
ابوفلسا انجوساست و خس الحمار و عاقر شعا و شجرة الدم و رجل الحمامه و حبر اوله
فیلوسس و سنغاد و کلا و انعلیجا گویند و بسریانی خالوما و ملقطی دیگر بالقش و کاهو خره
نیز خوانند بهترین آن بود که ورق آن سیاه رنگ بود و بیخ آن سبز و برگ آن بسیار
طبیعت آن گرم و خشک است در اول دوم چون با سرکه بر بهق طلا کنند زایل کند و چون با پیه
بر خنازیر نهند تحلیل یابد و ریشها را نافع بود و مرهم وی سوختگی را سود دارد و شقاق
مقعد را دفع کند و چون ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد
و چون بخایند و بر گزندگان اندازند گزنده بگریزند و بیخ آن چون زن بخورد یا بجوید

بو کبرد بچه بیندازد و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و بسیار استعمال کردن صداع
آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود با کدو ابریشم نیکوترین آن بود که پاک و نیکو
بود طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک است در اول و
جوری گوید گرم و تر بود در اول بلغم و سودا را پاک کند و بدن را فربه کند و قوت
بدن بدهد و خون زایل کند و ذهن تیز کند و روشنی چشم بیفزاید و چون در معاجین
بکار کنند گرشیر بیخ آن عسل بود مجامعت را زیاده کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید
و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشند استعمال کنند با مقرض صفت سوختن وی
مانند سوختن صوف بود و گفته شود و اگر مقرض بود لطیفتر باشد از بهر آنکه
قوت وی زیاده بود و چون سوخته بود و بیاشامند نعوظی تمام آورد و مفرحی تمام
بود و تقویت دل بدهد و خفقان را سود دارد و مقدار شربتی یکدرم بود و چون
بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم سودمند بود و پوشیدن وی
سخن نبود مانند پنبه بلکه معتدل بود و گویند پوشیدن وی شپش پیدا کند
و معده را بد بود خصوص خشن وی مصلح وی رب بر قباس اترج بود
ابهل جوز الابهل گویند و ثمرة العرعر و ترشش غبچه نیز خوانند و آن ثمر
سرو کوهی است بپارسی تخم وبل گویند و طبیعت آن گرم و خشک

در دوم و جالینوس گوید در سیوم و بهترین این سیاه ... بود و به
و بهترین ورق آن سبز رنگ بود و اگر با روغن کنجد بجوشانند در ظرفی آهنین
تا سیاه شود و در گوش چکانند کری زایل کند و چون بکوبند و به بیزند
و با اکحال اف... نند نافع بود و اگر سه درم سفوف سازند کرمها مجموع بکشد
و اگر بیاشامند یا به عسل بسرشند سه درم و لعق کنند حیض براند و بچهٔ زنده
بکشد و بچهٔ مرده بیندازد و اگر ثمرهٔ ابهل ده درم سحق کنند و پنج درم روغن گاو
و پنج درم عسل با هم بسرشند و لعق کنند ربورا نافع بود و اگر سحق کنند
و با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند و اگر بدو بخور برگیرد یا بخور کند
بچه بیندازد و وی مضر بود بجگر و مصلح آن عود الوج است یا خولنجان یا حاما
و بدل این جوز السرو است و دارچینی مساوی و گویند بدل
آن یک وزن و نیم آن دارچینی است و گویند بدل
آن بوزن آن سلیخه و بوزن این جوز السرو است

ابنوس دو نوعست سیاه و بلمع و درخت آن
بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون در آب
اندازند فرو رود و این مولف گوید آن نوع که بلمع است دو نوع می شود
یک نوع بلمی که او برنگ سیاه است زرد فام و این نوع از سواحل زنگبار
آورند و تخم آن بتخم خطمی ماند و زردی و سیاهی او برابر افتد بخطی راست
و متفاوت نیز افتد و نوعی دیگر از بلمع بلمی او برنگ سبع لک و صفید صندلی
بوده و تخم ان مانند فلفل بود و از این نوع دسته کارد و کوشکان سازند و نوع
سیاه خالص است میانه چوب است که گرد اگرد آن افکنده باشد و ان
ابنوس سخت تر از ابنوس بلمع باشد و گران وزن تر و دیسقوریدوس گوید که

بهترین آبنوس حبشی بود و ابن مولف کوید انک عکس کرده شد در حبشه
آبنوس نیست بلکه آن آبنوس از اسفهان و عراق آرند از جزایر و بهترین
آبنوس سیاه املس بود و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم ... خشک
کند باب و کحل سازند سفیدی چشم و شبکوری را ابل کند سودمند بود جهت
سوختکی آتش و اکر بسوزانند در دیک کواری تا چون ... شود و بشویند همچنانکه
آبار غسل کنند بغایت نافع بود جهت درد چشم کرا ... سته بود و جهت
خارش چشم و نشارهٔ آن موی بر و یاند و اکر بیا ... سنک کرده و مثانه
بریزاند و اکر نشارهٔ آن سحق کنند بغایت ... بنهای زشت افشانند
خشک کرداند و جامع این کتاب کوید در خشک بندها که از زخم کارد
و شمشیر بکار برند هیچ چیز مجرب تر از نشارهٔ آبنوس نیست و وی
سنک بریزاند و بادها را بحکم تحلیل دهد و ابن مولف کوید اکر آبنوس
باتش نهند بکدازد و بوی زیتون دهند و کویند که درخت او کس
ندیده است و منابت وی پیدا نیست آب دریا آورد و اهل دریا
از آن کیرند و باطراف می برند و کویند بدل وی چوب ...
و مصلح آن صمغ عربی یا بسفرم هم بود ابرکاکیا ابرکاکیاب نیز کویند

وآن نسج العنکبوت است بپارسی کره کویند و بشیرازی کرتنه چون
بر جراحت نهند خون باز دارد و رها نکند که این جراحت ورم کند و چون
سرکه بدان بجکانند و بر دمل نهند در ابتداء آن و رها کنند تا خشک کردد
سودمند بود و رها نکند که دمل بزرک شود و باز کرداند و اکر نقره بدان
بمالند جلاء تمام بدهد و اکر کرتنه که در تابستان باشند و کثیف و سفید
بود در پوست بندند و بر بازوی کسی که او را تب ربع بود ببندند
زایل شود ابرون حی العالم است و کفته شود و معنی ابرون الحی ابدا یعنی همیشه
زنده و برک وی همیشه سبز بود و نریزد و در جاء کفته شود ابار العطه هم حی العالم است
و کفته شود ابل قاقلهٔ صغار است

جون ازغلاف بیرون کند لاجی خوانند وغلاف او مثلث باشد واین
دو نوعست یکنوع بمقدار جوز بوا بود مثلث شکل ویک نوع مانند استخوان
بلیله کرد شکل بود وپوستی رقیق داشته باشد بروی وهر دو نوع قاقله
کوچک است وهیل وهال وخیربوا وهال بوا وهیل بوا وشوشمیر نیز
خوانند و طبیعت ان کرم وخشکست درسیوم وبهترین وی آن بود که
بوی بغایت تیز دارد منفعت وی وقوت وی مانند قرنفلست جهت
معده سرد وجکر سرد سودمند بود وقی باز دارد وکویند لطیفتر از قاقله
بزرکست ابن لحم اترج است بپارسی کوشت ترنج خوانند وبه بالنک
کویند واین مؤلف کوید اهل شبانکاره آنرا باتنی خوانند وبهترین آن کوشت
بالنک دبه است که آنرا باتو خوانند وکرمیران آنرا مرکب کویند وطبیعت
آن کرم وترست در درجهٔ اول وهمچنان خوردن دیر هضم شود ومعده را
زیان دارد وقولنج آورد واولی آن بود که مربا کنند ابوعلس بپارسی کل خیری
کویند وآن انواع است ودر باب حا کفته شود انشاء الله ابن عرس
بپارسی راسو خوانند اکر اندرون وی بکشنیز بیاکنند وخشک کنند سودمند بود
جهت کزندکی جانوران زهردار را واکر نمکسود کنند وخشک کنند دو مثقال ازان

دفع ضرر باد سموم بکند واکر دماغ وی با کوشت با سرکه بخورند صرع را
سودمند بود واکر کوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود واکر خشک
کنند وبا شراب بیاشامند زهرها را نافع بود واکر بسوزانند

در دیک مسین وخاکستران با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود واکر خون وی
بر خنازیر بمالند نیکو باشد واکر چشم وی خشک کنند ومصروع را دهند نافع بود
وبعضی کویند اکر کعب وی بیرون آورند آن زمانکه زنده بود وبر زن بندند
آبستن نشود ورازی کوید اکر در طعامی زهر باشد وابن عرس ببیند فریاد
کند وموبهای وی راست بایستد ابرمیم آشیست ببانند زیرباج اما عوض
سرکه آب غوره کنند با سرکه مصعد وقند زیاده باشد وخونجاه آن بقدری

عود در کرباس بندند و در دیگ اندازند و قند و بادام بگلاب حل کند
و دران ریزند و طبیعت آن معتدل باشد و مانند [illegible] بود در خاصیت
بود و موافق معده و جگر باشد و مفرح و مقوی قلب باشد اترج بپارسی ترنج
خوانند پوست بیرون آن گرم و خشک است در درجهٔ دوم و گوشت آن گرم و تر است
در درجهٔ اول و تخم آن گرم است

و در وی اندکی رطوبت هست و ترشی آن سرد و خشک است در درجهٔ
دوم کلف را زایل کند چون طلا کنند و خفقان را که از حرارت بود خوردن سود
دهد و صفرا بشکند و اشتها طعام پیدا کند و مالیخولیا که از صفرا سوخته بود سودمند
بود و قوت دل بدهد و دفع خمار بکند و در وی تریاقیت هست و نافع بود گزندگان را

و حرارت و گزندگان موذی و جهت یرقان نافع بود اما سینه و عصبها را زیان دهد مصلح
این شراب خشخاش بود و بدل این آب لیمو و بوییدن آن دفع عفونت هوا و وبا کند
اما دماغ گرم را زیان دهد و مصلح آن بنفشه است و قشر آن ازاد و به قلبه بود و مفرح و تریاقیه
در وی هست و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کردن نافع بود
و اگر در طعام کنند قوت هضم بدهد و عصارهٔ وی سودمند بود جهت گزندگی افعی
و اگر همچنان ضماد کنند قوت هضم بدهد و اگر در خمر اندازند زود ترشی کند
اما گوشت وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون بعسل مربی کنند
سالم بود اما دانهٔ وی سودمند بود جهت گزندگی عقرب چون دو مثقال مقشر کنند
و با آب نیم گرم بیاشامند و با شراب پخته و اگر بکوبند و بران موضع طلا کنند نافع بود
و ورمها را تحلیل کند و اگر در میان جامها کنند نریزد و جامه را نگاه دارد از خوردن کرم
و دستور [illegible] کوبند دانهٔ وی [illegible] با دو جزو فلفل سفید سحق کنند و زن بیاشامند
در حال بچه بیندازد و بخور کردن وی بواسیر نافع بود اما قوت ورق آن مجفف و محلل بود
و طعام را هضم کند و مسخن معده بود و سدهٔ بلغمی بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی معده
و احشا و منفعت وی نزدیک است [illegible] اما ورق و [illegible] وی لطیفتر از قشر بود
[illegible] انبرباریس است و ازاد نیز گویند و امبرباریس نیز خوانند و این زرنگ است

بپارسی زرشک خوانند وزارج گویند وگفته شود انزد کحل اصفهانی است بپارسی
سرمهٔ اصفهانی گویند واین معدنی بود وبهترین آن بود که شفاف وبی سنگ بود
آنرا بروغن گاو چرب کنند وبسوزانند تا اندک نفطی سیاه که بران باشد بسوزد پس
بسایند وبکار برند طبیعت این سرد است در درجهٔ اول وخشکست در دوم
وگویند سرد وخشکست در دوم اگر در چشم کنند آب رفتن از چشم باز دارد وصحت
چشم نگاه دارد وگوشت زیاده بخورد واگر با پیه بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود واگر
همچنان بوده بر جراحت تازه برا کنند سودمند بود بغایت اما چون نیک شود
اثر سیاهی بماند وهمچنین ریش قضیب واعضائی که مزاج وی بخشکی گراید وقولس
گوید چون با اطلیبا وعسل کف گرفته رقیق در چشم کشند صداع را زایل کند وباید که
در جانب مصدع کنند واگر زن بجوشانند برگیرد خون حیض باز دارد واگر در بینی دمند
خونی که از غشای دماغ آید باز دارد وبدل وی آبار است وهوی مضر بود بشش ومصلحان شکر وکثیرا وبدل
انزد انزاراست وگفته شد انزوت انزدانست وسبیان وسرساد واعین السراطین وسنکبوبه

وسنجبوبه وابیس وحب الغنم وطامر وفنطافلون وذوحمه اوراق این
جا اسم نفخفخت وفغنکشت وبخنکشت ونخجشت است بپارسی فلفل
بری خوانند وبشیرازی تخم دل آشوب گویند ودر کنار رودها روید وتخم آن گرم
خشکست در سیوم چوب وی باید که استعمال بکنند ومنفعت وی در باب
ذال در ذوحمه اوراق گفته شود انزل نوعی از طرفا است ودر طا گفته شود انشاء الله
جاوس دو نوعست سیاه وسفید از این سیاه عیون البقر خوانند

وازان سفید شاهلوج است وصفت آن در شین گفته شود وازان سیاه بپارسی
آلو سیاه خوانند بهترین آن بود که بغایت خود رسیده باشد وبزرگ وشیرین
بود وطبیعت آن سرد است در اول در درجهٔ دوم وتر است در آخر ومنفعت وی

آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صافی کنند و نبات و ترنجبین
دران حل کند به درستی که آن مسهل صفرا بود و تشنگی را ساکن گرداند و حرارت دل
بنشاند اما مضر معده بود و مولد خلطی مایی بود دفع مضرت وی بگلقند کنند و گویند
مضرت بر و مصلح وی عناب است و صاحب تقویم گوید مری معده بود و مبرد آن
و مصلح آن کلنگبین بود با عسل و گویند بدل وی تمر هندی است اَحداق المرضی
اقحوان است و بهار و عوار و عین البقر و حبقهار و حبن اعلی و کاو چشم و کافوری
نیز گویند بپارسی بابونه گاو خوانند و در اقحوان منفعت و طبیعت وی
گفته شود احریض بهرم بهرمان است و ضدیع و عصفر و مریق و نقد نیز گویند
و در عین در صفت عصفر گفته شود انشاء الله اجلب دیا شبره است و گفته شود
راخیونن راس الافعی خوانند و این نیز نباتیست مشابه براس الافعی و بیخ آن
از انگشت باریکتر بود و برنگ سیاه بود چون با شراب بیاشامند گزندگی
مجموع جانوران را نافع بود و چون پیش از گزندگی بیاشامند اگر بگزد هیچ مضرت
بوی نرسد و بیخ آن و تخم و ورق مجموع این خاصیت دارد و اگر بیخ آن با شراب
بیاشامند درد پشت ساکن گرداند اخیوس اخیروس گویند و آن ازاخرد بنه
و خود رینه خوانند و بعضی گویند آن گندم ناکشته است که در صحراها روید

وآنچه محقق است نباتیست که نزدیک آبهاء
روان و آبهاء ایستاده روید و تخمی سیاه کوچک دارد و گلی سفید و دانه وی
درد آرد چشم و گوش استعمال کنند و اگر دانه وی مقدار دو درم یا چهار درم
عسل بیامیزند و در چشم کنند قطع سیلان رطوبت از چشم بکند و اگر عصاره
وی با گوگرد و بطرون بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند
اخریط طیطان است و گفته شود اداد اشخیص است و گفته شود ادرک
انبوقاست بپارسی الوجه گویند و الوجیلی و الوکشنه نیز گویند و طبیعت

کند مانند کلف وجرب وقوبا واین مؤلف گوید که در طاعون نیز طلا کند
ومناسب اعاسه واگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود وبعضی در قولنج ریحی استعمال
کند وطبیعت آن بغایت گرمست وسم مجموع حیوانات است که دنبال داشته
باشند وآنرا بپارسی وبهندی بجله خوانند واگر کسی بخورد مداوات آن
بقی وشیر تازه وروغن بادام کند ومرق اسفیدباج جرب ولعابات
باروغن گل نافع بود وجهت فلفلهٔ اسب مفیدست اذریاس نافعاست
وتفسیا نیز گویند واهل مغرب درياس خوانند وگفته شود در بابش انشاء الله
اذناب الخیل گیاهیست که بعربی اذناب الخیل گویند وبرومی هوقسطیداس
وباصفهانی شنک وآن لحیة التیس است بپارسی اسلنج میگویند ودر لحیة التیس
صفت وطبیعت وی گفته شود انشاء الله تعالی اذربوا آذربویه گویند
واین بیخ خاریست وگلی زرد دارد واین بیخ را فلار وبلار وقلار
وکلیم شوی وقصب شوی گویند واین بیخ ولمیثاست وفیلاسوس
نیز گویند وسطرنبوس هم خوانند بشیرازی چوبک اشنان گویند وکویریم
نوعی از آن است طبیعت آن گرم وخشکست در سیوم چون با سرکه بسایند
وبر داء الثعلب طلا کنند نافع بود وخاکستر وی با سرکه بر عرق النسا طلا کنند

نافع بود و چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و این ماسوره گوید سودمند
بود جهت زهرهاکشنده خاصه گزندگی جانوران چون با مثلث یا با شراب
بیاشامند واگر زن که آبستن نگردد چون برگیرد آبستن گردد و رازی گوید
در دورگین راسود دهد و منتج شده معتقات بود و فواق زایل کند
وبوی آن بغایت معطس بود واگر زن آبستن بوی این بشنود از عطسه
بیم آن بود که بچه بیندازد و وی مضر بود با حشا و مصلح این زبت مورد بود
وبدل آن بوزن این حب انیج است وچهار دانگ وزن این لبن
التین ونیم وزن ان یاد آورد اذان الفار اناغلس است وسمق
وسمیون وریحان داود وشمرا وعبسون وعنقر ومرد قوس
این جمله اسم مرزنجوش است ومرد قوس نیز گویند بپارسی مرزنگوش
خوانند و بیونانی مروس اقطی معنی آن اذان الفار بود وحبق
الفنا نیز خوانند طبیعت حشیش آن گرم وخشک است در دوم
وگویند در سیوم واین اسم نیز بر چوبی وی نهاده اند که طبیعت این
سرد وتر است در اول چون بنهند بر غار بیرون آورد و جراحتها را
نافع بود وجهت لقوه سعوط کردن سودمند بود وجهت صرع آشامیدن

نافع بود و بهترین مرزنگوش آنست که گل وی لاجوردرنگ است صرع
ولقوه را بغایت نافع بود وجهت صرع خوردن وجهت لقوه بعصاره اش
سعوط کردن وجهت گزندگی افعی چون با شراب بیاشامند و چون با سرکه
بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود وجهت وجعها که از سردی وتری بود وجماع

که هم ازان باشد سود دهد وتسخین معده واحشا بود ومحلل نفخ وسده بگشاید
وادرار بول کند بغایت ورطوبات معده وامعا خشک کند ودماغ را از اخلاط
سرد پاک کند وتسخین کند ووقتی که با آب وی واندکی عسل غرغره کنند ووی مضر بود
واصلاح وی بزر خرفه یا بزر قطونا بود اذخر خلال مامون گویند وبپارسی

سعیلس و بیونانی سوجیس و بلغتی دیگر طونسلس و سخوفس نیز گویند
و بن مکّه و کزنه دشتی و گاه یکی هم گویند و ابن مولف گوید ابوریحان
بیرون آورده که انرا کزنهٔ دشتی خوانند بپارسی کورکیا خوانند و بهترین

باریک خوشبوی و ابن مولف گوید باید که چون بخایند بطعم قرنفل بود
و مصطکی که بهم بخایند و ان وی بوی بنفشه آید و طبیعت آن گرم و
خشکست در درجه اوّل و در همه کوهها باشد و مرغزاری نیز باشد
طبیعت نوع اعرابی گرمست در اوّل و گویند در دوم و خشکست
در اوّل و اسحق گوید گرم و خشکست در دوم سنگ گرده و مثانه

بریزاند

بریزاند و منصبح وطن بود و ادرار بول کند و خون حیض براند
و محلل نفخ بود و فقاح وی سودمند بود جهت نفث دم و درد
معده و ورم ان و شش و جگر و گرده و اختناق رحم را نافع بود
و در بعضی معاجین مستعمل بود اما اذخر جهت ورم صلب که
در جگر و معده بود ضماد کردن نافع بود و جهت دردهاء اندرونی خاصه
رحم را نافع بود و اگر با شراب بجوشانند بول براند و سنگ مثانهٔ سرد
بود و محلل جمیع نفخها بود که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن فعل
وی زیاده از مشروب بود اما بیخ وی سودمند بود اگر در جلاب
جهت مفاصل سرد بدهند و جهت تنقیهٔ بلغمی با سکنجبین در آخر آن بدهند
و اگر بجوشانند و در ان نشینند موافق بود و ورمهای گرم که در رحم زنان
بود و در بیخ قبض زیادت تر از فقاح بود اما در فقاح تسخین زیاده بود
اما قبض موجودست در همه اجزای وی و بدل وی قصب الذریره است
و گویند مضر بود بگرده و مصلح ان گلابست و گویند مفرح بود و مصلح آن
صندل و گلاب بود با عرق نیلوفر اذان الحمار برگیست بدرازی یک وجب و بیخ او
بزرگتر از جدوارست و برگ اورا بپارسی گوش خر خوانند اذان الفیل فیلگوش است

وگفته شود انشاء الله اذان الجدي لسان الحمل است وگفته شود
اذان الارنب اذان الشاه گویند واذان الغزال نیز خوانند واین نوعی
از لسان الحمل وگفته شود انواع آن در باب لام اذان العبد واذان
العنز نیز گویند واین مزمار الراعی است وگفته شود اذان الدب.
بیونانی فلومس گویند واین بوصیر است وگفته شود واین اسم
بدان سبب نهاده اند که بشکل مانند وی است اذارافیون نوعی از کف
دریا است ودر زبد البحر گفته شود انواع این وصفت
این انشاء الله آذریون آذرگون خوانند واردم نیز گویند
وبیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان است
وگل اقحوان زرد بود وسرخ بود واین خلافست گل
اقحوان زرد وسفید بود وصمو گوید نبات آن مقدار
یک گز باشد ومولف گوید نبات اقحوان یک گز باشد
اما نبات آذریون از یک وجب زیاده نباشد وبرگ
آن ببرگ اقحوان ماند مطلق اما گل وی بغایت سرخ رنگ
بود مانند آتش میان

گل وی سیاه رنگ بود واز گل اقحوان کوچکتر بود اما گل اقحوان
میان وی زرد بود وبرگهای کنار وی سفید وآذرگون کنار سرخ
بود ومیان سیاه واین نوع از شقایق است تحقیق واین مولف
گوید بپارسی معرب ناکرده اورا آذرگون گویند یعنی بگونه آتش
وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم چون باروغن بیامیزند
وبر ورمهاء صلب ضماد کنند تحلیل دهد وسودمند بود جهت
درد دل که کهن شده باشد وبر کلف طلا کردن نافع بود ودروی
قوت تریاقیه هست وجالینوس گوید عرق النساء ونقرس ودرد

معاجیل وبقوه را نافع بود و در بسعور سوس گوید گزندگی جانور را نافع بود
و ریشهاء شش و جگر و معده را و چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند
و بر مقعد طلا کنند بواسیر و شقاق را نافع بود و قولس گوید منی بیفزاید
و چون سحق کند با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار شربت
از وی یکدرم بود و مضر بود بسرز و مصلح وی عسل بود و بدل این مادا ورد
اذان القسیس قوطوکیدون است و این نوعی از حی العالم است و گفته شود
در جا انشاءالله ارماط درخت کدر است و گادی نیز گویند و گفته شود
ارمال و وی بقی است خوشبوی و از ما کی نیز
خوانند و مانند قرفا است بهترین این بود که بوی این ببوی قرفه ماند و طبیعت
ابن شیخ الرئیس گوید گرمست در دوم و خشکست در اول و ارحیجانس گوید

دروی قبض و تجفیف بود منفعت وی آنست که بوی دهان خوش کند و قوت
دل و دماغ بدهد و درد دهان را نافع بود و قوت بیخ دندان بدهد و اعصاب را
قوت دهد و اگر بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن آن درد چشم را
نافع بود و شکم ببندد و مصلح ان جلاب با بزر قطونا بود و برگ این چوب
کادی ارطاماسیا ارطمیسا گویند و این الطیبا است و بلغاسف
و برنجاسف گویند و گفته شود ارسطا بیخ است و گفته شود ارزة درخت
صنوبر نر است که بر نمی دهد و از وی زفت سازند در زمین مغرب
بسیار بود و طبیعت این گرم و خشکست ارز بپارسی برنج گویند
طبیعت این سرد و خشکست در دوم و گویند معتدلست و گویند گرمست

در اول وخشکست در دوم بهترین وی کربالی بود بعد ازان خوارزمی
بعد ازان گیلانی شکم ببند بستنی

باعتدال اما برنج سرخ شکم را محکم ببندد اما برنج کربالی چون بشویند وباروغن
بادام یا دنبه یا روغن کنجد بپزند سود مند بود جهت گزندگی معده واگر با آب
خشک دانه بپزد سود دارد وسده تولد نکند وطبیعت را نرم دارد واگر آبی که
برنج سرخ در وی جوشانیده باشند یا بعضی ادویهٔ قابض حقنه کنند جهت
سحج روده نافع بود اما برنج سفید لون روی را صافی وبدن را فربه کند اما مضر
بود باصحاب قولنج ومصلح این شیر تازه است باروغن وصاحب تقویم
گوید مصلح آن عسل وشکر سرخ است وجالینوس گوید شکم ببندد وچون

وچون باشیر بپزند منی بیفزاید ودیسقوریدوس گوید برنج فارسی
نافع بود جهت شکم خون رفتن وعلت گرده ومثانه واختلاج رحم و
زحیر را بغایت نافع بود وجالینوس گوید بدل این نبات جو است

اربد رید دوائی است مانند پیاز شکافته

گر از سپستان خورد چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود واگر بیاشامند
خون حیض براند بقوت ارا ره مصطکی است وجلال نیز گویند
وان علک رومی است وکیه نیز خوانند وگفته شود ارشد
حجر النور است وگفته شود اردم آذریون است وگفته شد
ارسطولوخیا زراوند طویل است وازرا اسم مشتق از ارسطو است
وگفته شود درزا ارد قانی نباتیست صحرائی ودر طلاها بکار برند

جهت گزندگی جانوران خاصه زیتون وجهت درد چشم طلا کردن نافع بود واین
قثاء الحمار است وگفته شود ارمینا طبا گویند واین نوشادر است وگفته شود
ارقان رقون است ورقان وایرقان وقعولیون وریا وینا این جمله اسم خناق است
ودر باب حا گفته انشاء الله ارند اثل است وگفته شد اردشیران نوعی
از مرو است وگفته شود درهم انواع این وصفت ان ارنب البحر دریایی است
واز اجراد البحر خوانند واین دو نوع است کوچک وبزرگ بپارسی حبک دریایی
خوانند وماهی رمان گویند اگرچه صاحب جامع یک قول آورده است که
بلغت اهل شام نوعی از بابونه است وقولی دیگر آورده که این بهار است
وهردو قول خلاف آنچه محقق است گفته شود وطبیعت این گرم وخشک
وگویند زاست بهترین این تازه بود باه را زیاده کند وطبع را نرم دارد و
گویند غذاء صالح دهد واما اصح آنست که خلطی غلیظ بد از وی حاصل شود
ونمکسود ان مولد سودا بود ومصلح این روغن بادام بود وبدل این ربیبا
وباقی منفعت این درباب بادروبیان گفته شود انشاء الله ارجان
لوز البر است وگفته شود ارجوان بهار درختی است بپارسی
انرا ارغوان خوانند وان بهار همچنان بخورند

وطبیعت ان سرد وخشکست پوست بیخ ان اگر بجوشانند واب این
بیاشامند قی تمام آورد واین مجربست واگر چوب وی بسوزند وبر ابرو مالند
موی برویاند وسیاه وانبوه گرداند واگر از بهار وی شرابی سازند منع
خمار بکند ونافع بود ارافوا تخمیست سیاه مدور شکل بغایت صلب
ودر میان عدس وگندم می باشد بپارسی انرا سیاهک گندم گویند
چون آرد وی با سرکه واب بسرشند وشش ساعت در آفتاب نهند
بعد ازان باب شفا دیگر بسرشند نیک وبر ورمهای گرم
صلب ضماد کنند

نرم گرداند و درد آن زایل کند ارجیقیه نباتیست که آنرا زریر خوانند و گفته شود
ارنبیون ابن جنجد گوید فلفل است و گفته شود در فان صفت ابن ارنب بری
لاغنورس و لافو و لاغوس خوانند بپارسی خرگوش گویند بهترین آنست که
لون سیاهی زند و بیابانی بود که سگ صید کرده باشند و طبیعت وی
گرم و خشکست خون وی چون گرم بود در بهق و کلف طلا کنند زایل کند
و چون خون وی بریان کنند دفع سموم بکند و سیح را نافع بود و جلاء چشم
بدهد و دماغ وی بریان کرده جهت رعشه که بعد از مرض حادث شود بنا[ت]

منید

مفید بود و چون ضماد کنند دماغ وی برجای دندان زود روید و در خواص
آورده اند که پای وی چون بر زن تعلیق کنند آبستن نشود مادام که با وی باشد
و بقراط گوید سر وی چون بسوزانند و با پیه خوک با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب
نافع بود و پنیرمایهٔ وی چون با مشک یا با روغن یا با عسل حل کند و با سرکه
بیاشامند صرع را نافع [بود] و اگر زن بعد از طهر سه روز بیاشامند با سرکه
منع آبستنی بکند و اگر زنی که هرگز آبستن نشود بعد از طهر بخویشتن برگیرد
آبستن گردد و این پادزهر مجموع زهرها کشنده است باذن الله تعالی
خاصه گزندگی افعی و گویند چون بد زا بوی وی بخور کند از سرما اذیتی نرسد

اما گوشت وی خونی غلیظ از وی حاصل می شود ومرق این در نقرس ومفاصل
نزدیکست بفعل مرق ثعلب در این نشتی گوشت وی اولی این بود که با روغنهای
نیزند مثل زیت واگر بریان کنند بخارات بهتر بود ووی سهر آورد ومصلح وی
انار بود ارنب بحری حیوانیست دریائی کوچک صدفی شکل سرخ رنگ و بر روی
خشک پاره است اگر ان بسوزانند خاکستران نافع بود جهت داء الثعلب
خاصه که بابیه خرس طلا کنند البته موی برویاند واگر در چشم کشند ان خاکستر
جلا بدهد واین جمله سموم قتاله است وخون وی کرم بر بهق وکلف جوش طلا کنند
زایل کند وخاکستران چون سنون سازند دندانرا جلا دهند وعلامت خوردن
این ضیق النفس وسرخی چشم وسرفه خشک ودشخواری بول وتفث دم
ودرد معده ودرد گرده ولون بول که بنفشی بود
وسنعش را رنش کند وازان جمله است کشنده بود معالجه این بلعابات وروغن

بادام شیرین وشیرزبان وخبازی وخطمی کنند جوشانیده ارسانیقون
زرنیخ زرد است وگفته شود در صفت زرانیخ ارحی الطا است وگفته شود
زغاموفی نباتیست که شکل مانند خشخاش بری بود وبلون زردیک بنعمان
النعمان ومرد باشد که فرق بکند از شقایق ومولف گوید بشیرازی انرا مامینا
سرخ خوانند در بثهای چشم را پاک گرداند وورق وی چون ضماد کنند
بر چشم ودم این ساکن گرداند ودروی قوت جلا وتحلیل بود
ازاددرخت درختیست درگرگان وبرا زهر زمین خوانند
ودر شهر وی درخت بلیله ودر طبرستان طاخک

بشیرازی درخت طلنک خوانند وبپارسی طاق بهترین این بستانی بود که
سیاهی مایل بود طبیعت این گرمست در سیوم وگویند در دوم
وخشکست در آخر درجه اول ورق ان اگر بهایم بخورد بمیرد
وچوب وی نیز همین فعل دارد و عصارهٔ وی نافع بود جهت دفع
سم چوب با عسل بیاشامند وجهت قولنج نافع بود وسده بگشاید
ومقدار ماخوذ از وی سه مثقال بود وثمره وی مولف گوید جهت سرفه
بلغمی نافع بود اگرچه صاحب منهاج وصاحب جامع آورده اند که
کشنده است اما چندانچه امتحان کرده شده خلافست ونیروی اندک

طلاوتی داشته باشد وصاحب منهاج گوید بغایت نافع است . به جنبت
وورق وی مویرا دراز گرداند اگر زان سر بشوید وبدل این در دراز کردن موی
ورق شهدانج است **از ورد** چند قوتی است وکفته شود **اسفیداج** بپارسی
سپیداب خوانند ونیکوترین آن پاک سفید خوشبوی بود وطبیعت آن سرد
وخشکست در دوم وگویند خشکست در سیوم جالینوس گوید ریشها وسعفه
وبثره وداء الثعلب وداء الحیه چون با روغن گل طلا کنند بغایت مفید بود
ودیسقوریدوس گوید مبرد جراحتهاء بی بود که در ظاهر بدن باشد چون در
مرهم رفت استعمال کنند وطین اورام بود ودانهاء چشم را نافع بود واسفیداج
قلعی چون بر گزندگی عقرب بحری وتنین بحری بمالند نافع بود وجهت
شقاق نافع بود اسفیداج اثری وجهت درد چشم چون با دوهاء
خلط کنند نافع بود وریش ازانبک گرداند ومسکن ورم گرم بود طلا کردن
وخوردن اسفیداج کشنده بود ومداوات وی بقی ومطبوخ تخم کرفس
وانیسون ورازیانه وافسنتین وعسل کند وصاحب تقویم گوید اصلاح
وی بقند وصمغ عربی کنند وبدل اسفیداج وصاحب خبث الرصاص بود
اسفنج ویرا برکهن گویند وابر مورده خوانند نیز گویند حیوانی دریایی است

بدان سبب که چون دست بروی نهی خود را در کشد وقتی که مد آب وی را
بر ساحل اندازد و گویند نباتی دریایی و این محقق است باقی خلافست
و بهترین وی آنست که تازه بود و طبیعت وی گرمست در اول و خشکست
در دوم منفعت وی آنست چون بسوزانند و خاکستر وی در زخمی که در ساعت
زده باشند خشک بند کنند نافع بود و اگر بپاشند خون رفتن باز دارد
و تحقیق او ورم بلغمی و ریشها بود و اگر خاکستر وی بشویند جهت درد چشم
سودمند بود و جلا بی تمام بدهد و شیخ الرئیس گوید چون بارفت بسوزانند
قطع نفث دم بکند و تازه وی مضر بود با حشا و مصلح وی رب غوره
بود یا ریباس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر شراب با آب
ممزوج بود وی را دران اندازند بها جمله برگیرد و اگر خواهند که همچنان
مستعمل کنند بمقراض پاره کنند بهاون نتوان کوفت و سبک و
متخلخل باشد و بخانه زنبور ماند بلغت عرب [illegible] خوانند
بپارسی لشکرد گازران و در مصر گازران ازان در آب می نهند و آب
بسی گیرد و بجامه می مالند اسطوخودوس یعنی این موقف الارواح است
و این جزیره که ازانجا خیزد نام این جزیره.

ستخادوس است و ازا شاهسپرغم رومی خوانند طبیعت آن گرمست در اول
و خشکست در دوم بهترین آن بود که تازه بود و لون آن بسبزی مایل بود
و در طعم وی تلخی و حرافت بود دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود و سده
بگشاید و مرضهای عصبانی را سودمند بود و دو خو سودا و بلغم لزج براند و محلل و مفتح بود
و طبیخ وی مسهل خلط سودائی بود خاصه از سر و مفرح و مقوی دل بود و
مقوی جمیع اعضاء باطن و در تقویت دل و تذکیه فکر بغایتست و شربتی
از وی مقدار سه درم بود و معده و احشا را از اخلاط بد پاک کند و مفتح را
نافع بود و جهت زهری که خورده باشند و گزندگی جانوران سودمند بود

واکر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند واکر دو جزو از اسطوخودوس
ویک جزو بوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل بسرشند واستعمال کنند
جهت سردی معده وخلطهاء بد نافع بود وبدل ان فراسیون است
بوزن این وکویند بدل این بوزن ان مرو وکویند بدل این افسنتین است
و وی مضر است بشش وغثیان وکرب آورد وصاحب
منهاج کوید مصلح وی حماما بود وکویند بارزد وصاحب تقویم کوید مصلح وی
صمغ با کثیرا بود اسرخار زبیخ سلیخ است ودر زرانبیخ کفته شود اسیوس
کویند نمک چینی است واین سنکیست سبک که زود ریزان شود
وازنم دریا نمک بروی می بندد وانرا زهره اسیوس خوانند وجالینوس
کوید سنکی سست است وماند سنکهای دیکر صلب نیست وسفید رنک
بود ونوعی برزدی زند وچون نزدیک زبان برند زبان‌را بکزد چون باآرد
باقلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود وجهت ورم سپرز چون با کلس وسرکه
طلا کند بغایت مفید بود وجهت ریش ششش با عسل لعق کند سود مند
بود وقوت زهره وی از جرم زیاده بود ونیکوتر ازوی بود چشم را
قوت دهد وجلا بخشد وسفیدی که در چشم بود بکلی زایل کند چون

در چشم کشند اسمو سا اسمو سا نیز خوانند واین نوعی از مرواست ودر میم کفته شود
انواع این اسرنج سلیقون کویند واهل مغرب زرقون خوانند وبیونانی
سندوقس وآن سرنج است ودر سین کفته شود انشاء الله اسقولوقس
بیخیست که انرا با سباب خرد کنند وان اسراش است ودر کفته شود وکویند
نوعی از سریش است اسطلس کویند قز الیهود است ودر کفته شود اسقنقور
سقنقور است وسقنقس نیز کویند ودر کفته شود اسود سالخ حیة السوداست واین
نوعی از مار است بپارسی سیه مار خوانند اسقیل بصل الفار خوانند وبصل الفی
واین بصل العنصل است وبصل الفار از بهر ان کویند که موش را بکشد وبپارسی
پیاز دشتی خوانند ودر میان نرکس بسیار بود چون از زمین برکشند خصی باید کرد
وداغ تا قوت وی باطل نکردد

وخصی کردن وی چنانست که نرهٔ او را از میان برکشند و داغ چنان کنند که
سفالی از کون کنند و بر بن وی نهند و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر
آرند و بعد از این در گیرند و در تنور تافته تهی نهند تا پخته شود آنگاه پوست
از وی باز کنند و بکارد چوبین دو باره کنند و در رشتهٔ کتان کشند چنانکه
از یکدیگر دور باشند و در سایه بیاویزند تا خشک شود طبیعت این گرم
و خشکست در دوم و چنین گوید در سیوم بهترین وی آنست که بغایت خود
رسیده بود و سر وی کشیده بود و در طعم وی شیرین باشند با تیزی و تلخی و گری
چون با عسل بر داء الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود و رازی گوید جهت
صرع و مالیخولیا سودمند بود و خوردن وی تیزی چشم زیاده کند و جهت
ربو و سعال و زمن و صلابت سپرز و عرق النسا و یرقان و استسقا بغایت مفید بود
و شریف گوید چون بریان کنند و با ششش چندان نمک خلط کنند و دو مثقال
از آن ناشتا بیاشامند مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر مقدار قیراطی از ریشهٔ بن
وی بیاشامند قی معتدل آورد بی عنف و مشقه و چون پنج درم از وی با بیست درم
روغن زنبق بجوشانند تا پخته گردد بعد از آن صافی کنند و بردارند و چون خواهند که
استعمال کنند در هر دو کف پای بمالند و در جامه خواب روند و بخسبند نفع تمام

آورد اما باید که کف پای بر زمین ننهند و هفت روز چنین کنند که فوتی تمام بخشند
و وی تقوی معده بود و بول براند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم
و مصلح وی حاما بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود و دوا از آورد و مصلح وی
سکنجبین سکری بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال
نکنند مگر پخته و مصلح آن شیر تازه است که بعد از آن بیاشامند و گویند مضرت
بسفل و مصلح آن آرد کرسنه بود و سرکه و وی در باب خاصیت و منفعت وی گفته
شود و تخم وی جهت قولنجی که سخت بود و دوای این نبود نافع بود چون بکوبند
خرد و با شراب برشند و حبها سازند هر یک بمقدار نخودی و یک حب از آن
استعمال کنند و از عقب این آب گرم که بورهٔ ارمنی در آن جوشانیده باشند
بیاشامند و از خواص ورق وی آنست که اگر کرک بر روی وی پای نهد درنگ
کند لنگ گردد و گفته اند باشد که بمیرد فتبارک الله احسن الخالقین و بدل این
بلبوس است و گویند اسقوردیون و گویند لوف و گویند فرد یا ناودج آس
بنکه قیلس خوانند و عار گویند و اسحار و رند نیز خوانند بپارسی مورد گویند
بهترین این خسروانی تازه بود و طبیعت این سرد است در اول و خشکست در دوم
منفعت وی آن بود که شکم ببندد و عرق و خون که از جملهٔ اعضا رود باز دارد و سستگی

اعضا را نطول کردن نافع بود و چون بسوزانند بوی بدن خوش کند و جهت
ورمهای گرم نافع بود و سوختگی آتش چون در آب باشند بغایت سودمند بود و جهت ورم جگر گرم و تقویت

دل و معده بود و خفقان زایل کند و تخم وی سرفه را نافع بود و شکم ببندد و جهت
گزندگی عقرب و رتیلان سودمند بود و بو بیدن مورد نافع بود جهت بخار گرم نیز
و عصاره وی اگر در چشم کشند قوت چشم بدهد و آب رفتن چشم زایل کند
و چون بجوشانند و در آن نشینند جهت بیرون آمدن مقعد و رحم بغایت
نافع بود و خون رفتن رحم باز دارد و موی را برویاند خاصه روغن وی و قوت موی
بدهد و لون آن سیاه گرداند و اگر تخم وی بجوشانند و پیش از شراب خوردن

قدری بیاشامند منع خمار بکند و اگر زن مورد را در شب خود بخور کند خون رفتن
رحم باز دارد و تخم وی تشنگی بنشاند و قی باز دارد و بدل این ورق توت است
و گویند عصاره زرشک و وی طبیعت سدد و سهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه بود
آس بری مورد اسوم است و در میم گفته شود ان شاء الله **اسقولوقندریون**
سقولوقندریون خوانند و حشیشة الطحال نیز گویند و در میم کف النسر خوانند و چند
اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما سقولوقندریون در لغت یونان کاو است
در دریا و قندریون ازا خوانند که طحال بود بسبب تاثیر آن دارو در گدازانیدن
سپرز این نام نهاده اند و گویند هیچ کبر روعی است و گویند نوعی از اسقیل است
و این هر دو قول خلاف است انچه محقق نباتیست صخریست بشیرازی
آزار نبکی دارو خوانند و در سین منفعت و طبیعت این گفته شود
اسقوردیون سقوردیون خوانند و ثوم الحیه نیز گویند و آن بپارسی
سیر بو خوانند و طبیعت این گرم و خشک است در درجه چهارم حیض براند
و از ادویه تریاق فاروق است و منفعت وی در باب ثا در ثوم الحیه
گفته شود ان شاء الله و بدل این ثوم الذکر است و گویند عنصل کوچک
اسفند اسفید خردل سفید است و حرف سفید نیز خوانند و در حا گفته شود

بیخ گیاهیست برگ آن مانند برگ نبات ... لادن خرد تر و شکوفه وی ارغوان

رنگ بود و غلاف تخم وی مانند غلاف تخم بیخ بود و بعضی شکوفه وی

بنفش رنگ بود و تخم وی مانند حلدانه بود و در کوههای روم و در مصر و در

همدان بنز می باشد و این دو نوع بود غلیظ و رقیق و از یک بیخ ریشهاء

بسیار بود بشکل ناردین اما ریشه ناردین باریکتر باشد و رنگ ناردین زرد

بود مانند ماهیران اما اسارون آنچه در میان باریک و سبزی بود نیکوتر بود

و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه دوم و گویند اسارون بیخ سنبل رومی است

و این خلافست ناردین بیخ سنبل رومی است و گفته شود اما اسارون سودمند

بود جهت دردهای اندرونی و ملطف و مسخن بود و اگر بکمال با شراب بیاشامند

جهت عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سده جگر بگشاید و مسهل

بعم نرج ... و ... و بر جمع شده باشد و باه را زیاده کند و بول

وان خوش کند و جهت نزول آب و ... ایر الشعله ... وجه

نافع بود و مقوی ... بود و ... و امراض ... برد و بار

و ... از وی ... متعال بود با ماء العسل و ما ...

و حیض براند و سودمند بود جهت صلابت سپرز و ...

دهد و گرده ... در خواص آورده اند که چون بکوبند و با ... بر سند

و ضماد کنند میان هر دو ورک باه را برانگیزد و نوظ تمام آورد و گویند مضرا ست

بشش و مجفف اعصاب بود و مصلح ان میویزج است و گویند مصلح ان

هوز است که در روغن بادام خوب سائیده باشد و بدل این یک وزن

و نیم فرج آو دانگی وزن این حاما و جالینوس گوید بدل این زنجبیل است

و این مولف گوید که این ماسویه آورده که بدل اسارون در داروها

حکرحت بلسان است و در دیگر قرد مانا بوزن این و سبک

این وج و سه یک این حاما اسفرم و اسمار هردو اسم

آس است و گفته شد اسفبوس بشیولیون است و بر خوبی

نیز گویند و بیونانی فسلیون وان

بزقطونا است وگفته شود انثار الله اسفاناخ بپارسی اسباناج

گویند طبیعت این سرد وتر است در اول وگویند معتدل بود

میان حرارت وبرودت ملین بود وسرفه وسینه را سودمند بود

ودیگر قوت جلا بود وزود از معده بگذرد وطبع نرم دارد ودرد

پشت دموی را نافع بود ودر دسینه وتشنگی از گرمی بود

سود دهد ومضر بود بمزاجهای سرد ومصلح وی مری وفلفل و

دارچینی بود اسقوروان خبث الحدید است وگفته شود اسطفین

اصطفلین است واسطون نیز گویند وان جزراست وگفته شود

انثار الله اسطون اسطفین است وگفته شد اسد الارض گویند مازریون است

وصاحب جامع گوید بحقیقت که این حربا است وبیونانی خامالاون

اسم حربا است وخامالا اسم مازریون واین سهو بدین سبب کرده اند

وهم صاحب جامع گوید که بعضی متاخران گفته اند اسد الارض نباتیست که

بیونانی خامالاو مالس گویند ومعنی این مازریون سیاه است وصفت مازریون

وحربا هردو گفته شود اسحاز بیونانی واسیمون گویند واین نوذنه است

وگفته شود اشکیل حبشیم عوشج است وگفته شود اشنه شیبة العجوز خوانند

ودیگر کس باید هولوی گویند بپارسی دواله گویند ودوالی ودوالک نیز خوانند

واین بر درخت صنوبر وجوز وبلوط وغیران بپیچیده شود وبهترین این

سفید خوشبوی بود واین نوع را مری خوانند وآنچه سیاه بود بد بود واین

هندی است واشنه در گوفتن نم باید کرد تا زود کوفته

شود وطبیعت ابن جالینوس کوید در کرمی وسردی معتدلست ودروی
قبضی اندکیست وحنین کوید کرم بود در اول وخشک بود در دوم
سودمند بود بخوروی جهت صرع واختناق رحم واکر بجوشانند ودر آن
آب نشینند حیض براند ووجع رحم را نافع بود وقی را ببندد ومعده را قوت
دهد وخفقان را سود دهد وقوت دل بدهد وسده رحم بکشاید واکر
بر ورمهاء کرم طلا کنند ساکن کرداند وتحلیل صلابت مفاصل بکند ودرد
جکر ضعیف را سودمند بود ومحلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده
باشد وشهوت باه زیاده کند ومنی بیفزاید وقوت قضیب بدهد
وپیه زیان زیاده کند وچون بسایند ودر چشم کنند جلا بدهد واکر
در شراب بپزند واین شراب بیاشامند سودمند بود جهت کزندکی
جانوران واز جمله مقویات بود واکر بپزد در نقیع کنند مقدار
یکدرم تا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود بروده ومصلح این
انیسون است وبدل ان فودمانا والله اعلم شقلایوس
دارشیشعان است ودر دال کفته شود اشترغاز زنجبیل العجم
خوانند وتفسیر اشترغاز

شوک الجمال است واین بیخ انجدان خراسانی است وان نوعی از زرافه است
وانجدان از بیابان مرو واز بلاد روم خیزد بهترین این رومی است و
صفت انجدان کفته شود وطبیعت اشترغاز کرم وخشکست در اخر
درجه سیوم وبوحنا کوید کرم وخشکست در دوم ومصلح وی بسرکه بود
بعد از انکه در سرکه پروردن بود استعمال کنند وشیخ الرئیس کوید
سرکه وی جهت معده نیکو بود وقوت وی بدهد واشتها بیاورد
وهضم را قوت دهد واشترغاز مسخن معده بود ودفع مضرت
سموم بکند وتب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود دجاجیت

وهرکه وی نزدیک باشد سرکه عسل و بدل این انجدان است و فوتس گوید جوم وی
منفی بود و [illegible] شراب غوره و ریباس بود اشان دارد [illegible] خنک است وگفته شود
اشتوسا [illegible] موسا است وگفته شد اشقاقل شقاقل وشقاقل و شقیقل و
بشقیقل نیز گویند وان جزر اقلیطی است بپارسی گزر البر خوانند و بهترین وی
سبز بود که لون ان بزردی زند و بوزن سنگی بود و طبیعت ابن جالینوس گوید
گرم وتر است در درجه سیوم و گویند گرم وخشک است و گویند گرمست در سیوم
وخشک در دوم باه را زیاده کند وقضیب را قوت دهد وادرار بول بکند
وشیر زنان زیاده کند واگر زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ورق این اگر بکوبند وباعسل
بیامیزند وریش خورنده نهند پاک گرداند و شربتی

از شقاقل

از شقاقل سه درم بود و مضر بود بشش ومصلح ان عسل است و بدل این جلغوزه
یا لوزبدان وباقی منفعت وی درباب سین درشین گفته شود اشجیص درخت
کرواند است واین نوعی ان مازریون است واز اغافالاون لوقس گویند وتفسیر
لوقس سفید بود وبعضی افسیا خوانند ودر کوهستان شیراز بسیار بود وازا
میسوزانند وبشیرازی ویرا بار وسی جیش خوانند وبا هیزم آورند وخامالاون
مالس وتفسیر مالس سیاه بود و در مازریون صفت هردو گفته شود اشنق
اشنج خوانند وکلیاله نیز گویند واین لزاق الذهب است وصفت لزاق الذهب
گفته شود اما اشنق صاحب جامع گوید نه جمع طرثوث است وصاحب منهاج گوید
صمغ حرثوث است ومولف کتاب گوید جمع نباتیست که ازا بشیرازی دران خوانند
وطبیعت آن گرمست در آخر درجه دوم وخشکست در اول واسحق گوید گرم

وخشکست در دوم وبهترین وی آنست که سفید ودانه درشت باشد
ومسور بوسس گوید منفع سده جگر بود وسنگ گرده براند وتحلیل صلابت
سپرز بکند چون بروی طلا کنند واگر مقدار یکدرم با سرکه بخورند ورم سپرز
بگدازاند واگر با عسل خلط کنند ولعق کنند مفاصل وعرق النسا وصرع را نافع بود
وخنازیر را بغایت سودمند بود وکرم بکشد واگر بماء الشعیر خلط کنند وبیاشامند
ربو را ودشواری نفس را نافع بود ونیم مثقال با عسل بیامیزند جهت صرع نافع بود
ومسهل بلغم لزج بود غلیظ چون با ادویه خلط کنند وماء اصفر براند واگر موضع چشم را
بدان بمالند جرب وسفیدی چشم وتاریکی زایل کند وجهت ریشهای بد بغایت
سودمند بود وجهت خناق که از بلغم وقوت سودا بود نافع بود وبچه مرده وزنده
بیرون آورد اگر بخورند وبخود برگیرند واگر با سرکه حل کنند وبر ورمهای بلغمی
صلب وخنازیر وسلعه وامثال آن طلا کنند تحلیل کند وچون با زیت بسرشند
وبر کلف وبهق بمالند نافع بود واگر با آب حل کنند وبدان غرغره کنند دماغ را
پاک کند وخوردن آن سودمند بود جهت درد پشت وفالج وخدر وبادها را
بشکند اما مضر بود بگرده ومصلح آن زوفاست وبدل آن وج گوا بر الحل است
وگویند بدل سکبینج است وگویند خردل سفید است **اشراس** اصل الخنثی است

و قول

و قول صاحب جامع آنست که نه اصل الخنثی است وسهو کرده است قول
صاحب منهاج وصاحب تقویم در این معتبرست بپارسی سریش گویند وطبیعت
آن گرم وخشک است در دوم وچون بسوزانند گرم بود در دوم وخشک بود
در سوم سودمند بود جهت داء الثعلب چون طلا کنند وچون خرد کرده
بیاشامند بول وحیض براند لیکن مرخی فم معده بود ومصلح وی گلقند بود وبر قوبا طلا
کردن وبر ورمهای بلغمی نافع بود وبگدازاند ومقدار شربتی از وی پنج درم بود
اشنان حرض گویند وان انواعست وآنرا غاسول گویند وبهترین آن بارقی است
سبزناک وبارق موضعی است نزدیک کوفه ولطیفترین آن سفید بود وطبیعت

ابن کرمست در دوم و ماسرجویه گوید گرم و خشکست در دوم و محرق بود منع
شده بود و منقی و گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی حصر البول را بگشاید

و یک درم از وی حیض براند و سه درم مسهل مایهٔ مستسقی بود و پنج درم از وی
بچه مرده با زنده بیندازد و ده درم از وی سم قاتل بود و مضر بود بمثانه و مصلح
وی عسل است با کل انگبین و گویند مصلح وی تخم خربزه است و از عقب
وی روغن بنفشه **اشباق ماميثا** عصارهٔ ماميثا است و گفته شود **اصابع صفر**
بیخ نباتیست مانند کف ابلق است از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید بیخ انگشت است
و این خلافست و نوعی هست که زرد بود تیره رنگ بی سفیدی و آنرا کف عایشه

و کف مریم نیز خوانند طبیعت این گرم و خشکست در دوم محلل فضلهای غلیظ بود
و جهت سپرزها نافع بود و گزندگی جانوران و جهت خون نعابت مفید بود و عصبها را پاک

گرداند از آفتها و دیسقوریدوس گوید اعضاء عصبانی را نافع بود و دردها را ساکن
گرداند و جنون و وسواس سودایی را نافع بود و درد مفاصل و رعشه را سودمند بود
و بدل وی در نفع جنون یک وزن و نیم وی هزارچشانست و چهار دانگ آن سعد و وی
مضر بود با آلات بول و مصلح آن حب الآس یا بلوط بود **اصابع هرمس**
فقاح سورنجان است و زرد و سفید بود و صاحب جامع گوید شنبلید هم فقاح سورنجان است
و صاحب منهاج گوید شنبلید ورق سورنجان است و قول صاحب جامع

محققاست که شکوفه سورنجان است وطبیعت این گرم وخشکست
در درجه دوم ومسیح گوید در سیوم درد مفاصل را سود دهد

ودر ریشهای کهن را نافع بود و نوشیدن راضماد کردن سود مند بود وبقراط گوید
زیانی در درد مفاصل بود خاصه در وقت نزول ماده وصاحب منهاج گوید
در قوت مانند سورنجان بود وبو بیدن آن نافع بود جهت صداع سرد وبادهایی
در دماغ بود بشکند وسده آن بگشاید وباه را زیاده کند خاصه با زنجبیل
وزیره وفودنج اصابع الفتیات ابن مولف گوید تفسیر ان انگشت کنیزکان بود
وان انگور خشک است وگفته شود اصابع العذاری نوعی از انگور سیاه است

دراز مانند بلوط وآنرا انگور زیتونی خوانند وطبیعت آن گرم وتر است ودر صفت
عنب انواع این گفته شود اصل استوس اصل الملکلت بپارسی بیخ مهک گویند
وباصفهانی اند وبکرمانی بیخ مده طبیعت این معتدلست در گرمی وسردی وتری
وخشکی نافع بود جهت خشونت سینه وقصبه شش وحلق وتشنگی بنشاند
ودیسقوریدوس گوید عصاره وی وقتی که تر باشند در چشم کشند ناخنه ببرد وجهت
دشواری زادن وحرقه بود واختلاج ووجع عصب نافع بود واگر بیخ مهک خشک
کرده سحق کنند ودر چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد وناخنه وگوشت زیاده
ببرد وعصاره وی جهت درد سینه وجگر وجرب مثانه ودرد گرده نافع بود و
رب وطبیخ وی انواع سرفه را مجموع نافع بود وبدل بیخ مهک هم وزن آن رب
السوس است اصول الاربعة بیخ کاسنی وبیخ رازیانه وبیخ کبر وبیخ کرفس را
اصول اربعه خوانند وهریک جداگانه گفته شود اصل الوف دبوبانونطس خوانند
وآن بیخ فیلجوش است وبیونانی دراقیطون گویند وطبیعت این گرم وخشکست
در سیوم اخلاط غلیظ لزج را دفع کند وسده بگشاید از جگر وسپرز وگرده
وجهت ریشها بد نافع بود واگر با سرکه کهن بر بهق طلا کنند مفید بود اصل المرجان
بتداست وگفته شود اصل القصب بپارسی بیخ نی خوانند ودر وی قوت جاذبه

ست ارکوبند و بر عضوی که این درد وی باشد ضماد کنند بیرون
آورد و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر درد مفاصل
طلا کنند نافع بود و اگر خاکستر این با مجدان حنا بسرشند و بر سر نهند
موی را قوت دهد و برویاند اصل الراسن بیخ راسن است و ترکان آنرا
اندر خوانند و آن نوعی از قیلوس است و درا در راسن گفته شود
اصل النیلوفر هندی قل است و فاعیه نیز گویند و گفته شود ان شاء الله اصل
السوسن الابیض بیخ سوسن سفید است و در روم در میان بنفشه می پرورند و باطراف
می برند و آن مشهور است به بیخ بنفشه و آن قسطنطنی است و در باب فا

خاصیت

خاصیت وی گفته شود اصل السوسن الاسمانجونی ایرسا است و گفته شود اصل اللفاح
یبروح است و سابنج خوانند و گفته شود در باب یا صفت یبروح الصنم و
انواع آن و خواص آن اصل الفلفل فلفلمویه است و گفته شود اصل المغنی ایرسا است
و گفته شد اصل الکرفس بپارسی بیخ کرفس گویند و منفعت این در باب کاف گفته شود
اصل الهندبا بپارسی بیخ کاسنی گویند و در هندبا منفعت وی گفته شود اصل الرازیانج
بپارسی بیخ رازیانه گویند منفعت آن در صفت رازیانه گفته شود اصل الکبر
بپارسی بیخ کبر خوانند و طبیعت آن عیسی گوید گرم و خشک در سیوم اگر بر خنازیر
طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف
بود و پوست آن جهت درد دندان که از سردی بود نافع بود و چون با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند با تنها بجایند و اگر با سرکه بسایند و بر کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود
و جهت سپرز بغایت سودمند بود خوردن با سرکه و یا با سرکه و عسل طلا کردن
و اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول بیرون آورد و وجع ورک را نافع بود و حیض
براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قلع کند و اگر بر ریشها بد باشند کوفته با ضماد کنند
بصلاح آورد و ورمهای صلب بگدازاند و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی
عسل بود و بدل وی در ادویه سپرز بکدرم حلتیت بود با سکنجبین اصل اللوف المر

چو بادام تلخ کوبند چون بپزند و بنک کوبند و با سرکه و روغن گل بیامیزند و بر
پیشانی ضماد کنند صداع سرد را نافع بود اصطرک سطرکا گویند و آن صمغیست
رنگ عناب سرخی که بسیاهی مایل بود و نبات طوقی رنگ و سعوربدوس گویند
نوعی از میعه است و گویند صمغیست که از درخت روم حاصل میشود جالینوس و غیر او
گویند صمغ زیتون است و دخان وی قایم مقام دخان کندر بود در هر چیزی و آنچه محقق بود
صمغ زیتون است طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در اول و رازی گوید
گرم و خشک است در دوم و استعمال وی را حیض ببندد و صلابت رحم را سود بود
چون بیاشامند یا با خود برگیرند صاحب منهاج گوید صداع آورد و مصلح وی از پانا است
و شربتی از وی یکدرم تا یکدرم و نیم بود صاحب تقویم گوید مولد سبات و
صداع بود و مصلح وی خیره بنفشه با شراب نیلوفر بود و بدل آن گویند جند
بیدستر است اطماط صاحب جامع گوید اطوط و اطماط و اطبوط
هر سه اسم فندق است و بهندی ... خوانند و صاحب جامع گوید و بعضی گویند که
فوفلست و مولف گوید آنچه محقق است نوعی از باقلا هندیست سخت بود
و نقطهای سیاه بر وی است و بعضی شبیه بود به بندق هندی طبیعت
آن گرم و تر است در اول بهق زایل کند و باه را قوت دهد

اطریه

اطریه بپارسی رشته گویند و از آرد فطیر سازند و طبیعت آن گرم و تر است
دیر هضم شود و نافع بود جهت سینه و سرفه و خشونت چون قند و روغن بادام
اضافه کنند با خشک و اگر با بقلة الحمقا بپزند باسانی حل شود و دارد جهت نفث دم
و منفخ و بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل و سعتر بود و مویز و بعد از آن منافث
با عسل یا زنجبیل خورند اظفار الطیب ناخن بویا گویند و ناخن صدف و ناخن
بریان و بهتر آن ناخن دیو طبیعت آن گرم و تر است و گویند خشک است در دوم
و ماسرجویه گوید در سیوم چون زن در شب خود بخور کند حیض براند و جهت

اختناق رحم را نافع بود وخفقان و درد معده وجگر ورحم را سودمند بود و رازی
گوید اگر با سرکه بیاشامند شکم را زم کند و بسیار دوی پیچ آورد ومصلح وی گل
مختوم با قبر[illegible] ی بود وبدل ان قضیب الذریره است اغبن است ایلهن
سنکبویه است وگفته شود اغبرسه جو رومی است وگفته شود اغبس
المواست وگفته شد اغرسطس نیل است وگفته شود اغیرو توتیا بیت مرکب
از سنج و توتیا، کرمانی و نبات مصری و در مرکبات کنه شود اغلیقی
بزبان یونانی میبخج گویند و بپارسی بخته جوش خوانند و منفعت ان در مرکبات
کنه شود اغا سوذ دهن البحل است و در مرکبات کنه شود اغاطوفوا فلفل است وگفته شود
افرغمشک و نجمشک و فلنکمشک و فلنجمشک و برنجمشک و بلمنجمشک نیز خوانند
وبپارسی قرنفل بستانی گویند و بشیرازی بالنکوی خود رو در بستانها روید و در
کنار آب بسیار بود طبیعت آن گرم و خشکست در آخر دوم بوییدن ان سدّه
دماغ بگشاید و جهت خفقان که از بلغم و سودا بود نافعست وجهت
بواسیر نافع بود وجگر و دل و معده سرد را قوّت دهد و غذاهای غلیظ را
هضم کند و بوی دهان خوش کند

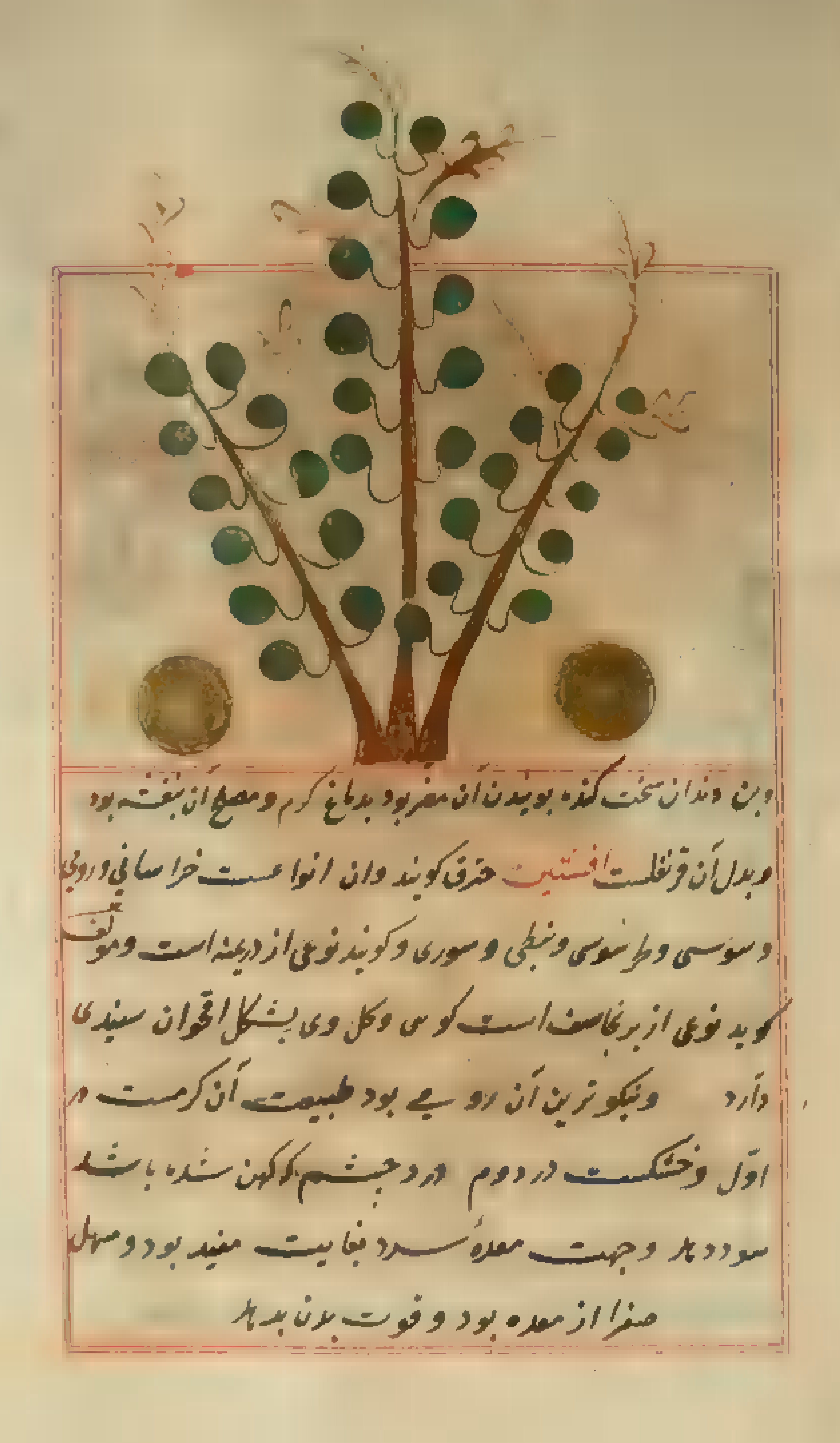

وبن دندان سخت کند و بوییدن آن مضر بود بدماغ گرم ومصلح ان بنفشه بود
وبدل آن قرنفلست افسنتین حرق گویند وان انواعست خراسانی ورومی
وسوسی وطرسوسی ونبطی و سوری وگویند نوعی از دربند است ومولف
گوید نوعی از برنجاسف است کوهی وگل وی بشکل اقحوان سپیدی
دارد ونیکوترین آن رومی بود طبیعت آن گرمست در
اوّل وخشکست در دوم درد چشم که کهن شده باشد
سود دهد وجهت معده سرد بغایت مفید بود ومسهل
صفرا از معده بود و قوت بدن بدهد

ولون را نیکو کند واگر بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض

براند چون با عسل بخود برگیرند وجهت کزندگی عقرب بغایت نافع بود و

در تقویت دل وجگر و نسیان کهن و بواسیر و شقاق مقعد وداء الثعلب وجبه

مبن حل کند اما مضر بود بمعده گرم ومصدع است ومصلح وی انیسون با مصطکی بود

وبدل آن در تقویت معده اسارون با نیم وزن آن بلیلا اما صاحب جامع

آورده است که مقوی معده گرم بود و پاک گرداند از اخلاط حاده وجهت

مفاصل بغایت نافع بود چون سبب آن خلطی گرم بود وچون با سرکه بپزند و

بر سبرز ضماد کنند نافع بود واگر با روغن بادام بپزند واندکی زهره بر اضافه

کنند

کنند بعد از آن در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش را از ریم وجراحت

پاک گرداند ونافع بود جهت گزیدگی افیلون شیح جبلی است وگفته شود

افلنجه مغز است وگفته شود افیون عصارهٔ خشخاش سیاه مصری است از البخشاش خواهد

بایدکه در آب گرم اندازند نبود حل شود ودر آفتاب گرم نهند نرم شود وآنچه

مغشوش بود ابراز زرد کند ودرست بماند وغش وی با بنیا ولبن خس بود

کند وآنچه بغایت براق بود غش آن بجمع می کند اما طبیعت وی سرد است

در درجهٔ چهارم وخشکست در سیوم و اسحق گوید سرد وخشکست در چهارم

مخدر بود ومسکن همه وجعها چون طلا کنند واگر بیاشامند وتریتی از وی

مقدار عدسی بود واز دو دانک زیاده نکنند و ربنها را خشک کرداند
وسودمند بود جهت ورمهاء کرم واکر با زرده تخم مرغ بریان کرده
بر نقرس طلا کنند درد ساکن کرداند وخواب آورد واکر بخود بر کیرد زحیر را
سود دهد واکر با روغن کل و زعفران در کوش بچکانند درد کوش زایل کند
واکر با شیر زنان در چشم کشند درد چشم ساکن کند واکر با روغن کل در سر مالند
صداع زایل کند وجهت سعال نافع بود ودو درم از وی کشنده بود
ومصلح وی فلفل است ودارچینی وجند بیدستر وفرفیون وبعد از آن قی وحقنه
وشراب کهن بسیار وبعد از آن حمام وبعد از آن شهای جرب وصاحب
تقویم کوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج وبدل آن سه وزن
آن بزر البنج ویک وزن آن تخم لفاح است افتیمون نوریه
وزهری و قضبانی خرد است وبهترین وی افریطی بود با عقده که
تخم وی سرخ و تازه بود طبیعت این کرم وخشکست در
سیوم نافع بود جهت صرع وتشنج امتلائی ومسهل سودا و
بلغم بود وجهت مالیخولیا بغایت نافع بود واکر ما اسن پیا نشانند
با تنها وباید که در مطبوخ بسیار بجوشانند که

قوت

قوت وی باطل شود وغثیان وقی آورد وشربتی از وی در مطبوخ
از پنج درم تا هفت درم شاید وکویند تا ده درم وصاحب منهاج آورده است که
شربتی از یکدرم یا دو درم بود ورازی کوید از چهار درم تا شش درم
ومحتاج مصلح نیست وصاحب منهاج آورده است که بروغن بادام
چرب کند اگر تنها استعمال میکنند نه در مطبوخ واین ماسویه کوید
مصلح وی آنست که پیش از این روغن بادام استعمال کنند واکر همچنان خشک
استعمال خواهند کرد شربتی از یکدرم تا دو درم واکر نقوع خواهند کرد

از دو درم تا چهار درم و بدل این رازی گوید در مسهل بود بوزن این زبد و دو دانگ ان حاشا و گویند بدل این یک وزن و نیم حاشا است و گویند بدل این اسطوخودوس است و بنفع و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح این شراب صندل بود یا رب سیب

اقحوان احداق المرضی خوانند و گفته شد و در مصر کرکاش خوانند و بیونانی قربانیون و در موصل بنجرة الکافور بپارسی گاوچشم خوانند و بوجی

عین البقر و بشیرازی بابونه گاو خوانند و بهترین وی آنست که برگ وی سبز بود و بیرون گل وی سفید بود و اندرون زرد در طعم وی تلخی بود و نوعی

است که

است که برگ سفید ندارد و طبیعت اقحوان گرم و خشک است در دوم و چنین گویند گرم است در سیوم و خشک است در دوم مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده بریزاند و عرق براند و تحلیل خونهای فسرده بود و ناصور را نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون زن در آب این نشیند و زنی را که حیض بسته بود فرزجه از وی بخود برگیرد بگشاید و اگر همچنان خشک کرده بکوبند و با سکنجبین یا بانمک بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع قول شریف آورده است که آب وی چون بگیرند و بر اعضاء نزدیک انثیین و ورکین بود طلا کنند قوت مجامعت بدهد تمام و اگر اخر مان بوئیدن وی کنند سبات آورد و اگر تر وی ببویند خواب آورد و مقدار شربتی از وی سه درم بود اما مضر بود بمعده و سپرز و مصلح وی افثیمون است و گویند کشنیز و قند

اقویلا بسمن دهن البلسان است و گفته شود در باب با در صفت بلسان

اقاقیا عصاره قرظ است و قرظ تخم خاریست که ادیم بوی دباغت میکنند. جالینوس گوید صمغ اوست و بعضی گویند رب ثمره خرنوب است و گویند عصاره پوست انار است و این اقوالها خلاف است آن عصاره قرظ است و در مصر سنط و صنط خوانند و قرظ بپارسی کره گویند و ان

مصری بود و فلفل نیز خوانند وطبیعت آن سرد است در دوم وخشک است
در سیوم وعیسی گوید سرد است در اول وخشک در دوم بهترین
وی آن بود که صلب و سبز و سیاه رنگ بود با سرخی چون بجوشد بگیرند
قطع خون رفتن بکند وچون بیاشامند جهت سحج نافع بود واسهال دموی
واسترخاء مقعده ورحم وشکم ببندد حقنه کردن وخوردن وجهت آبله چشم
نافع بود اگر با داروها بود ودر روشنایی چشم بیفزاید ودر طلاها
جهت شکستگی اعضا نافع بود واگر بر ورمهاء گرم طلا کنند سودمند بود
وبدل وی حضض بود با صندل وعدس مقشر بوزن آن اقماع الرمان الهندی
نارمشک است وگفته شود اقسوس گویند وبق است وگفته شود اقارون
عود الوج است وگفته شود اقلیمیا قلیمیا گویند ودر قاف گفته شود اقومالی
ماء العسل است وگفته شود اقط بپارسی کشک گویند وپنیر خوانند
وان مولف گوید طبیعت آن سرد وخشک است شکم را ببندد خاصه بریان
کرده اما دیر هضم شود ومعده را بد بود ومصلح آن بعد از خوردن آن
سکنجبین بود اقطی خمان گویند واین دو نوعست بزرگ وکوچک
خمان بزرگ شبوقه گویند وکوچک خاما اقطی گویند وگفته شود

اقفن بلغت اهل یمن ماش است وگفته شود اقنثا لوقی بیونانی معنی آن شوکه
البیضا است وان باذآورد است وگفته شود اقنثا ... بیونانی معنی آن
شوکة العربیة است وان شکاعی است وگفته شود اکر ساج لوبیا است
وان زعرور است وگفته شود اکوفس کرفس است وگفته شود انواع آن
اکرویتک ازروت است وگفته شود اکشوث کشوث است
وشکوثا ورخول نیز گویند وصفت آن در باب [illegible] بود وگفته شود
اکلیل الملک گیاه قیصر خوانند بپارسی کلیل الملک گویند وبهترین وی آن که
تازه رسیده بود ورنگ زردی بود که به سفیدی مایل بود وچون بشکافند
دانه وی زرد بود وطبیعت آن گرم وخشک است در اول محلل
وملین اورام صلب بود که در مفاصل واحشا باشد واگر با افتین
بر ورمهاء جگر وسپرز واحشا ضماد کنند نافع بود وچون با شراب
بجوشانند وبیاشامند درد معده ساکن گرداند وعصاره وی
چون تر باشد با میبختج بیامیزند ودر گوش چکانند درد گوش
ساکن کند وچون صمغ بپزند وبر ورمهاء گرم که در چشم ورم
ومقعد وانثیین بود ضماد کنند نرم گرداند وچون صمغ بیاشامند

اخلاط بکدازاند وشربتی ازوی مقدار یکدرم بود اما مضر بود باثنین
ومصلح وی عسل بود وبدل وی فراسیون است بوزن ان بابوزند
ان لبان ذکر بابوزن ان بابونج ونیم وزن ان ورق انجیر **الکمکت**
صاحب منهاج کوید جوبیست بندی و مموکوید بندق هندیست
وکویند الطموط است واین اقوالها صاحب منهاج همه سهوات
وخطا وقول صاحب جامع درانجا معتبراست که انرا حجر العقاب
وحجر النسر وحجر الولاده خوانند وبیونانی اناطیطس ومعنی انرا

اسم آنست که ان سنکیست که زادن بدن اسان میکند ومولف کوید
حجری بمقدار جوز بوا تیره رنک بود چون بجنبانند مغزی در اندرون
وی بجنبد وبغایت املس وصلب بود ودو تخوار شکل باشد چنانچه
بنداوند سنکیست وسبک بود وچون بشکند مغزی در اندرون
وی بود سفید تلخ طعم وبشکل شاهبلوط بود بشیرازی ازاکن ابلیس خوانند
وچون در شب زنان آبستن وجمیع حیوانات نهند آسان زاید واکر
در موبندند ویران زن آبستن بندد زود زاید واز خواص وی آنست که
چون در ادیم کیرند ودر ساق چپ بندند آسان زایند واکر سحق کنند

باخبر زنان روباره بشم بدان بیالاعند وزنی که نزاید بخود برگیرد بزمان خدا تعالی
آبستن گردد و ز سف درخاص آورده است که چون در دست گیرند وباکسی
مخاصمت کنند بروی غالب نیاید واگر بر درختی بنهند که بری اندازد دیگر نینداز د
واین مولف گوید در ظرف بند مغز او را بیرون میکند وازاین رطوبتی گیرند
و دو حبه از بهار کودکان می مالند در زایل میکند و مجربست واین را حنونه گوید بدان
دوا ناباست اکمونیزان ری الطام است وگفته شود اقل نفه
زفیون است وگفته شود المسا اموس است وانیوسن نیز گویند وسام
عدان با نخواه است وگفته شود المحوط کنث برگشت است وگفته شود
الا طیفی نبابت وگفته شود البنة العصا لسان العصا فیز خوانند وگفته
شود الوه نوعی از نبات مخلد است بتازی انوا کاریلک خوانند
و در میم صنت مخلد گفته شود الط عام است وبماماو عام الملک نیز گویند
وبد فولیون وان سیسنبر است بپارسی سیسنبل گویند وگفته شود در سینا الابنون
رانن است وگفته شود الیه بپارسی دنبه گویند طبیعت وی گرم وتر است
دیر هضم شود وغذا بد دهد گرمتر وغلیظتر از پیه بوذ نافع بود جهت
عصبهای کوفت خورده چون بدان ضماد کنند واین ماسویه گفت منضج معده

بود

بود و محلل اورام صلب ومصلح وی زنجبیل وفلفل ودارچینی ومری بود وبعد
خوردن وی جوارشات خوردن نافع بود امامون عاما است وگفته شود اموسن
وانیوسن نانخواه است وگفته شود امعا سبز بلغت رومیان عصیر حصرم است
بپارسی آب غوره گویند ومنفعت آن در صفت حصرم گفته شود املج
بپارسی امله گویند وبهترین آن سیاه بود واین مولف گوید رازی آورده که
بهترین امله آنست که لون آن سرخ بود وبوی او تیزتر از خوز بادآورد بطس
آورند وابوریحان گوید که این صفات لایق نیست بامله وطبیعت آن
سرد است در دوم وگویند سرد است در اول وخشک است در دوم و
بعضی گویند گرم است بهر حال خشک است بی خلاف مقوی معده ومقعد واعصاب ودل بود

واشتهاء طعام پیدا کند و جهت بواسیر سودمند بود و سودا و بلغم براند
وبغایت مقوّی دل بود وحفظ ذهن زیاده کند ومقوی هم اعضا بود و
مویرا سیاه کند چون باب ان وحنا خضاب کند واگر دو درم ازان
نیم کوفته کند ودر آب شیرین بجوشانند دو ساعت بعد ازان
صاف کند وسه نوبت در چشم بچکانند سفیدی که در چشم
باشد سود دهد ومجرّبست وشربتی ازو تا سه درم بود
تنها اما مضر بود بسپرز ومصلح آن عسل است وبدل آن شیرا طه
امغیلان درختیست بیابانی ومعروف بود بشوکة المصریه وطبیعت
آن سرد وخشکست وقابض بود ومنع خون واضاف سیلان ازرحم بکند ودق

آن ورم لثات وسلی را نافع بود و خون ببندد **انجبار** نباتیست که
درکنار جویبار روید وسرخ رنگ بود وگویند در میان اسبست روید
دوی روی بود وتخم ان سرخ خوانند وسلیخ خوانند وانجبار از ادویه مرکبات
خاصه عرق ان وعصارهٔ ان مانند آب توت بود بغایت سرخ رنگ
اگر یکمثقال ازان نیم کوفته بجوشانند وبا قدری قند ومیخخ بیاشامند جهت
نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه شش وحجاب سینه وسحج
امعا وبواسیر وکسود سرگیهاء وقوت امعا بدهد وشکم ببندد واگر
رحمت رساند وریش شش پاک کند وقطع قی بکند وتشنگی اعضارا
نافع بود وخاصیت وی بسیار است **انجل** عسل است وکل وبرا

کرنبه المنفعه خوانند بپارسی خطمی گویند وگفته شود انبرباریس بپارسی زرشک خوانند

و دارج گویند و زرشک هم خوانند بهترین آنست که بغایت خود رسیده بود
ولون وی سرخی بود که بسیاهی مایل باشد وشیر دارد وطبیعت
آن سرد وخشکست در درجه دوم صفرا بشکند وقوت معده ودل
وجگر بدهد وقی باز دارد وتشنگی بنشاند وسیح را نافع بود وبه ورمهای
گرم ضماد کردن سودمند بود وقطع نزف دم بکند ومقوی جگر گرم بود
چون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند وشکمی که از سردی جگر روانه شود
ببندد وجهت معده که ضعیف شود بسبب تب بلغمی نافع بود

اما

اما مضر بود کسانی را که طبع ایشان بسته بود ومصلح آن جلاب بود وبدل
آن بوزن آن تخم گل وچهار دانگ وزن آن صندل [illegible] مرزنجوش
ودر اذان الفار گفته شد ایقوف رازی گوید و در منق است ودر واو
گفته شود اخطینا بلوسطون گویند وسطبوس وعم وحر گویند وازا
ثمره شول مصری خوانند بپارسی گلنار گویند وبعربی جلنار وبشیرازی
گل صد برگ ودر باب جیم گفته شود انجیده حشیشة الکلب خوانند
وشربت نیز خوانند وصوف الارض واین واسیون است وگفته
شود انیسون بپارسی رازیانه رومی خوانند واین دو نوعست آنچه
رومی بود بشکل نانخواه بود وآنچه غیر رومی بود بقرد مانا ماند

بهترین وی رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و در
وی قبضی اندک بود بول براند و بادی که در شکم بود تحلیل کند و ازالت
مجمع بدن و قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و تشنگی
بنشاند و شکم ببندد و چون در شیب بخور کنند صداع سرد و نزلهٔ
سرد را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و شهوت جماع برانگیزد و دفع مضرت
سموم جانوران بکند و اگر سحق کرده با روغن گل خلط کنند و در گوش
چکانند درد گوش را نافع بود و جهت استسقا و نفخ معده و قراقر
بغایت سودمند بود و چون در چشم کشند سبل کهن ببرد و نافع بود
تبهاء کهن را و سدهاء جگر و سپرز و مثانه و رحم بگشاید و اگر سحق کرده سنون
سازند گند دهن که سبب آن از عفونت بن دندان باشد نافع بود و اسحق
گوید مضر است با معاء و مصلح آن تخم رازیانه است و بدل آن تخم [illegible]
و گویند بدل آن کرویا ست اناركبوا گویند خشخاش است و گفته شود
انشانا زبیب الجبل است و او را سورنج گویند و گفته شود انجدان
دو نوع است بپارسی انگدان گویند و انگوان گویند و آن درخت حلتیت است و بیخ و
اصل آنست و حلتیت صمغ آن و ورق آن سفید بود و سیاه بود بهترین آن سفید باشد

و ازان

و ازان سیاه منتن بود و حلتیت طیب صمغ انجدان طیب است و حلتیت منتن صمغ انجدان منتن است
و انجدان رومی سیسالیون است و تخم این کاشم خوانند و گفته شود و انجدان
خراسانی بیخ اشترغاز است و گفته شد اما طبیعت این گرم و خشک است
در سیوم سودمند بود جهت زهرهاء کشنده و بر خنازیر ضماد کردن
تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود و با روغن سوسن جهت
عرق النسا نافع بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار و ضماد کنند بر بواسیر
نافع بود و اگر بیاشامند باد زهر ادویه کشنده بود اما عسر الهضم بود
و مضر بود بمثانه و سودمند بود ادرار البول و سردی معده و حیض براند

ورطوبات معده خشک پاک کند ونفوذ آورد ومسخن کرده وروده بود وچون باسرکه

بود لطیف کننده غذا بود وزود بهضم کند وبدل این بیخ ان با دو دانک وزن آن

حلبت طیب بود وکویند بدل آن زوفا است وکویند تخم کزر **انفاف**

زیت است واین از زیتون نارسیده کیرند ودر باب زا کفته شود **انوعما**

شقایق است وکفته شود **انطونیا** کاشنی شامی است وطبیعت

این سرد وتر است در اول نافع بود جهت جکر کرم **انب** حدق است

دو غد ومعد وکهبرک وحنصد نیز خوانند وآن بادنجان است وکفته شود

انزروت صمغ خاریست کاانرا شابکه خوانند وسرخ وسفید بود ازدوازیک خار

حاصل شود وچون حرارت آفتاب در وی اثر کند وکهن کردد سرخ شود

وآنرا عنزروت وعنزر وکنجد خوانند بشیرازی کورد خوانند واز

کوه شبانکاره کیرند بهترین این سفید بود که بزردی مایل بود وطبیعت

این کرمست در دوم وخشکست در اول وبغایت تلخ بود اکر با سفیده

تخم مرغ یا با شیر سحق کنند ودر چشم کنند درد چشم را نافع بود وبجهت

مسهل بلغم لزج بود وصفرا براند وشربتی از وی از نیم درم تا یکدرم بود

جهت درد چشم وسفیدی چشم ورمص که در چشم اند وآب آمدن

چشم باز دارد ومنضج ورمها بود ومحلل واکر سحق کنند با قدری

نطرون وبر ورمها که بر کردن بود مانند خنازیر طلا کنند تحلیل یابد

واکر فتیله بعسل بیالایند وبا نزروت سوده بکردانند ودر کوشی که

ریم آید وریش بود بنهند چند روز صحت یابد ومجربست وبدل

آن نیم وزن آن صبر است ومصلح این صمغ عربی **انثله سودا**

حدوار است وکفته شود **اناسیلیقی** ابحرما است وکفته شود

انجوج عود است ودر عین کفته شود **انجبه** بپارسی سوماه کویند

وطبیعت مجموع مدرها کرم وخشکست وملطف ومحلل ودر مجموع

تریاقه هست مفصل کفته شود **انفحة الارنب** بپارسی پنیرمایه

خوانند وپنیرمایه خرکوش کویند چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود

ونیم مثقال بازهر گزندگی جانوران بود وماسرجویه گوید یک قیراط
از وی چون با شراب کهن پخته بیاشامند نافع بود جهت گزندگی
مار وعقرب ومجموع گزندگان واگر زن آبستن پنیرمایهٔ خرگوش نر
با خصیهٔ وی با شراب ممزوج بیاشامند فرزند نر آورد واگر پنیرمایهٔ
ماده بود فرزند ماده آورد واگر مقدار باقلاء با شراب سخت
بیاشامند تب ربع را نافع بود ومجربست واگر کودکان
بیاشامند از صرع ایمن باشند همه پنیرمایها این خاصیت دارد
خرگوش واگر با آب بسرشند ودر بینی نهند خون رفتن باز دارد
واگر بچهٔ شیرخواره قی کند وشیر در شکم وی بسته بود چون قدری

بوی دهند نافع بود واگر زن بعد از طهر با عفک بخورد برگیرد آبستن باری دهد
واگر بعد از طهر بیاشامند سه روز منع آبستن کند وامساک سیلان رطوبت
رحم کند وشکم ببندد پیچ روده ونزف دم را نافع بود واگر با خطمی وزیت بر عضوی
نهند که خاری در آنجا باشد بیرون آورد انفحة الفرس سودمند بود جهت اسهال
مزمن وریش روده ودرد آن انفحة الجدی والظبا والحمار الوحشیه والخشف
والعجل وفرخ الجاموس والابل سودمند بود جهت دفع زهر شوکران
وفطر وشربتی از وی نیم مثقال بود وچون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت بستن شیر
در معده وانفحهٔ خشف که آن بچهٔ نرینهٔ ایل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخورد
برگیرد آبستنی باز دارد وانفحة الجمل صاحب موجز آورده است که اگر پنیرمایهٔ
شتر مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش از مجامعت بیاشامند قوت باه زیاده تر
از ادویهٔ باهی بود بغایت وپنیرمایهٔ خر دشتی وآهو وگوسفند کوهی چون
با سرکه بیاشامند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد وانفحه در قوت
مانند جندبیدستر بود واگر بیاشامند جهت صرع واختناق رحم نافع بود
ومجموع انفحها آنچه بسته بود بگدازد وآنچه گداخته بود ببندد ابوانفحة الارنب
ابن زهر در خواص آورده است که پنیرمایهٔ خرس فربهی آورد چون بیاشامند

انقردیا بروی بلادراست ومعنی وی آنست که مانند دل است واندر
ثمر البلادر گویند ودر باب با گفته شود انارمشک نارمشک است وگفته شود
انجره صفت ان در بزر الانجره گفته شود اوبالی واوبالی نیز گویند وبیونانی
معنی این دهن العسلی وعسل داود علیه السلام نیز خوانند واین روغنی است که
از ساق درختی حاصل می شود ومانند عسل است بسطبری وشیرین طعم بود وبهترینا
آنست که کهن وغلیظ بود وصافی وطبیعت ان گرم وتر است سودمند بود
جهت جرب تر چون طلا کند ودرد مفاصل را سود دهد وجهت تاریکی
چشم چون در چشم کشند نافع بود واگر بیست درم با چهار یکی آب

باشامند

باشامند اخلاط خام براند اما خوردن این سبات واسترخا اورد وباید که انکس
خورده باشد تا عمل تمام بکند بحمد الله اوبادا او بوربا او سپید نوعی از نیلوفر
هندی است وطبیعت آن گرم وخشکست محلل ریاح غلیظ بود

وداسالیون کرفس جبلی است اوطا بیونانی جبل است وسالیون کرفس وان فطر
اسالیون است وگفته شود اوقیمن بیونانی بادروج است وگفته شود افطاریون
نافت است وگفته شود اوز بپارسی مرغابی گویند واین نوع بزرگترین مرغهای آبی بود
وطبیعت آن گرم وتر بود فربهی آورد لیکن بدن را از فضلهاء غلیظ پر کند واولی آن
بود که بیش از کشتن قدری بوده سوده درحلق وی دهند وبا بازیر گرم پزند

واگر بریان کنند اولی آن بود که زیت بریان کنند تا سهو که بیزد اوذر بیونانی
ابیف راگویند گفته شود اونوملی بیونانی شراب وعسل است اهلیلج اصفر
بپارسی هلیله زرد گویند وبهترین آنست که فربه بود طبیعت وی سرد است
در اول وخشک در دوم جهت چشم که آب زرد در چشم کشیدن نافع بود
واین مولف گوید اگر پوست وی کوفته در بیخ دندان افشانند بیخ دندان محکم کند و
گوشت برویاند ودرد دندان که ازانجا بود سود دارد وخوردن وی خفقان را سود دهد
ومسهل صفرا بود واندک بلغم نیز براند وشربتی از وی از هفت درم تا ده درم
اگر نقوع کنند واگر غیر نقوع از دو درم تا پنج درم بود ومقوی معده و[illegible] آن

بود وجهت استرخا معده نافع بود ومضر بود به سعل وصلح وی اگر کوفته با آب
گرم خورند مصلح آن قندست با ترنجبین واگر در مطبوخ بود عناب وسپستان
والو سیاه وبدل آن پوست انارست اهلیلج بپارسی هلیله سیاه
خوانند وبیشتر ازین هلیله میوه بزرگ وبهترین وی هندیست وطبیعت آن سرد است
در اول وخشک در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود وگویند گرم است
لون را صافی کند وجذام را سودمند بود ودرد سپرز را نافعست ووی مسهل
سودا بود وبواسیر را سود دهد واگر بریان کنند شکم به بندد واگر در چشم
کشند قوت باصره بدهد وشربتی از وی منقوع

از پنج درم تا ده درم بود و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم خوردن این مضر بود
بجگر و مصلح آن عسل است و بدل آن هلیله کابلی بود اهلیلج الکابلی بهترین وی
آنست که فربه بود و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت این سرد
و خشک است و گویند گرمست باعتدال عقل و حفظ بیفزاید و درد سر و استسقا
و تبهاء کهن زایل کند و اگر بریان کنند شکم ببندد و بریان ناکرده مسهل بلغم
و سودا بود و قولنج را نافع بود و شربتی از وی منقوع از پنج درم بود و غیر
منقوع از دو درم تا پنج درم و بدرستی که مسهل صفرا بود اما
بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ مثل بلغم و سودا بود

وخفقانرا

وخفقانرا نافع بود اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و مربای آن مقوی معده بود
و هضم طعام بکند و حمل معده محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سده بلغمی بگشاید و بیخ
دندان سخت کند و دندانرا قوت دهد و اگر یکسال هر روز یک هلیله مربا بخورند
سیاهی موی را نگاه دارد ابدع شیان است و قطاودم الاخوین نیز گویند
و در دال گفته شود ابهقان جرجیر بیابانیست و در جیم گفته شود ابهل
چهار نوع است یک نوع در چشمها و کنار رودها و صحراها گردد و آن نوع
زرد رنگ بود لطیفترین انواع ابهل است و یک نوع در کوهها بحرین و عمان
باشند و آنرا محور خوانند و یک نوع دیگر وعل خوانند و در کوههای سرد
سیر باشند و یک نوع دیگر بقر الوحش خوانند در [illegible] کوهها و میان
درختان گردند و همه در طبیعت مانند یکدیگرند و از ایشان چون خسته شود
مار بخورد صحت یابد و بقر الوحش بپارسی گاو کوهی خوانند و وی بینی
بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را بخود کشد و مار بتعجیل بیرون آید مانند
آهن که بمغناطیس جهد و از دنبال مار را خوردن گیرد و مار اضطراب
کند تا جایی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد حرقتی در وی و سوزشی
در چشم وی پیدا گردد و آب از چشم وی روانه شود و در کنج چشم وی

کوهیست و انجا جمع می شود و می بندد بمرور روزگار و مانند سنگی کردد

چنانچه در گوش پیه باشد چون وی را بکشند و سنگ بر گیرند و در دفع سم عمل

تریاق فاروق میکند و صاحب منهاج آورده است که دنبال ایشان

چهار گانه سم انجا جمع می شود خاصه گاو کوهی که دنبال وی سم قاتلست

اولی این بود که در وقت کشتن دو مرد باید تا هر دو باهم چون یکی بکشند

یکی دنبال بیندازد جالینوس گوید خونی که از گوشت ایشان حاصل شود

غلیظ بود و گوشت ایشان دیر هضم شود و شیخ الرئیس گوید گوشت

ایشان با وجود غلظت زود از معده بگذرد و بول براند و رازی گوید

بهترین آنست که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشند و باید که در پختن

مهرا شود و با روغن بپزند و بعد ازان شراب انجیر و ماء العسل

بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و دو مثقال

ازان با کثیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحهٔ امعا و اسهال کهن

و یرقان و درد معده سودمند بود و جهت زنان حایض که سیلان

رطوبات از رحم ایشان آید و مزمن شده باشد نافع بود چون با ادویه

موافق این جهت بود بیاشامند و صفت حرق آن بشناخته شاخ وی

و در دیگی گواری کند و در گل گیرد و در تنور حمام یا در شب آتش نهند تا سفید کرده

و مانند اقاقیا بشوید موافق بود جهت چشمی که ماده و ریشی در وی بود و اگر سنون

کنند دندانرا جلا دهد و اگر بخور کنند گزندگان بگریزند و چون بپزند بسرکه و مضمضه

کنند درد دندانرا نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است که قرن ایل سوخته

سفید با سرکه بسایند و در بهق و برص طلا کنند در آفتاب ببرد و اگر بیاشامند

سبز را زود دفع کند و اگر با روغن گاو بسرشند و بر شقاق دست و پای طلا

کنند زایل کند و اگر بر دهان کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود

و چون بر پستان و در نار طلا کنند حیض براند و گویند چون قرن ایل بر زن آبستن

ببندند بی درد بزاید و دیسقوریدوس گوید بنیرمایهٔ وی چون بعد از طهر

سه روز بخود بر گیرد منع آبستنی کند و گویند پیه وی چون بر تشنج بمالند

نافع بود و ابن زهر گوید اگر پارهٔ پوست وی با خود دارند هیچ مار گرد

وی نگردد و دیسقوریدوس گوید خون وی چون بریان کنند جهت

قرحهٔ امعا و قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند جهت سم سهام ارمنی

نافع بود و قضیب وی چون خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند باه را

برانگیزد و نعوظ آورد و اگر بر بازو ببندند از هیچ مار نترسد و هیچ گزند گرد

وی نگردد و ابن زهر در خواص آورده است که چون دنبال وی همچنان
با پوست و استخوان بسوزانند و سحق کنند با شراب و بر قضیب طلا
کنند در حال نعوظ آورد و بر هر حیوان که طلا کنند حبن عمل کند و هو
گوید ابل را زهره نیست و اگر تیری بوی زنند و پیکان در وی بماند
مشکطرامشیع بخورد بیندازد و گویند قرن ایل محرق درد قولنج را نافع بود
تا حدی که گویند در ساعت درد ساکن شود ایرسا بیخ سوسن
آسمان گونی است و نام وی ایرسا از بهر آن
کرده اند یعنی قوس و قزح و گل وی زرد و سفید و لاجوردی بود
و بهترین بیخ آن سیاه صلب بسیار گره بود خوشبوی و طبیعت آن

کرم

گرم و خشکست در دوم فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتح لطیف
بود و اگر بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سینه و شش را از اخلاط غلیظ
پاک کند و بول و حیض براند و بر گزندگی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود
و جهت سرفه بلغمی بغایت مفید بود و اگر با سرکه بیاشامند جهت
گزندگی جانوران و مطحولان بغایت نافع بود و ابن ماسویه گوید سودمند
بود جهت حدت زهرها کشنده و ادویه سمیه و اگر هفت درم از وی
با ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و مره صفرا براند و خواب آورد و جالینوس
گوید عرق النسا و فالج را بغایت نافع بود خاصه روغنی که در وی پخته باشند
و اگر با عسل فرزجه کنند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و چون مسلوق کنند
و بر خنازیر و ورمهاء صلب ضماد کنند نرم کند و اگر سحق کرده بر ریشهاء
ناصور شده باشند باشند گوشت برویاند و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد
کنند درد سر ببرد و چون در بینی چکانند گند بینی ببرد و اگر بطبیخ وی مضمضه
کنند درد دندان و علازه را نافع بود و اگر در آن نشینند صلابت رحم و درد
آن که از سردی بود نافع بود و روغن وی چون در گوش چکانند با سرکه درد
گوش ساکن کند و منع نزلات بکند و روغن وی مفتح افواه بواسیر بود رازی گوید

بدل وی در اسهال آب دو دانک وزن آن مازریون باشد و قیل لبن لقاح است
واسحق بن حسن کوید ایرسا مفتح بود بشش و مصلح ان عسل است وایرسا
بپارسی بیخ سوسن صحرائی کویند و در دشت بیرون بسیار باشند و [illegible]
کتاب کوید تخم وی از منومات است مجرب واکر بیخ وی قدری بر دندان
نهند که درد کند بریزاند البته و باید که بدندان دیکر نرسد باب

الباذنج باذنج کویند و آن نارجیل است و کفته شود باقلا جرجیر خوانند و فول
کویند طبیعت وی نزدیکست باعتدال و کویند سرد است در اول و خشک است در
دوم و در وی رطوبتی فضلی هست فاصه تروی و بهترین وی آنست که فربه
و بزرک و خشک بود کلف را زایل کند و بقراط کوید غذا نیکو دهد و صحت را
نکاه دارد و چون مقشر کنند و به دو نیم کنند و بر زخم که خون آید نهند خون باز
دارد و از خواص وی آنست که چون از مرغ بیاویزند مرغ از خایه باز ایستد
و چون بکوبند و بر زهار کودکان طلا کنند موی از رستن باز دارد و همچنین اکر بکوبند
کنند بر موضعی که موی سترده باشند همین عمل کند و بهق را زایل کند خاصه با پوست
و باقلا سینه و سرفه و نفث دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دشوار
هضم شود و خوابهای آشفته نماید لیکن ضماد کردن بر ورمها و کرم و ورم انثیین

وبستان که سبز و روی تازه باشد نافع بود و قطع ادرار بول کند و چون با آرد حلبه و
عسل با هم بزنند محلل دامیل بود و ورمهای بن کوش و ورمهای شب چشم و اکر با شب
یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل کند و چون با سرکه و آب بپزند
و با پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن را قطع کند و اولی
آن بود که چون یک دو جوش زنند آب بریزند و آبی دیکر باز جای کنند
نفخ آن کمتر بود و باقلاء کهن را نفخ کمتر بود که تازه و کوشت بدن زیاده کند
و آرد وی چون رقیق بپزند و روغن بادام و قند اضافت کنند و با [illegible]
سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند بود و آنچه با پوست بپزند
نفخ وی زیاده بود و خارش بدن باز دید کند و مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند
و در روغن مطبخ کنند و با نمک و سعتر و زیره

ودارچینی وفلفل وانجدان وفودنج بخورند وبعد ازان زنجبیل پرورده یا بعضی
از جوارشات نافع بود باقلاقیطی جامه است وگفته شود بارزد قنه است
بپارسی بیرزد وبشیرازی سرد گویند وآن سه نوعست برّی وبحری وجبلی و
گویند دو نوع است یکی سفید سبک وآن خشک بود ویکی نرم بود زرد رنگ
مانند عسل صافی تیز بوی واین نوع بهتر بود وطبیعت آن گرم است در سیوم
وخشکست در دوم وگویند راست جهت عرق النسا ونقرس بغایت
مفید بود مقدار دو درم وچون زن بخود برگیرد یا در زیر خود بخور کند
حیض براند وبچه بیندازد وچون با شراب ومر صافی بیاشامند بچهٔ مرده
بیندازد ودفع زهرها بکند خواه مار وخواه عقرب واگر در مرهم کنند وبر خنازیر
ضماد کنند نافع بود وگویند اگر دو درم با آب بیاشامند بواسیر ببرد چون
سه نوبت بیاشامند دیگر هرگز عود نکند البته ورازی گوید محروری را
نشاید که استعمال کند وشیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت صداع سرد
ودرد گوش که از سردی بود وورم آن تحلیل باید وجرب چشم را نافع بود
ورازی گوید محلل ریاح ومنبت لحم بود وشیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود واگر
حل کنند بعسل ولعق کنند سده کرده بگشاید وسنگ مثانه بریزاند وزا بدن

آسان

آسان کند اما مضر بود بسر ومصلح آن اشق است وجالینوس گوید بدل آن
دو وزن آن سکبینج است واسحق بن عمران گوید بدل آن وزن آن سکبینج است

ونیم وزن جاوشیر است باقلا مصری بازرص است وگفته شود بادرنجبویه
بادرنبویه است وبادرنگ گویند وترنجان وبقلة الاترجیه نیز گویند بپارسی
بالنگو خوانند بهترین آن تازه بود وطبیعت آن گرم وخشکست
در دوم سودمند بود جهت جمیع علتهای بلغمی وسوداوی

و بوی دهان خوش کند و سده دماغ بگشاید و نافع بود جهت حرب
و قوت دل و جگر بدهد و مفرحی تمام بود و در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد
و خفقان را زایل کند و ذهن صافی کند و مقدار شربتی از آب وی بیست
درم و اسحق گوید معتدل بود بورک و مصلح آن صمغ عربی است و اگر با شراب
ورق آن ضماد کند بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر
با شامه همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت دندان نیکو بود

واکر بانمک

و اگر با نمک ضماد کند بر خنازیر تحلیل یابد و همچنین بر درد مفاصل ضماد کند ساکن
شود و از خواص وی آنست که چون قدری از ورق و تخم و بیخ آن مجموع خشک کرده
در خرقه کنند و با بریشم محکم ببندند و در جیب نگاه دارند مادام که با خود داشته
باشد هر کس که وی را بیند دوست دارد و محبوب خلایق گردد و شادمان بود دایم
و مؤلف گوید بغایت مجربست و خوردن وی مقوی دماغ و جگر و دل و معده بود
و جهت خفقان سوداوی و بلغمی که از بلغم سوخته بود بغایت نافع بود و از
مفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ
وزن آن پوست اترج بود **باذرهر** حجر التیس است و گفته شود **باذاورد**
شوکة البیضا گویند و نبات وی در زمین ریگ بوم و دامن کوهها بیشتر روید
و ساق وی بسطبری انگشت زبود و قدر آن مقدار یک گز باشد و کمتر نیز بود
و بیشتر در روی زمین باشد و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و باخر خار
گردد و سفید شود و رنگ گل وی بنفش و سفید بود و سرخ و سفید
نیز بود و تخم وی مانند خشک دانه بود نبات وی خارناک بود و انبوه خارها
و دراز سفید و بهترین وی آنست که ورق آن سفید بود و تازه و طبیعت آن گرم
و خشکست در اول و گویند سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشکست

منفعت وی آنست که مسهل بلغم لزج بود و در وی قوت محلل و منضج است
خاصه تخم وی و نافع بود جهت اورام بلغمی و نفث دم و تبهاء بلغمی کهن
و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ آن مضمضه کنند و گزندگی جانوران و
عقرب چون بروی ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون
بجوشانند جهت نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و بول براند و
بر اورام بلغمی ضماد کردن نافع بود و اگر تخم وی بیاشامند کزازرا نافع بود و
گزندگی جانوران و اگر داء الثعلب را هم سود دارد و بیخ وی محلل داء الثعلب بود
و شربتی از وی یکدرم و نیم بود اما مضر بود بشش و مصلح وی افسنتین بود و شیخ
الرئیس گفته بدل وی در تبهاء بلغمی شاه ترج بود روستائیان شیراز ازرا برورود خوانند

بادنجان

بادنجان انب و معد و حبصل و وغد و حدق خوانند بهترین وی فارسی شیرین
تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم اگر در روغن بریان کنند شکم براند
و اگر در سماق با سرکه بپزند امساک کند درد معده و خاصره آورد و سر و چشم را بد بود
و خونی سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر و لوزا
سیاه کند و شیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود و تازه سالم تر بود و جرام
و صداع و بیخوابی آورد و مولد کلف و سرطانات و سده جگر بود و اگر بسرکه
بپزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد لیکن اگر گل وی در سایه
خشک کند و سحق کند طلائی نافع بود جهت بواسیر

واگر بادنجان زرد با روغن بزر بپزند وازان روغن موم روغن سازند و بر شقاق
کعبین ومیان انگشتان طلا سازند بغایت نافع بود واگر گل وی با روغن بادام
تلخ همچندان بکوبند و بروغن بنفشه بسرشند و بر بواسیر طلا کنند زایل کند بفرمان
خدای تعالی واگر بادنجان بسوزانند وخاکستران با سرکه بسرشند و بر ثوالیل طلا
کنند ببرد البته وگویند مقوی معده بود وقطع رف دم بکند بخاصیت خوردن
وی واولی آن بود که در آب ونمک بجوشانند یا مسلوق کنند و با روغن
کنجد یا بادام بریان کنند یا با سرکه وکرویا بابونج بپارسی بابونه گویند بهترین آن بود که
گل وی زرد وبزرگ بود وطبیعت وی گرم وخشک است در اول منضج وملطف بود ومحلل بود

بجذب ورمهای صلب نرم گرداند وجهت صداع سرد نافع بود وجمله تبهارا
خاصه که از عفونت سودا وبلغم بود وورمهای احشا واگر بجوشانند ودر آب
آن نشینند سنگ گرده بریزاند وحیض وبول براند وبچه بیندازد در وقت
زادن سهل بیرون آید وبدن را پاک گرداند تنقیه تمام کند واگر بر جرب تر ضماد کند
ببرد وقوت اعصاب ودماغ بدهد وبر ورم جگر ضماد کردن نافع بود
وبخار وی در آخر نزلها بغایت سود دهد واگر با آب وسرکه
بپزند ودر آخر رمد سر بر بخاران دارند چشم را پاک گرداند
ودرد را زایل کند اگر ادمان کند واگر چشم با آب بابونه تنها
بشوید درد ساکن کند اما اسحق چنین گوید مضر بود بحلق ومصلح
وی عسل است وبدل آن در تقویت دماغ وزایل کردن
صداع سرد برنجاسف است باذروج حوک خوانند وآن نوعی
از ریحان کوهی است ودر دامن کوهها باشد طبیعت
وی گرمست در دوم وخشکست در اول وگویند رطوبتی
فضلی در وی هست بهترین وی آنست که خوشبوی بود
ومنفعت وی آنست که از ادویه قلبی است واگر عصارهٔ وی

در چشم کنند چشم را جلا دهد و رطوبتی که از چشم روانه بود خشک
گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم نرم دارد اما باه را
برانگیزد و مولد ریاح بود و بول براند اما دشوار هضم شود و اگر بر گزندگی
زنبور و عقرب ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه و پست
جو بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند کرم در شکم پیدا کند
و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از آن تولد کند و تریف گوید
چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد چون وی را بخایند بیابی در آن سال از درد
دندان ایمن باشند البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش ساکن کند

وصاحب

وصاحب کامل آورده است که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست ضماد
کردن منضج و محلل بود و از خوردن او خلطی سوداوی بد تولد کند و
چشم را تاریک کند و مصلح وی بقلة الحمقا است و بدل آن دو وزن آن
ستیسنبر بان درخت حب البان است و صفت حب البان گفته شود
بارود جواسیوس است و دراسیوس گفته شود بابادی بیونانی فلفل
سیاه است و گفته شود باطر نوعی از علیق است و صفت آن
در باب عین گفته شود انشاء الله بارسطاریون فرسطاریون گویند و آن رعی
الحمام است و گفته شود و معنی بارسطاریون بیونانی حاجی است برالة
زراوند طویل است و گفته شود بتع شرابی مست کننده است وصاحب
منهاج گوید نبیذ العسل است و صاحب جامع گوید نبیذ خرمایی است که
از خرما تر سازند و در باب نون در صفت نبیذ گفته شود بخم ثمر الطرفاست
و گفته شود بعکاب عصی الراعی است و گفته شود و برشیاندارو و برسادار
و بطباط و ضجر شطباط و هو حبه و هو عصا اس نیز گویند بشیرازی
کشته خوانند و بکرمانی سمج مرد بخور مریم شنجه مریم است و آن حشیشی است
و بیخ آن عرطنیثا است و صفت آن در باب الف در آرزبو گفته شد

وبخور مریم را فیلاسوسس گویند و طبیعت آن گرم است در سیوم وخشک
در دوم منفعت وی آنست که مقطع و محلل و مفتح بود و طبخ [illegible] براند و چون پاره
بشم بخود برگیرند یا بر شیب ناف طلا کنند و چون بیاشامند کرم دراز و کدو دانه
بیندازد و حیض براند و بچه مرده بیندازد و جهت یرقان نافع بود و کلف برد
و بر سپرز سخت شده طلا کنند نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند نافع بود
جهت نزول آب و ضعف چشم و اگر با شراب بیاشامند زهرها را
نافع بود و ادویه کشنده را خاصه ارنب بحری و چون
با شراب بیاشامند مستی زیادت کند **بد لبوب**
مقل است و گفته شود بداصفان بدسکان و بدکشان و بدشغان
نیز گویند و قاتل اسه و کف الکلب نیز گویند و آن حشیشی است
گرم و خشک اما ملطف و محلل بود نافع بود جهت
اصحاب بلغم و رطوبت و رازی گوید بدل وی نیم وزن
آن درونج است و زیره کرمانی بوزن آن بود
حنظل است و گفته شود و فوم نیز گویند و ثوم
هم خوانند

برنج کابلی ابرنج و برنق گویند و بپارسی برنگ خوانند و طبیعت وی گرمست در اول
و خشکست در دوم و آن دو نوعست بزرگ و کوچک و بهترین وی کوچک که لون آن بسرخی زند

و دو درم از وی مسهل بلغم لزج بود و از قاتلات دود بیخ ادویه بوی
نبرسد و مفاصل را سودمند بود و حبیش آورده است که شربتی از وی ده درم
با شیر تازه نافع بود جهت حب القرع لیکن مضر بود برودها و مصلح آن
کثیرا است و بدل آن بوزن آن ترمس و بوزن آن عسل و ابن ماسویه گوید بدل
آن بوزن آن ترمس و دو دانگ آن قنبیل برطلیا بزر الرازیانج است و گفته
شود برشیاندارو عصی الراعی است و گفته شود برشنت علول و غلول و فوبل
گویند و آن فناوریا است و شجرة البق نیز خوانند و در قاف گفته شود
انشا انند برسن قطن است و طوط و عطب و کرسف نیز گویند
و شحم الارض و گفته شود در قاف و برافور گویند و کهن آن قصم است
برنجنک افرنجمشک است و گفته شد و حبق القرنفلی نیز خوانند برد و سلام
لسان الحمل است و گفته شود برطونی بزر قطونا است و گفته شود
بدم نیز گویند شکوفه ام غیلانست و در قوت مانند بیدمشک بود
برنیانا فاشرا است و گفته شود برنجاسف بوسه شولا خوانند و بشیرازی
برزاسک گویند و چند اسم دیگر دارد و گفته شد و گفته شود بهترین
وی زرد بود و طبیعت وی گرم است در دوم و خشک است

در آخر درجه اول جهت صداع سرد ضماد کردن با نطول بغایت نافع بود
و در تلطیف و تفتیح بود و صاحب دوار و سدر را نافع بود و سنگ گرده بریزاند
و اگر در طبیخ آن نشینند حیض براند و ریش رحم را پاک کند و بچه بیندازد
و مشیمه بیرون آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر سه درم از وی بیاشامند
همین عمل کند و اگر بسوزانند و خاکستر آن بر ریش کهن افشانند خشک گرداند
و اگر با عسل بیاشامند کرم را بکشد و حب القرع را زایل گرداند و سده بینی و زکام را
نافع بود اگر بطبیخ وی بشویند همین عمل کند و خوردن وی مضر بود بگرده و مصلح

ان انیسون است و رازی کوید بدل آن بجهت صداع سرد بابونج است و کویند بدل آن افسنتین است بردی نباتیست که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مو نغ

کوید بیرازی از آنک خوانند و شلغ میان وی را ببزر خوانند و در قوت ماند کاغذ بود و در سوخته وی تجفیف زیاده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و اکر بر جراحتها تر باشند خشک کرداند و اکر در سر رکه جوشانند و خشک کند و بر ناصور کنند نافع بود و خاکستر آن اکاه که در دهن بود سود دهد و حبس نفث دم بکند و آنچه مصری بود غذا دهد جون برکشند و بکند مانند نی شکر حافظی صاحب منهاج کوید

کویند بستان افروز است و کفته شود برسیاوشان شعر الجن و شعر الجبار و شعر الارض ولحیة الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود والوصف الاسد و کزبرة البیر خوانند و آن شعر الغول است بپارسی برسیاوشان کویند و بکرمانی کورسو خوانند و بهترین وی آنست که جوب وی برخی مایل بود طبیعت وی معتدلست در کرمی و سردی و کویند میل بکرمی و خشکی دارد و سه درم از وی مسهل بلغم و سودا بود و شش و سینه را از فضول غلیظ پاک کند و بکداراند و یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سنک بریزاند و جون بیاشامند شکم ببندد و مشیم بیرون آورد و کزندکی سک دیوانه و مار نافع بود و دیکر جانوران موذی جون با شراب بیاشامند ملطف و محلل بود و داء الثعلب را نافع بود و موی برویاند و خنازیر و دمل را تحلیل کند و اکر بیاشامند زیر و یرقان و عسر البول را نافع بود و اکر بالادن و روغن

مورد با روغن سوسن و زوفا و تراب بیامیزند و بر موئی که ریزد طلا کنند
دیگر بر نرود و بیخ آن حکم دارد و اگر بسوزانند و بر سر کل مالند موی بروید و جهت
جرب چشم نافع بود و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح آن مصطکی است
و رازی گوید بدل آن در سودمندی برابر وزن آن بنفشه با هم وزن آن رب السوس

زرشونا بلغت اهل نجد قصب است و گفته شود **بزرقطونا** بپارسی اسفیوس و یونانی
فسلیون و معنی آن برغوثی بشیرازی نیکو گویند و آن دو نوع است سفید و سرخ بهترین آن سرخ باشد
که میل بسیاهی زند و فربه بود و چون در آب کنند در بن آب نشینند اما سفید تر از سیاه بود

نجابت و طبیعت نیکو سرد و تر بود در دوم

وکویند

و گویند در سیوم و گویند معتدل است در تری و خشکی حرارت و تشنگی بنشاند و اگر
بریان ناکرده دو درم بجلاب گرم بیاشامند طبیعت براند و اگر بریان کرده بود
با روغن گل شکم ببندد و سحج را نافع بود خاصه کودکان و لعاب وی جهت خشونت
دهن و سینه و لذع معده نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و جهت
نقرس با سرکه و جهت صداع با گلاب سودمند بود و نشاید که کوفته استعمال کنند که
کشنده بود و شربتی از وی مقدار دو درم بود و مداوات کسی که نیکو کوفته خورده
باشد با سفیدباج و فلفل و حلتیت یا علک کند و دواء المسک و بدل وی
در ملس و طبیعت به دانه بود با تخم مرو و در سرد و ترطیب تخم بورک **بزرالکرفس**
البستانی تخم کرفس بستانی طبیعت آن گرم و خشک است در دوم بول و حیض براند
و سده کرده و جگر بگشاید و فواق که از امتلا بود سود دهد و شربتی از وی
سه درم بود و جهت گزندگی جانوران را نافع بود و درد پهلو را نافع بود
اما مضر بود بشش و مصلح آن حاما است و تریف گوید که تخم کرفس کوفته
با همچندان قند بروغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیاده کند
بغایت اما باید که بعد گوشت خروس فربه خورد و بدل تخم کرفس فطرا
سالیون است و گویند ده یک آن افسنتین و نیم وزن آن فطراسالیون

بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است وگفته شود بزر الخبازی بپارسی
تخم خرد گویند وبکرمانی سرک خطمی وطبیعت آن معتدل است در حرارت
ورطوبت ودر عمل اقوی بود وبهتر از تخم خطمی خشونت سینه را زایل کند
وسج وریش وروده را بغایت نافع بود گزندگی رتیلا وسموم نافع بود
وچون در ادویه حقنه بود دفع مضرت ادویهٔ حاره بکند وبدل وی تخم
خطمی است بزر الخطمی بهترین وی آن بود که سیاه ورسیده بود وطبیعت
وی سرد وخشکست وگویند معتدلست در حرارت ورطوبت اگر با سرکه
بر بهق طلا کند ودر آفتاب نشینند نافع بود وجهت سرفه گرم سودمند بود
وچون روی شکم به بندند ودر ضمادات که جهت ذات الجنب سازند
نافع بود وشکم ببندد وسنگ گرده بریزاند وبدل وی تخم خباری بود
بزر الرطبة بزر القداح وبزر العصفصه وبزر القث وبزر العداد وبزر
القضب گویند وان بزر الفلو است بپارسی تخم اسبست گویند بهترین
وی زرد فربه بود وطبیعت آن گرم است وترست ودر وی نفخی بود
باه را زیاده کند وجماعت را قوت دهد وشیر زیاده کند وبدل وی در
جماعت تخم شلغم بود بزر الجرجیر بپارسی تخم کیکیز خوانند وکیکج گویند

وبشیرازی کهزک وبهترین وی سیاه فربه بود وطبیعت آن گرم است وخشکست
درسیوم وگویند دردوم سودمند بود جهت عسر البول وبرنمش طلا کردن نافع بود
وباه را برانگیزاند ودرد ساق را نافع بود مقدار یکدرم واگر با سکنجبین وآب
گرم بیاشامند قی بلغمی آورد اما مصدع بود ومنی زیادت کند وبول براند
وتاریکی چشم آورد واگر سحق کنند وبر کلف روی طلا کنند زایل کند واگر
بکوبند وبعوض نمک بر زرده تخم مرغ ممرشت کنند وبیاشامند مجامعت را
قوت دهد اما مشکل خوار بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی کثیرا است وبدل
وی رازی گوید نبات وی بود وگویند بدل وی بودری است ومجهول گوید
بدل وی تخم کندنا است ودیسقوریدوس گوید در طبیخ بدل آن خردل است
بزر المط حب القلقل است وگفته شود بزر الخمخم خبه است بپارسی
شغنزک گویند وباصفهانی ماکشی وتبریزی سوارون وبترکی مراشوه و
درباب خا گفته شود بزر الرق بزر القطف بود وصفت آن در قاف
گفته شود وطبیعت وی معتدلست در حرارت وبرودت وخشک بود
در اول وگویند گرمست ودر وی جلا وملس بود ومضر بود بسفل
ومصلح وی قند وگلاب بود بزر الخرفه بقلة الحمقا است ودرجلا وفرخ

وبقلة المبارکة وبقلة الزهرا وبقلة لینه و دندان ساو کوی و فرفخیر و فرفین
وحقوق نیز کویند بپارسی تخم تورک کویند و باصفهانی تخم برهن و بکرمانی
تخم بکرک و بنیر بزی تحکان و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت آن سرداست
در سیوم سودمند بود جهت درد جکر که از کرمی بود و تنها یا حادّه مقدار
پنج درم از وی بکوبند و بیشتر بکیرند و با نبات بیاشامند و اکر بجای آب
بخورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و جهت لذع معده
سود دهد امّا مقطع شهوت بود و قیئی که افراط کند و مضرّ بود بسپرز و
معده بلغمی و مصلح وی قنداست و بدل آن بزرقطونا بزر الاوبان البری
حب القلقل است و کفته شود بزر بزر الجتانی بپارسی تخم کزر کویند نافع بود
جهت ریشها خورنده چون بکوبند و بران ضماد کنند و اکر بخورند باه را
برانکیزد و بول و حیض براند و رینها باک کند و استسقا را نافع بود
و کزندکی جانوران و دوس که در د ساس بکدرم تخم کزر باید قند بیاشامند
نافع بود آن بوزن آن انیسون بود بزر الجزر البری دو قواست و کفته شود
بزر السذاب بپارسی تخم سذاب خوانند و بهترین آن سیاه فربه بود و طبیعت
آن کرم و خشکست در سیوم نافع بود جهت فواق بلغمی اکر بکیع تا دو آن

بیاشامند

بیاشامند و اکر با شراب بخورند جهت دفع زهرها نافع بود و کزندکی جانوران
خاصّه که با انجیر خشک و معز کردکان استعمال کنند و جهت عرق النسا نافع بود
اما مقطع منی بود و مصلح آن کثیرا است با عسل و بدل آن سذاب
بزر الخس بپارسی تخم کاهو کویند بهترین وی بستانی فربه بود سیاه و این لون
کوید بهترین تخم کاهو بهرزی سفید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشکست
و مخدر و منوم بود شهوت جماع را باک کرداند و جهت کسی که ویرا احتلام بسیار
افتد چون بیاشامند نافع بود و قطع شهوت جماع بکند و بقطر منی و خشک
کرداند و مقدار یکدرم و تا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن جهت صداع سودمند
بود و منع سیلان که از چشم آید بکند چون بر بیشانی ضماد کنند و وی سبات
آورد و مصلح وی مصطکی است و بدل وی دم لاخوین بزر البنج بپارسی
تخم منک کویند و بلفظی دیکر خناق الرّجال و آن سه نوعست سیاه و سرخ
و سفید بهترین آن سفید بود و بعد از سفید سرخ امّا سیاه کشنده بود طبیعت
آن سرد و خشکست در آخر سیوم و از آن سفید سرد است در اول درجه
سیوم و خشکست در دوم عصارهٔ وی درد کوش را نافع بود و جهت نفث دم
باخراط سود دهد و درد ها ساکن کرداند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و خوردن وی

مضر بود و سبت و مخدر و تباه کنده عقل و خناق و جنون آورد و ورم زبان
وضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش باز دید کند و مداواء وی بقی
کنند بآب گرم و روغن و عسل بعد از ان شیر تازه و مروا سفیدباج بمرغ و
گوشت برهٔ فربه و بدل آن افیون است بوزن آن و صاحب تقویم گوید
مصدع بود و مخدر احشا و مصلح آن عسل است و انیسون و اگر برص طلا
کنند نافع بود و مقوی اعضا بود چون در حمام طلا کنند بر بدن و در جگر مزمن را
نافع بود **بزر البقلة** بپارسی تخم ترپره خوانند بهترین وی آنست که فربه بود
طبیعت وی گرم است در سیوم و خشک است در دوم جهت نمش و کلف و بهق
سفید و آثار ریشها نافع بود چون با آب پیاز طلا کنند و بهق سیاه
و سفید پاک کند و شوره که در حمام و بهم نهند که در شکم بود تحلیل کند و محللی
قوی بود و مقدار دو درم مستعمل کنند اما مضر بود و مصلح وی بستانست
و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر
با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند همچنان کرم خناق را نافع بود و در دفع
زهرها و گزندگی جانوران قایم مقام تریاک بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود
و مضعف جگر و مصلح وی گشنیز و شکر بود و جهت درد سپرز کهن شده

مسرود ز

ـسـ روز هر روز دو درم کوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند غایت نافع بود
و بدل آن حب الرشاد بود **بزر المرو** بپارسی تخم مرو گویند و بشیرازی مرو سک
بهترین وی آنست که تازه و فربه بود که بوی آن بسرخی زند طبیعت وی گرم و تر است
باعتدال در یک وی در قوت مانند بزر قطونا اگر بریان کنند نافع بود جهت
دو[illegible] اسهال [illegible] و سحج و شکم ببندد و منفعج در رودها بود و درد رودها

و بریان ناکرده مسهل اخلاط بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل کنند و مضر بود بشش
و مصلح آن جلنجبین است و بدل آن بزر قطونا و در انضاج بدل وی بزر الکتان بود
بزر الکاکنج حب الکاکنج است و گفته شود بزر المنوه بلغت اهل خراسان توذری گویند

وگفته شود و بلغتی دیگر سده گویند و قصعه نیز خوانند بزر باسقیس حرف بابل است
وگفته شود بزر القنب شهدانج است وگفته شود بزر البندقونی بپارسی تخم انده قوقا
گویند و دو بواست خوانند و حماما و ورق نیز گویند بهترین وی آنست که
فربه بود و وی طبیعت وی گرم و خشک بود معده را پاک کند مقدار نیم درم و نافع بود

جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند و از ادویه باهی بود و مهیج باه بود
تخم و گیاه وی مدر بکن حرب آورد و مصلح وی کتیرا بود و بدل وی شلیم است
بزر لسان الحمل بپارسی بارتنگ گویند و بهندی تخم ترو سه طبیعت
آن سرد و خشک است بهترین آنست که فربه بود و سیاهی که بسرخی مایل بود و نافع بود

جهت

جهت سده جگر و گرده و عرق النسا و قابض بود و مقدار سه درم مستعمل بود و چون
بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و فضول که از شکم روانه بود و اسحق گوید
طبیعت آن گرم و خشک است و مضر بود بشش و مصلح آن عسل بود و بدل آن گویند تخم
حماض بستانی بود بزر الحماض حب الزرشنا گویند بپارسی تخم ترشه و بشیرازی
تخم ترشینک بهترین آن بود که فربه بود و سیاهی که بسرخی زند طبیعت آن سرد
و خشک بغایت قابض بود و مره صفرا بنشاند و روده را پاک کند و شکم ببندد و اسهال
قطع کند و گاه که بسبب غلطی گرم بود اما مضر بود بگرده و مصلح آن قند بود و در خواص
آورده اند تخم حماض اگر در خرقه بندند و زن بر بازوی تپ بندد مادام که وی
با خود آبستن نشود و رازی گوید تخم حماض بری اگر پیش از گزندگی عقرب خورده
باشند و عقرب بگزد هیچ مضرة نرساند و تخم حماض بستانی بهترین آن بود که بسیاهی
مایل بود طبیعت آن سرد و خشک است در دوم سودمند بود جهت ماده صفرا
و تب غب و دموی و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح آن
تخم رازیانه و کرفس است بزر الکتان بپارسی تخم کتان گویند و کتانک خوانند
و بشیرازی بزرک گویند بهترین آن بود که تازه و فربه باشند و طبیعت وی
گرمست در اول و معتدلست در تری و خشکی و گویند معتدلست در گرمی

و سردی و خشکست در اول منضج ریشها و ورمها بود خواه ورم گرم و خواه سرد
اندرونی و بیرونی کلف و برص را نافع بود دخان وی زکام را سودمند بود

و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقدار مستعمل
از وی سه درم و ادرار بول بکند و اگر بپزند وزن هذا آب آن نشیند ورم
جاسیه که در رحم بود تحلیل باید و معده را بد بود و دشوار هضم شود و غذا
اندک دهد و مضر بود و انتیین را زیان دارد و مصلح آن کل انکبین بود با عسل
و جالینوس گوید سودمند بود جهت شقاق مقعد و ریش شش و جراحتی که

ازخارج

از خارج بدن بود بصلاح اورد و مقوی اعضا بود و دیسقوریدوس گوید
چون بسوزانند و سحق کنند و بر ریش مقعد افشانند خشک گرداند و زایل
کند و بدل وی عصاره باقلا بود و گویند حلبه و در خواص آورده اند که چون
با موم و عسل بر برص ناخن ضماد کنند البته ببرد و چون بخورند منی زیادت
کند و درد سینه را نافع بود بزر الثمام بپارسی تخم سیسنبر گویند بهترین
وی بستانی بود و سیاه رنگ طبیعت آن گرم و خشکست حیض براند

و زائیدن آسان کند و مقدار سه درم مستعمل بود و جهت بادکه در شکم بود
نافع بود و فواق امتلائی را بغایت سود دهد اما مضر بود بشش و مصلح وی
کثیرا بود و بدل آن تخم نعناع و تخم بالنکو مساوی بزر البلوط بپارسی

تخم مارجوبه گویند و مارکیا خوانند بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن
گرم و تر بود در دوم منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزد و منفخ بود
و شیر زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بسر و مصلح آن عسل است
و عسر البول را نافع بود و عرق النسا و قولنج بلغمی و ریحی و گزندگی رتیلا را
نافع بود و بدل آن خنجل است بزر الصعتر قرطم است و گفته شود
بزر الکشوث زحول خوانند بپارسی تخم کشوث گویند و بسریانی دینار
و شکوثا نیز گویند و طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و خشکست
سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و خلطهای عفن از عروق بیرون
آورد و تبهای مرکب از بلغم و مره صفرا را نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند
فواق را ساکن کند و چون بجوشانند و بخورند شکم ببندد و قوت معده بدهد
و عصاره وی چون تر بود با قند بخورند یرقان را مفید بود و اگر بطبیخ وی
یا بعصاره وی پای را بشویند نقرس را سود دهد و مقدار دو درم از وی
مستعمل بود و بلغم بغایت نخ بود و در منفعت مانند تخم کاشنی بود
در اکثر حالات و گویند مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و گویند
صمغ عربی و بدل آن گویند چهار دانگ وزن آن افسنتین است

بزر الهندبا

بزر الهندبا بپارسی تخم کاسنی گویند بهترین آن سیاه رنگ فربه بستانی بود
و طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و خشکست نافع بود جهت تبهای خونی
و سده جگر و یرقان و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود بسپرز و
مصلح آن سکنجبین است و بدل آن تخم کشوث بزر الانجره قریص و ساسار
گفت گویند و آن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند طبیعت آن گرم
و خشکست در دوم بهترین آنست که فربه بود و در وی تلطیفی هست و گویند
تر است و ورمهای بن گوش صلب نرم گرداند و باه را زیاده کند چون با مثلث
یا با شیر گاو تازه بیاشامند و اگر بکوبند و بر ریشهای خورنده و سرطانات
افشانند نافع بود و چون بیاشامند مار اصفر و بلغم و قولنج و استسقا را
نافع بود مقدار نیم مثقال آب گرم و عسل و اگر بکوبند مقدار سه درم با شراب
یا شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد و تریف آورده که چون بکوبند
و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را بزرگ و سطبر گرداند و اگر با سکنجبین
بیاشامند جهت درد گرده و سپرز نافع بود و اگر کوفته با عسل بسرشند و لعق کنند
دشخواری نفس را نافع بود و صاحب تقویم گوید منفخ کرده بود و مصلح آن صمغ
عربی و کتیرا بود و بدل آن حرف است و قردمانا و گویند بدل آن تخم کندنا است

و گویند تخم جرجیر و از بسیار خوردن وی سرفه پیدا کند و مداوای آن شراب
بنفشه و جلاب بود بزر الرازیانج الرومی انیسون است و گفته شد
بزر الرازیانج در راکفته شود در صفت رازیانج بزر الغنجکشت حب الفقد
خوانند بپارسی پنجنگشت و بشیرازی تخم دلاشوجب و فلفل کوهی هم خوانند
و در کنار رود بار روید بهترین آن بود که بوی آن تیز بود و طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم اگر دو درم با ده درم سکنجبین بیاشامند جهت ورم
سپرز و استسقا نافع بود و اگر با سرکه بجوشانند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود
و اگر بیاشامند مفتح سده جگر بود اما مصدع و مجفف منی بود و مصلح آن شیره
ترنجبین است بزر الکراث بپارسی تخم گندنا خوانند و بهترین آن شامی
تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند سرد است و چنین گوید
گرم و خشک است در سیوم اگر بخور کنند با قطران در شب دندانی که کرم داشته
باشند کرم افکند و بیندازد و اگر در شب مقعد بخور کنند بواسیر را زایل کند و
دو درم از وی با دو درم تخم مورد نافع بود جهت نفث دم که از سینه بود
و جهت زحیر و جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد یک درم نافع بود
و سنگ گرده بریزاند و اگر با حب الرشاد بریان کنند زحیر که از بلغم بود نافع بود

ومضر بود بشش و مصلح وی عسل است و گویند محلل نفخ است و مصلح آن لعاب
بهدانه است و بدل آن تخم جرجیر و از خواص وی آن است که اگر در سرکه
اندازند ترشی ببرد و گویند اگر کسی خواهد که مجامعت بسیار کند و هیچ
اذیت بوی نرسد تخم گندنا با شراب بیاشامند بزر اللفت بزر الشلجم است
بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت آن
گرم و تر است باه را زیاده کند و نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع سموم
و ادویه قتاله بکند و شریف در خواص آورده است که چون تخم شلغم در گردن
ببندند نافع بود جهت ورم ارسه و اگر بیاشامند نعوظ آورد و جهت
درد پا که از سردی بود و قولنج سخت بغایت مفید بود اما مضر بود به سپرز
و مصلح وی تخم خربزه است و مستعمل از وی دو درم بود و مولف گوید که
از خواص وی یکی آنست که چون کهن شود و نمک در میان آن نبود و بکارند
کرنب بروید بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و
خشک است و در وی رطوبتی فضلی هست باه را تحریک دهد در مزاجهای
سرد بزر السلق بپارسی تخم چغندر گویند و بشیرازی تخم چغندر
گویند و آن دو نوع است و گفته شود در سین صفت آن و طبیعت وی

سرد است و در وی اندکی خشکی بود معده را بد بود و شکم براند منفخ
و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود **بزر القثا** بپارسی تخم خیار زه
گویند و بتبریزی تخم ششکبار بهترین آن بود که فربه بود و طبیعت آن
سرد و تر است و بهتر از تخم خیار بود بول براند و مقدار پنج درم مستعمل تا
ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام نیکو گرداند و اسحق
گوید مضر بود به سر و مصلح وی سکنجبین بود و بدل آن بزر القثا **بزر القثد**
بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بالنگ بهترین آن
بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود
جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز بود و درد شش
گرم و ریش آن و اسحق گوید مضر بود به انثیین و مصلح آن کتیرا بود
و بدل آن بزر القثا **بزر البطیخ** بپارسی تخم خربزه گویند بهترین آن
بود که شیرین بود طبیعت آن گرم و تر است روده را پاک کند
و مجامعت را زیادت کند و منی بیفزاید و شیره وی جهت سرفه گرم
نافع بود و درد سینه که از ورم گرم تولد کرده باشد و خشونت
دهن و حنجره و حلق را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و تبهاء حاده وبها که

سبب

سبب آن صفراء سوخته بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بگشاید و بول براند
و مجاری گرده و مثانه پاک کند و سوزش آن قطع کند و بغیت ورمهاء گرم که باشد
تحلیل دهد و اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح آن عسل است و مقدار پنج درم تا ده
درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود با حشا و مصلح آن عصاره
زرشک است و وی شیر زیاده کند و منی بیفزاید و نفوظ آورد **بزر الورد**
تخم گل بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت آن سرد و خشک است و قابض
بن دندان محکم کند و قلاع زایل کند چون کوفته در دهن گیرند و درد چشم را نافع بود
و معده و روده پاک کند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و نافع بود جهت
اسهال مراری و درد بیخ دندان را سود دهد و خوردن آن شش را مضر بود و مصلح
آن کتیرا بود و این مولف گوید که بزر الورد را زر الورد خوانند و آن ثمرست که
چون گل از بار فرو گیرند از آن بیرون کند مانند عناب و در اندرون وی دانه
چند بود و مانند پشم چیزی آن دانه را تخم گل خوانند نه آن تخم که در اندرون
گل می باشد هر چند آن تخم نیز قابض است اما مراد از زر الورد این تخم است
و زر اسم جوز گره است پس آن تخم که در اندرون گل می باشد آنرا هیچ نسبت به
جوز گره نیست و آن تخم مناسبت بیشتر دارد **بزر الریحان** تخم شاهسفرم خوانند

وبهترین وی آنست که سیاه و فربه و کوچک بود و خوشبوی و طبیعت
آن گرم و خشکست و گویند معتدلست به گرمی و سردی نافع بود جهت
دوار و رعاف و قیام صفراوی مقدار نیم درم بریان کرده بچه را نافع بود
و شکم ببندد چون بکفتانند با آب سرد با گلاب تر کرده فرو برند قطع اسهال
مزمن بکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل
آن تخم مرو **بزر شبت** بپارسی تخم شبت گویند بهترین آنست که
فربه بود طبیعت آن گرم و خشکست باعتدال شیر را براند و بواسیر قطع کند
چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند مقدار دو درم مستعمل بود و لیکن
مغثی بود و منی و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است و بدل آن دو وزن
آن شبت **بزر الکرنب** بپارسی تخم کرنب گویند و بشیرازی
تخم کلم بهترین آن تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشکست جراز را نافع بود
و اگر بخورند منع مستی شراب بکند و دیر مست شوند و منی زیاده کند
و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و این
ماسویه گوید که هر کس که دو درم تخم کرنب با آب گاوزبان بیاشامد و شراب
خورد دیر مست شود و گل وی چون فرزجه ازان سازند و زن بخود برگیرد

که

بچه در شکم بکشد **بزر الاسفاناخ** بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت
آن سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار یک درم مستعمل بود
و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود **بزر بقلة الحمقا** بزر الخرفه است
و گفته شد **بسر** غوره خرما است بشیرازی خرک گویند طبیعت
آن سرد و خشکست در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و دردی
قبضی بود طبیخ وی شکم ببندد و آنچه سبز بود حبس در وی بیشتر بود و دشوار
هضم شود مضر بود بدهن و دندان و مولد ریاح بود و سده و مصلح آن سکنجبین
ساده است **بسبج** لبان است و گفته شود **بسنباذ** خشک است و گفته شود
بسفایج بشتیوان گویند و اضراس الکلب نیز خوانند و تشمیر و ناقب
الحجر و کثیرالارجل نیز گویند و بهترین آن قرنفلی طعم سطبر بود و چون بشکنند
اندرون وی فستقی بود طبیعت وی گرمست در اول و معتدلست
در تری و خشکی و گویند گرمست در دوم و خشکست در سیوم مسهل سودا
و بلغم لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود و با مرق خروس
پنج درم مسهل بلغم بود و اسهال وی بی مغص و کرب بود و شربتی ازوی دو درم
تا پنج درم بود و قولنج بکشاید و محلل نفخ و رطوبات بود و مفتح سده است

بسبب آنکه ماده سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند
و از خواص وی آنست که شیر را ببندد و از آن بسته حل کند و اسحق
گوید مضر است بگرده و مصلح آن هلیله زرد است و بدل آن افتیمون
بوزن آن و دانگی آن بلیله هندی **بسد** اصل المرجان است و آن
سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن سرخ است باریک
بپارسی آنرا حوهک گویند و طبیعت آن سرد است در اول و خشک
در سیوم و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن وی آنست که
در کوزه کواری نو کنند و در گل حکمت گیرند و شب در تنور خباز نهند
و بامداد بیرون آورند و وی قبضی و تجفیفی بود اما تجفیف وی زیاده
از قبض بود نزف دم قطع کند و چشم را قوت دهد چون در چشم
کنند آب رفتن از وی باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند و گوشت
زیاده بخورد و از ریشها زایل کند و مقوی دل بود و ریش روده را نافع بود
و عسر البول را و مقدار یک درم مستعمل بود و در سنون دندانها جلا دهد
و رازی در کتاب خواص آورده است از قول اسکندرانی که بسد اگر
بر گردن مصروع بندند یا بر پای منقرس نافع بود و در موضعی که خون

از وی روانه بود که با سوده باشد بر آن پاشند باز دارد و بدل وی
در حبس خون دم الاخوین است و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی
کتیرا است **بستان افروز** و بستان افروز نیز گویند و بهترین آن بود که
در سایه خشک کنند طبیعت وی سرد و خشک است معده و روده پاک کند
و حرارت معده و جگر ساکن کند چون طبیخ وی با سکنجبین
بیاشامند و مقدار ده درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر بود

بمثانه و مصلح وی کندر است **بستانه** بشیرازی بوباذ گویند بهترین وی آنست که
زردی بود که بسرخی مایل بود و خوشبوه بود و طبیعت آن گرم و خشک است

در اول وگویند در دوم و در وی قبضی بود و گویند معتدلست وگویند
معتدلست ولطیف واندکی حرارت در وی هست محلل نفخ وصلابات
غلیظ بود چون در قیروطی کنند و بوی دهان خوش کند و شکم ببندد و
معده را قوت دهد و سبز را ورحم را نیکو بود و سحج ونفث دم
وسلس البول که از سردی بود وریش روده را نافع بود جهت سلس
البول خوردن وضماد کردن بلا ضماد کردن بقوة تر بود و هر ادویه که جهت سلس البول

استعمال کنند ضماد کردن نافع بود زناف وبر فقار که خوردن و [illegible]

کوید

گوید مقوی معده وسینه وشش بود و منی بیفزاید و باه را قوت
دهد و نعوظ آورد خصوصا کسی که مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود
ومصلح وی صندل وگلاب بود و بادرون گوید بدل آن چهار دانگ
وزن آن جوز بوا بود دگویند بوزن بهمه تشمیزج است وگفته
شود خولیون بزر قطونا است وگفته شود بنلنگک حنظایا است
وگفته شود بتبش ومرز حنظل است و در صفت حنظل است
و در صفت حنظل گفته شد و [illegible] بپارسی پیاز گویند بهترین وی سفید
بود وطبیعت آن گرم وخشک است در سیوم وگویند تر است
در دوم وگویند در سیوم وچنین گوید کرمست [illegible]
در [illegible] دم ملطف ومقطع بود وجذب خون کند به بیرون بدن و باد را
زیاده کند و شهوت برانگیزد و آب گردش را نافع بود و چشم را
جلا دهد وطبع را نرم دارد و [illegible] شتها باز دید کند و آب وی در گوش
چکانند طنین را نافع بود و [illegible] بود جهت آب نزول وسپیدی
چشم چون عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند و با زناخن ستبر
طلا کنند سنگ کند و داء الثعلب وگزندگی سگ دیوانه و افعی را سود

دارو وحیض براند واگر آب وی بقطره در گوش چکانند گرانی گوشش ببرد
واگر پیاز سفید بریان کرده با پیه یا روغن یا زرده تخم مرغ کوفته
بر مقعد ضماد کنند ورم آن را تحلیل دهد و درد ساکن گرداند و بوییدن
و خوردن دفع باد سموم بکند و چون بسرکه نهند معده را قوت دهد
و حرافه وی کم کند و چون در خوردن مسهلات ببویند منع غثیان
بکند و بوی دارو نشنود اما خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی
مسبت بود و مضر بعقل و لعاب بسیار آورد و افواه بواسیر بگشاید و مصلح وی سرکه بود
و ماست یا با کاسنی خورند بصل بلبوس است و بصل کول نیز گویند و آن پیاز لیزاست
بشیرازی پیاز تلک خوانند و به تبریزی زری طبیعت وی گرم و خشک است در اول و در وی رطوبتی فضلی هست

وجالینوس گوید گرم و خشک است در دوم بسیار خوردن وی فربهی آورد و باه را
برانگیزد و قوت پشت بدهد و هضم طعام بکند و نعوظ آورد و سر سهو و کلف
طلا کنند زایل کند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کردن و درد رحم که از سردی بود سودمند
بود و جهت سمها و گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود
واگر با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن کند واگر با سرما هی بریان
کند و بر ریش زنخ افشانند نافع بود و خراز و ریش سر را سودمند بود و بسیار
خوردن وی محس چنگ و زبان بود و مضر بود بعصب و مغص آورد و نفاخ بود
و مصلح وی کاسنی بود و بعد از آن شیر تازه و صاحب تقویم گوید مصدع بود
و مصلح وی سدو کافور و گلاب بود و بدل آن عنصل بود بصل العنصل
اسقیل است و گفته شد بصل الذیب بصل الزیز است و گفته شد بصل الفار
بصل العنصل است و گفته شد بصل النرجس بپارسی پیاز نرگس خوانند طبیعت
وی گرم بود چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون چهار
درم از وی با ماء العسل بیاشامند قی آورد و کرم ها در شکم بکشد و منضج و
رمهاء گرم بود و شریف آورده است که اگر قضیب سبز و قوی کند واگر
سه عدد پیاز نرگس در شیر خوب سانند بگشنا نرو و سحق کنند و بر قضیب

طلا کنند بعد از سر و بران ادمان کنند اگر عنین بود بحال صحت باز آید و فعل
عجب از وی ببیند جاق الطیر رغوة القمر و زبد القمر گویند و آن حجر القمر است
و گفته شود بطیخ بپارسی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی بود شیرین
و قول اکثر آنست که سردست در اول درجه دوم تر است در آخر آن
و بعضی گویند گرم است و تحقیق چون شیرین بود گرم و تر بود ادرار بول کند
و سنگ گرده و مثانه بریزاند و کلف و بهق و سنج زایل کند و در تخم وی
جلا بیشتر بود که جرم وی و پوست وی چون بر پیشانی فشانند منع نزول
آب بکند و خوردن گوشت وی سنگ بریزاند خاصه از ان گرده و بیخ وی
دو درم چون بجوشانند و بیاشامند قی بی زحمت آورد و خربزه مستحیل
گردد بدان خلط که در معده زیاده بود و مرخی اعضا بود و معده و هیضه آورد
و اگر در معده تباه شود سم گردد و مصلح آن سکنجبین ساده بود که بعد
از وی بخورند و باید که میان دو طعام خورند و اگر در معده تباه شود البته قی کنند
و در معده رها بکنند و اگر پوست وی در حمام در خود بمالند اندام را پاک
گرداند خاصه لون روی و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست
بشویند زهومت زایل کند و اگر پوست وی با گوشت گاو بپزند زود از معده

بگذرد

بگذرد و اگر پوست وی گرده در دیگی که گوشت غلیظ باشد اندازند زود پخته و مهرا
کرده اند بطیخ دفی بطیخ هندی است و بطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزهٔ
هندی گویند و بشیرازی خیار کدو و به تبریزی هندوانه بهترین آن بود که آبدار
و شیرین بود و طبیعت وی سرد و تر است در دوم نافع بود جهت مرضهای
گرم و تبهاء محرقه و مزاجهاء گرم و دفع تشنگی بکند و اگر با سکنجبین بیاشامند
بول براند و مثانه بشوید و آب وی با قند چون بیاشامند تبرید زیاده کند
و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد و خونی بد از وی حاصل شود در جگر
و بلغم انگیز بود و اخلاط را خام گرداند و مصلح وی قند بود یا عسل با وی خورند
یا بعد از وی گوشت وی بسیار رطوبت و حرارت بود و بهتر
از مرغهای آبی بود اما دیر از معده بگذرد و سه وی مسکن وجعها و لذعها که
در عمق بدن بود و فاضلترین سه مجموع مرغها بود و گوشت وی لون را صافی
گرداند و آواز را و باه زیاده کند و فربهی آورد و چون هضم شود غذا
بسیار دهد لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و چون بسیار از وی متولد شود
و خلط نیک و مصلح وی آنست که با سرکه و ابازیر گرم بپزند و اگر بریان کنند بروغن
زیت چرب کنند و بباز اندرون وی کنند و یک دو ساعت سبز خشک و اگر

با سعد ماح بوند بجود وکندنا و دارچینی دوی کنند واندرون وی بکشنیز و کرفس
و سداب وبک دو دانه سیر خشک ما کنند بهم بپارسی بن خوانند ومنفعت آن
در باب حا درجة الخضرا کفته شود بطراسالیون فطراسالیون است وکفته شود
ومعنی آن کرفس جبلی بود و بطرا بیونانی کوه است وسالیون کرفس بطارس
بلغت یونان دهن الحجر است واین غلط بود وکفته شود بطباطس عصی الراعی آ است
وکفته شود جعر الضب بپارسی سرکین سوسمار کویند رنک سوسمار هم خوانند
بهترین وی سفید بود کرم وتر بود برص وکلف را نافع بود وسفیدی که در چشم بود
زایل کند وچشم را جلا دهد و قوت باصره بدهد وجکر را نافع بود وبشیرازی
آزا سرکین مازنک کویند جعر الماعز بپارسی سرکین بز خوانند وبشیرازی
بز طبیعت آن کرم وخشکست خنازیر را تحلیل دهد بقوت وورم سپرز
ودردها و صلب وچون خشک بود وزن به پشم تازه بجود بر کیرد سیلان
رحم بازدارد واکر سحق کرده با عسل بسرشند وطلا کنند درد مفاصل را نافع بود
و با شراب بر کزندکی افعی ضماد کنند نافع بود وخاکستر آن با سرکه بسرشند
و بر کزندکی سک دیوانه طلا کنند سود دهد و سرکین بز کوهی داء الثعلب را
نافع بود ومحلل صلابات مفاصل وورم آن بود ومستسقی را در آفتاب ضماد کنند

سود دهد و با سرکه بر کزندکی زنبور وجانوران نهند هم آن جرب کند بعر الضان
بپارسی کوسفند ومیش خوانند وبشیرازی بشکل کوسفند اکر با سرکه بر ثالیل ضماد کنند
سود دهد و بر سوختکی آتش طلا کردن نافع بود و با موم روغن بر کوشت زیاده نهند نافع بود
بعر الجمال بشیرازی بشکل خوانند چون بر ثالیل بندند وبخور انند قطع کند وچون فربهی
بازدارد چون خشک کرده بسایند و در بینی دمند وکویند چون با ادویه جهت
صرع بیاشامند نافع بود ومحلل خنازیر و دانها بود چون تر بروی ضماد کنند
درد مفاصل و ورم آن بقم چوب درختیست که از طرف هند
خیزد وزنکبار وصباغان استعمال کنند وطبیعت آن کرم وخشکست
در دوم کوشت بر جراحت بر وماند وقطع خون از هر عضو که باشد
بکند وریشها خشک کرداند بقس بیونانی تقسیس خوانند واهل
شام سمار بپارسی درخت شمشاد خوانند وورق آن مانند
ورق مورد بود وتخم آن هم مانند تخم مورد بود واین مولف که
شمشاد انواعست نشابوری وهربوه وبغدادی وروغن شمشاد نشابوره
وهربوه وکرم تر است وشمشاد بغدادی برکس بزرکتر از انواع شمشاد
بود وچون از زمین بر آید راست برود وبر مانازکا اقل که سر با بند بر کشن

سیاه شود و شمشاد هر بوم نیز بسرما مارک باشد و تخم شمشاد قابض بود
چون بیاشامند شکم ببندد و زنبیغ گویند ساره چوب وی چون با حنا بسرشند
و بر سر ضماد کنند صداع را نافع بود و اگر با سپیده تخم مرغ و گرد اساره بسرشند
و بروی ضماد کنند سودمند بود بقلة الحمقا بقلة المبارکه است و اسم دیگر
وی در بزر الحرفه گفته شد بشیرازی ررک گویند بهترین وی تازه بود طبیعت
وی سرد و تر بود در سیوم و گویند در آخر دوم صفرا بشکند و قی باز دارد
چون ده درم آب وی بیاشامند و منع نزف بکند و ثالیل بوی حک کنند زایل

کند

کند و اگر بر ورمها گرم که مخوف بود ضماد کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند
کرم را بکشد و گزندگی جانوران سود دهد و اگر با روغن گل بسر کنند جهت درد
سر که از آفتاب بود نافع بود و سوزش مثانه و درد آن سود دهد خوردن
و جهت درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و عصاره وی جهت
نفث دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن و ضماد کردن و جهت سحج روده
و اسهال مراری حقنه کردن نافع بود و شهوت باه را مضر بود و بسیار
خوردن وی تاریکی چشم و سکوری آرد و مصلح وی کرفس و جو جیدو نعناع
بود و گویند مضر بود به روده و مصلح وی مصطکی بود بقلة [illegible] بقلة حامضه
خوانند بپارسی تره خراسانی گویند طبیعت آن سرد و خشک است در وسط
دوم و گویند در اول شکم ببندد و معده صفراوی را سود دهد و اشتها طعام باز دهد
کند چون نقصان شهوت از حرارت بود و گرمی مزاجرا نافع بود و بلغمی مزاجرا مضر بود
بقلة مبارکه و بقلة الزهرا و بقلة لینه بقلة [illegible] است و گفته شد بقلة [illegible]
مسکطرامشیع است و گفته شود بقلة [illegible] شاهترج است و گفته شود بقلة [illegible]
بادرنبویه است و گفته شد بقلة بارده لبلاب است و گفته شود بقلة الانصار
کرنب است و گفته شود بقلة الضب بادرنبویه است و گفته شد صعتر بادرنبویه

بقلة الخطاطیف صاحب جامع گوید عروق الصفر است اما آنچه محقق است دواء الخطاطیف
و گفته شود بقلة العذری موسیح بری است و گفته شود بقلة الا[illegible] قطف است و گفته شود
بکبر بلغت اهل هند خیار چنبر است و گفته شود بلوط الارض پیونا سنی
کمادریوس گویند و گفته شود بلوط الملك شاه بلوط است و گفته شود
بلوط در وی قبض بیشتر بود که در شاه بلوط و در قشر وی که آنرا جفت
خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط و بهترین وی تر فربه بود بزرگ رسیده طبیعت
وی سرد و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند خشکی وی در سیوم است و
گویند گرمست در اول منع نزف دم و نفث بکند خاصه قشر وی و بطی بسیار بود و جهت صلابت

برکوهی نافع بود و اگر بسوزانند جهت ریشها و طلا برکوهی نافع بود و سیح را سود دهد
و مقعد را نیک کند و جهت زهرها را نافع بود و شکم ببندد و اگر طبیخ وی کسی را که
اسهال مزمن و قرحه امعا بود بیاشامد سودمند بود و اگر از طبیخ وی یا از وی فرزجه
سازند و زن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد لیکن بلوط غذای
ثقیل بد بود و دیر گوار هضم شود و صداع آورد و اسحق گوید از وی ورم زیادت
نباید خورد و مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند و بدل بلوط
بوزن آن خرنوب نبطی بود بلیله بپارسی بلیله گویند بهترین وی آنست که زرد و رسیده
بود و طبیعت وی سرد است در اول و گویند در دوم و خشک است در سیوم و در وی قوت

ملطف و قابض بود معده را قوت دهد و استرخا و رطوبت آنرا نافع بود و معده را
دباغت کند و گویند شکم ببندد و بعضی بلیلن فقط بود روده را نافع بود و جعد
و چشم را قوت دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و طبیعت نزدیک بابلیله بود
و بلیلا کابلی و مقدار شربت از وی سه درم بود و معروی نزدیک بفندق بود و اسحق
گوید مضرّت بسفل و مصلح وی عسل بود و بدل وی اسحق بن عمران گوید ابلیج است
و گویند بدل وی فاغیه خشک و دو دانگ وزن ان و شش بکران بلیل هنباه
بلادر انقردیا خوانند و تمرالبلادر نیز گویند بهترین آن سیاه فربه بود.

کرچون

کرچون نشکند بسیار عمل بود و طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم سود دهد
بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بروی غلبه کرده باشد و استرخاء عصب
و نسیان و فالج و لقوه بغایت نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن را
تیز کند و هر مرض که در دماغ باز دید آید که از سردی و تری بود نافع و مقدار
مستعمل نیم درم بود و خطر بود و اگر در شب بواسیر رود کند بواسیر خشک
گرداند و عسل وی بر داء الثعلب بلغمی بالذات نافع بود و از جملهٔ سموجات بود
و سوزندهٔ خون بود و خلطها و جنون و سرسام باز دید کند و تقطیع در حلق و
اندرون و سوزش [illegible] و لذع در معده و روده و بهای [illegible] باز دید کند
دو مثقال این عمل کند و سم بود و گاه باشد که کشنده بود و این مولف گوید
کسی را دیدم که بلادر خورده بود چند نوبت پوست رها کرد و تلف شد
و اگر با مغز گردکان بخورند مضرت نرساند و این از خواص است و اگر
شکر نیز اضافه کنند بهتر بود و مداوات کسی که بلادر خورده باشد
بدوغ گاو و جوآب و روغن بادام و لعاب بهدانه کنند و در آب برف
نشانند و عسل وی مستعمل بود در معاجین و عسل از وی چنان گیرند که
ابری آذرگون کنند و بر بلادر بیندازند و بلادر در ابر گیرند و بفشارند

تا عسل از وی بیرون آید بعد از آن با روغن گاو جوشانیده بیامیزند و روغن گردگان
و در معجون کنند و دو سبقور بدو حس گوید بدل وی پنج وزن وی مغز فندق و دانگی
وزن آن روغن بلسان و شش یک آن نقطه سفید بود بلبین عدس است
و گفته شود بلس سی ابیض است و گفته شود بلجاسف برنجاسف است
و گفته شد بوسطون جلنار است و گفته شود بل میوه هندیست مانند
فنا، کبر و گویند مانند انار است و گویند نار هندیست و گویند

نارد شتی

نارد شتی است و گویند فتا هندی بری است و پوست وی را افیل خوانند و تخم وی را ابل
وحب وی را ابل خوانند و محمد زکریا گوید بل میوه هندیست بمقدار یک زردالو و این
مولف گوید بل میوه هندیست بمقدار یک زردالو گرد شکل و ایشان ازابل خوانند
بهترین آن بود که شیرین باشد و درخت وی را افاما افطی گویند و گفته شود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم قابض بود احشا را قوت دهد
و صلابت عصب و رطوبت آن نافع بود و مرضهای سرد مانند فالج و لقوت
و استرخا را سودمند بود و قی باز دارد و در جوارشات شکم و باد بشکند
بلخمشک فر بجشک است و از فربجشک نیز گویند و گفته شد بلح چون
و بیج خوانند و جلال نیز گویند و آن چون سبز بود بنگاهند و بیرون آورند و آن بپارسی
غوره خرما خوانند و چون در غلاف باشد طلع خوانند و صفت طلع گفته شود
و طبیعت بلح سرد و خشک بود در دوم شراب وی شکم ببندد خاصه که با
شرابی که عفص بود بیاشامند و سیلان رطوبات رحم باز دارد و چون از
بواسیر اند باز بندد و معده را دباغت کند اما سینه و شش را بد بود سبب
خشونتی که در وی هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر آورد
و بسیار خوردن خلطهای غلیظ در شکم پدید کند اما ممسک بول بود و مصلح وی خرما بود

بعد از وی بخورند بابونسس بصل الزیر است گفته شد بلسان شجره مصری است
وبرگ ان ببرگ سداب ماند اما سفید تر بود و در موضعی که ان را عین الشمس خوانند منبت بود و روغن

وی بهتر بود و فاضلتر از حب وی و حب وی بقوت نزدیک از عود وی بود و ضعف عود
وی در عین گفته و حب در حاجت ضعیف روغن در دل و دهن البلسان بپارسی بنفشه خوانند

بهترین وی لاجوردی بود و ابن مؤلف گوید بنفشه چهار نوع است یک نوع را بنفشه
کارزی گوید بنفشه وی ده رسد اگر از کنار است گرم کنند و در باغ بکارند زرد شود
و در آب گرم باید و یک نوع را بنفشه طبری گویند و اندر ماه اسفیدار و فروردین
بشکفد و یک نوع را بنفشه صفهانی گویند و آن نوع سفید باشد و آن در اول بهار
تا آخر فروردین بشکفد و یک نوع را مرغزی گویند و هیچ نوع در سبزی از بهتر
از این نیست و اندر بهارگاه نیکو بشکفد تا خرداد ماه و طبیعت بنفشه
سرد است در دوم و تر است در سوم و گویند سرد و تر است در اول
مسکن اورام حاده بود چون بروی ضماد کنند با آرد جو و صداع که از گرمی بود
ساکن گرداند بو بیدن و ضماد کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم
گرداند و مسهل صفرا بود و شربتی از وی از دو درم تا چهار درم بود و چون
با آب بیاشامند خناق را و صرع بچگان که ام الصبیان گویند نافع بود و
جهت درد مقعده و شقاق و ورم آن ضماد نافع بود و مسهل بود بقوت
جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بلزوجه و خونی صالح معتدل از وی حاصل شود
و اگر بر ورم معده و جگر گرم ضماد کنند نافع بود و چون با بابونج بپزند و آب
آن بر سر در برند جهت صداعی که از حرارت بود نافع بود و خوردن وی

مضر بود بدل و مصلح وی آنست که با انیسون خورند و بوئیدن وی زکام آرد
مضر بود باید که با خیری و مرزنگوش بویند و زکام گرم و نزلات که
در سینه ریزد نافع بود خوردن و بوئیدن و حرقت مثانه را سودمند بود
و ورق وی چون بکوبند و آب وی بگیرند و با عسل بکودکان که مقعد
شان برون آید دهند بنشایه نافع بود و شریف گوید ورق وی طلا کردن
در جرب صفراوی و دموی بغایت نافع بود و بدل وی ورق خبازی است
با نیلوفر اکاندنان و گویند بدل وی نیلوفر و پرسیاوشان است

بنجنکشت ذو خمسة اوراق خوانند و ذو خمسة اصابع هم گویند و درخت
وی در کنار رود خانها روید و ورق آن مانند ورق شهدانه بود و مستعمل
از وی گل وی بود پس ورق و تخم وی و چوب وی نشاید استعمال کند
بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرمست در اول و گویند در سیوم
و خشکست در سیوم و در وی قبضیست با تنقیح و تحلیل و تلطیف بود و حرارت
و بر صداع سرد ضماد کردن نافع بود و سده جگر و صلابت سپرز با سکنجبین نافع بود
و اگر در شب بنجنکشت بگسترند منع احتلام و نعوظ کند و زنان چون شهوت
بر ایشان غلبه کند در شب خود دور کنند ساکن گردد و از دود وی گزندگان بگریزند

وخوردن

وخوردن وی گزندگی مار را نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه و سهام ضماد
کردن سودمند بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود لیکن مصدع مثبت
بود و چون شراب کند درد سر کمتر آورد و مضر بود بجامعت و اسحق گوید
مصلح وی صمغ عربی است [illegible] صمغ البطم است و گفته شود

بنج بنج گویند و بعضی بیکدران بپارسی منگ گویند و صفت آن
در بزر البنج گفته شد بخانقوت بخنکشت است و گفته شد
بنتومه حرفطان گویند ابن مولف گوید نباتیست که بر درخت

زیتون و بادام و امرود ببجد ماند کشوث و طبیعت ان سرد و خشکست
بپارسی فندق خوانند بهترین وی بزرگتر بود طبیعت وی گرمست
باعتدال با اندکی خشکی و گویند گرمست در سیوم و ترست در اول پوست
وی قابض بود اما مغز وی بادرا زیاده کند و گزندگی جانوران خاصه عقرب
چون با انجیر و سداب بخورند و ضماد کند و گویند عقرب از وی
بگریزند و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود
و اگر بعد از ان سیم فندق با انجیر و سداب بخورند بغایت نافع بود

اما فندق معده را بد بود و اگر سحق کنند و با نار [illegible] سرفهٔ کهن
نافع بود و اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا
خرس بیامیزند وی داء الثعلب طلا کنند موی بروید و بعضی گویند فندق
سوخته چون با زیت بسایند و سر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود
طلا کنند ازرقی بود و سیاه گرداند و موی نیز سیاه کند و بقراط گوید
خوردن فندق دماغ را قوت دهد و پوست وی شکم ببندد و مغز وی

مسح وسواد زجاج بود در معده ومصدع بود ومصلح وی فانیذ است وبدل
آن مغز جوز وگویند حلبغقیره بود بزرق بطری وبه خوانندوان ثمری است بمقدار فندق اما کوچکتر

بود وامدران سیاهی بود وبغایت املس بود وچون الدره نیز گویند
طبیعت آن گرم وخشکست دراول اگر با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد
ولقوه را چون سه روز سعوط سازند ودر خانه تاریک بنشانند رطوبه از بینی وی
روانه شود وصحت یابد وصرع وسدر ومالیخولیا را نافع بود ووجعت نزول آ

کحل کردن وسبل وشبکوری سعوط کردن با آب مرزنگوش سود دهد
ویا اشد کحل کردن احول را بهره دهد دو درم از وی ربو وبیضه را نافع بود دو
اگر حک کنند وفرزجه سازند وزرد نخود برکیده حیض براند وبچه بیرون آورد
وعصاره وی اسهال سودا وبلغم مایی وصفرا بود لی اگر ای ورس نظیف
ویرقان را نافع بود وبا سکنجبین قولنج را سود دهد وتب ربع ودرد تریاق
گزندگی عقرب ورتیلا بود وجمیع زهرها وقوت اعصاب دهد وفالج
ولقوه را بغایت نافع بود ومعده سرد را موافق بود وقوت ماضمه دهد
واگر بر اعضاء سست طلا کنند سخت گرداند واگر بیخ وی دو درم با شراب
بیاشامند ذات الجنب وربو وسرفه کهن ونفث دم کار رسینه بود
سود دهد بنگ مانند قسورست که از بیخ مغیلان در مین خیزد سفید
وزرد بود وبهترین وی نژاد است سبک خوشبوی وسفید فربه تر
بود طبیعت وی گرم وخشکست دراول قوت اعضا بدهد وجلد را
پاک گرداند ونشف رطوبات که در شیب جلد بود بکند وبوی بدن خوش
کند وقطع بوی نوره بکند ومعده وجگر سرد را قوت دهد چون از بیرون
ضماد کنند یا بمالند وبوی وی دماغ سرد را قوت دهد نبات از حکما است وگفته شود

نبات البالنجو است وگفته شد بن جارستی انکامه گویند و بری انکا
غاری خوانند وانکامه رفیق گویند و ده میم گفته شود انشاء الله
در قوت مانند عدس است وطبیعت آن معتدلست دریبوست
و قابض بود مانند عدس بی رفیق و قبیله کودکان ضماد کردن

نافع بود وشکم ببندد و مولد سودا بود ومصلح ان روغن بسیار بود
بشیرازی آنرا مشو گویند سبستان است وگفته شود
لسان العصافیر است وگفته شود بعربی
مستعجل خوانند صاحب جامع گوید که در مصر مستعجل بعوض بوزیدان مستعمل کنند

واین سهو است بورندان ان بتحقیق مستعجل است و هم صاحب جامع گوید
از نقل ابن رضوان که بورندان نوعی از مستعجل است وصاحب منهاج
گوید خصی هندی اینست وصاحب جامع همین گوید واین هر دو
سهو است بورندان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نمی باشد

واین مولف گوید بورندان در اهواز نیز می باشد و در هند طرف که بخطای
تعلق می دارد هم می باشد اما مثل مصری نیست زیرا که مصری سفید و سنگین

وسخت است وان دیکرها سبک وسست و زرد رنک باشند وآنچه
صاحب منهاج وصاحب جامع افتاده اند که خشنی هندیست مراد ایشان
این نوعست از طرف هند وخطای می آورند و بهترین بوزیدان
آنست که سفید وستبر بود وخطوط بسیار بروی بود وتازه باشد
وطبیعت وی گرم وخشکست در سیوم ودر وی رطوبتی فضلیست
وجالینوس کوید کرمست در سیوم وخشکست در اول وکویند
بقوت بهمن بود و وی الطف بود مفاصل ونقرس را نافع بود وباه را
زیاده کند و زهرها را سود دهد ویکدرم از وی مسهل بادها صفر بود
ونافع بود جهت خلطهای سرد وبلغم وعصب را پاک کند ومنی بیفزاید و
زنان حرمسرا فربهی استعمال کنند فربه کننده است چون با خبیص یا ارد برنج حلوا
سازند فربه کند و رو را نیکو کرداند بغایت ومنافع وی در درد مفاصل ونقرس
مانند سورنجان بود واسحق کوید مضر بود بامثانه ومصلح ان خردلست
وکویند مصلح آن تخم کرفست وقند وشربتی از وی مقدار دو درم بود
ودر معالجین بدل آن دو وزن آن بهمن بود یا بوزن آن وج ونیم وزن آن
زر ساده ووی حب القرع وکرم باه دیکر بکند وشیر بیفزاید واین مولف

کوید

کوید زبان شیرازی آنرا شیرزا خوانند وسقاقل را هم شیرزا کویند و بوزیدان
معده پاک کند واشتها بیاورد واستسقا را نافع بود وسده جکر وسپرز
بورف انواع آن بسیارست بهترین آن ارمنی بود وآنرا نطرون خوانند وافریقی
از ایشان بقوت تر بود وارمنی تنک وسفید بود بازردی وطبیعت آن
کرمست در آخر درجه دوم وخشکست در اول سیوم وعیسی کوید کرم وخشکست
در دوم جلا بقوت بدهد واخلاط غلیظ قطع کند ومغص را ساکن کرداند
اکر بکوبند با زبره وماسیح بپاشانند وطبع را نرم دارد وبادها بشکند وبر حکه
وبرص طلا کردن سودمند بود ودملها را نضج دهد وچون با آب خلط کنند
ودر کوش چکانند درد کوش ببرد وبادی که در کوش بود ورطوبتی که
از کوش آید مجموع را نافع بود واکر با سرکه بیامیزند ودر کوش
چکانند چرک کوش را بیرون آورد وهمچنین اکر بر شکم وناف بمالند
ونزدیک آتش نشینند کرمها بکشد وچون با سرکه سحق کنند وبدان
غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشد بیفکند وبا ادویه قاتلات
زود کرم بکشد وبیرون آورد واکر با شراب در کوش چکانند کری را سود دهد
واین مولف در خواص آورده اند اکر سوده با صدف سوده در بینی دمند

وآن زوعه کند دو شیره است واکر عطه بکند دو سره نباشد
ورازی کوید اکر دو درم ازوی باسه درم روغن زنبق بسایند و بر قضیب
مالند نعوظ تمام آورد ومجهول کوید چون بغایت سحق کنند وباعسل
بسرشند و بر قضیب طلا کنند خصیه و کرد اکرد آن نعوظی تمام آورد
دفورس کوید بواسیر وناصور که در مقعد بود چون سحق کرده باروغن کل
بسرشند وبران نهند زایل کند وبحال صحت آورد وجهت استسقا
باانجیر ضماد کردن نافع بود واکر باعسل در چشم کشند سفیدی چشم
ببرد که کهن شده باشد وارسطاطالیس کوید که نافع بود جهت
رحم زنان که رطوبت بسیار دروی بود ونشف رطوبت بکند وقوت
دهد وزهرها را نافع بود وداء الثعلب وداء الحیه را سودمند بود
وبرص چون سه روز هر روز دو درم ازوی بعسل سحق کرده بیاشامند
وچون باروغن بنفشه سحق کنند ودر کوش چکانند جهت کرم
کوش بغایت مفید بود ودر حقنه مسهل مقدار مستعمل ازوی یکدرم
بود تا دو درم وبسیار خوردن وی آنرا سیاه کرداند ومفسد معده بود
ومصلح آن صمغ عربی است وکویند کلنکبین وبدل آن نمک تلخ یا نمک

اندرانی

اندرانی وکویند بدل وی بوزن وی شبت وبوزن وی نمک اندرانی بود
وبدیعو دیسقوریدس کوید بدل وی یک وزن و نیم نمک بود بوربطس
مرقشیشا است وکفته شود بو قبصا در دار است وکفته شود بوشاد
شلجم است وکفته شود بوطانیه کرمه البیضا است وآن قاشرشتین است
وکفته شود بولوبولوس بیونانی معنی آن کنز الارجل است وآن بنفایج است
وکفته شد بوعلقس بزبان یونانی یعنی لسان الثور وآن کاوزبان است وکفته شود
بورنک بادروج است وکفته شد بوما جنطیانا است که بابیش
روید تریاق اوبیش است وازان جمله زهرها و بیخ آن جدوار است که
اورا بمغولی ماه فرفی خوانند وکفته شود در چشم بولوطریخون
بیونانی یعنی کثیر الشعر وان پرسیاوشان است وکفته شد بول
الناس کمیز آدمی چون باخاکستر زر بر جایی که خون آید ضماد کند خون
باز دارد وسودمند بود جهت حکه وسعفه وحزاز وبرص خاصه
بابورق وآب حماض طلا کنند وجهت مجذومان عجب سودمند
بود ونافع بود جهت کزندگی افعی خاصه صغری آشامیدن وبران
رغبتی وبانطرون جهت کزندگی سک دیوانه وهر کزندگی که باشد

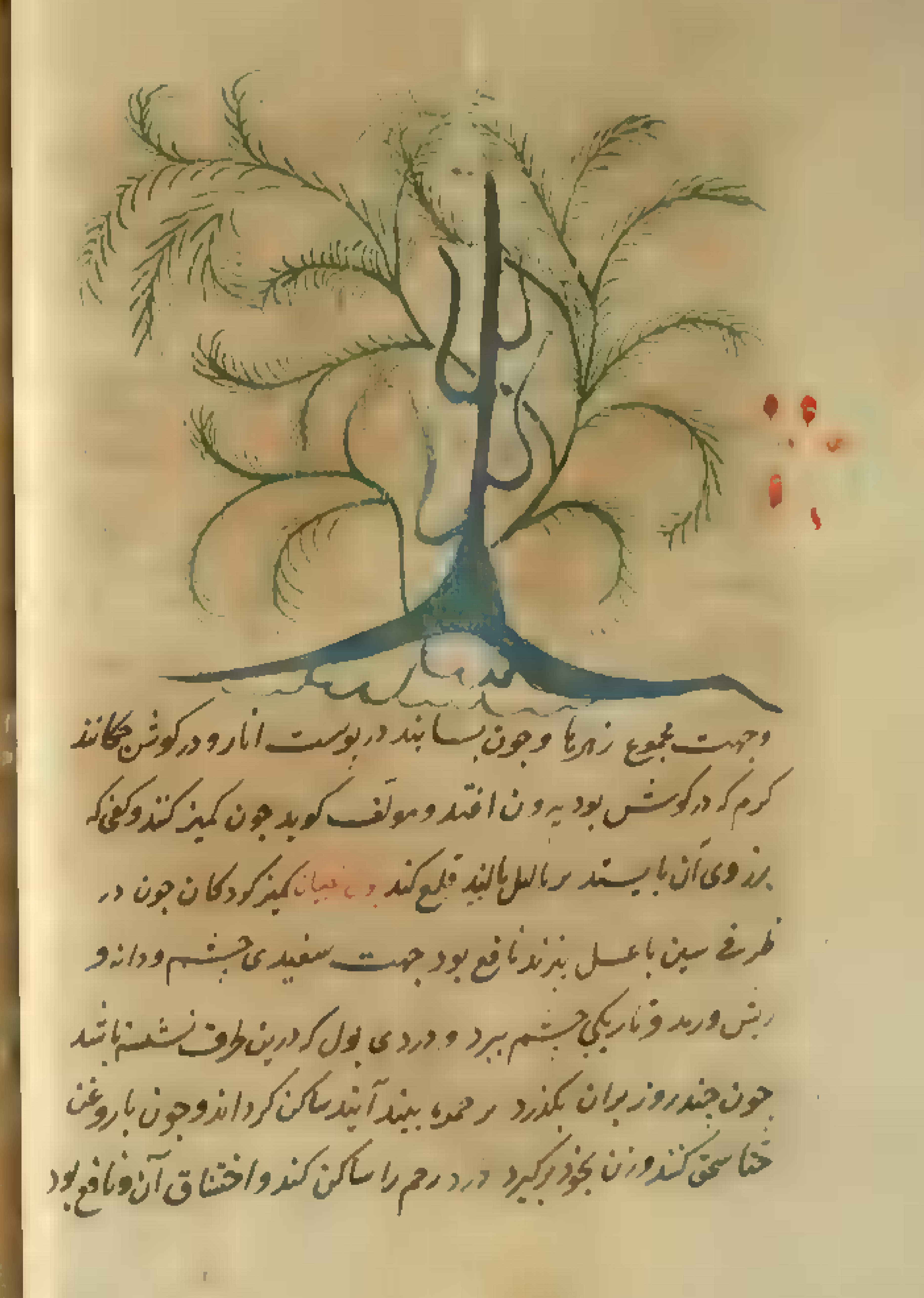

وجهت مجموع زهرها وجون بسایند در پوست انار و در کوش چکانند
کرم که در کوش بود بیرون افتد و مولف کوید جون کمیز کند وکمی که
بر روی آن بایستد ریاللیل بالید قلع کند بول صبیان کمیز کودکان جون در
ظرف مسین با عسل بزند نافع بود جهت سفیدی چشم ودانه و
ریش وریم و تاریکی چشم ببرد و دردی بول که درین ظرف نشسته باشد
جون چند روز بران بگذرد بر حمره بپند آیند ساکن کرداند و جون با روغن
حنا سحق کند و زن بخود برگیرد درد رحم را ساکن کند و اختناق آن را نافع بود

جهت گزندگی افعی و عقرب بحری و صحرایی و گزندگی سگ دیوانه
با بورق و جهت حکه و برص و جرب و جذام نافع بود و جهت ماده کوش که
روانه بود جون با پوست انار بیامیزند و در کوش چکانند نافع بود و جهت
گزندگی همه حیوانات نافع بود بول الدواب کمیز جهارپایان سودمند بود
جهت درد مفاصل جون نطول کنند یا دران نشینند بول الابل کمیز شتر
بهترین بول جمل اعرابی بود که آنرا نجیب خوانند طبیعت آن گرم و خشک
بود و در وی قبض بود نافع بود جهت خراز جون بدان بشویند و گر تف
کوید سودمند بود جهت ورم جگر و باه را زیادت کند جون بیاشامند
و جسم را نافع بود و استسقا و صلابت سپرز و خاصه جون با لبن لقاح
بیاشامند و مفتح سده مصفاة برد بقوت و اگر در کوش چکانند ریش
کوش را نافع بود بول الکلاب کمیز سگ جون بگیرند و رها کنند تا منعقد
شود و موی را بدان بشویند سیاه کرداند و بهترین خضابات بود و ثالیل
قلع کند بول المعز کمیز بز نافع جهت درد اعصاب مثل تشنج و امتداد
سعوط کردن و جهت استسقا آشامیدن مفید بود بول البقر بهترین
کمیز گاو نر بود بهق را زایل کند و خراز را نافع بود و اگر با مرهم گدازند

و در گوشش چکانند درد گوش که از سردی بود زایل کند و چون در ان
نشینند درد معده سرد که از بواسیر بود سود دهد بول الجاموس کمیز گاومیش
چون مر و صبر بدان بیامیزند و در گوش چکانند درد گوشش که از سردی
بود ببرد بول الخنزیر البری کمیز خوک صحرایی سودمند بود جهت سفیدی چشم
و سنگ مثانه بریزاند بول الحمار کمیز خر گویند چون بیاشامند درد گرده
زایل کند بوش درمندی سنباست که از ارمن می آورند و آن نباتیست که
همچنان می کوبند و شیاف می سازند طلا کردن بر ورمهای گرم و نقرس گرم

بناپت نافع بود و ملین و مبرد بود و بر ورمها طلا کردن سودمند بود
و طبیعت وی سرد و خشک است در آخر درجه اول رازی گوید چون
با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کند منفعتی عظیم بدهد و بدل آن حضض
بود یا شیاف مامیثا بهار اقحوان است و گفته شد بهارنج تریف گوید
و ضومران خوانند و عطغل و آن گل بید بلخی است بپارسی بید مشک
و به تبریزی گلاموس و بکرمانی کربکو خوانند طبیعت آن معتدل است
[illegible] کردن محلل نفخ بود از هر عضو که باشند و بوئیدن است محلل بادها غلیظ بود از سرد [illegible]

و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار مره صفرا بود ساکن گرداند
و اگر با کنجد بپرورند چنانکه بادام بنفشه و روغن از وی بگیرند روغنی
خوشبوی بود و در صفت ادهان منفعت وی گفته شود و اگر بعوض
کنجد بادام کنند لطیفتر بود بهج بوزیدان است و گفته شد بهرام و بهرمان
عصفر است و گفته شود بدق الحجر حزاز الصخر است و گفته شود بهمن
دو نوع است سرخ و سفید بهترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند گرم است

در دوم و گویند خفقان را عظیم نافع بود و دل را قوت دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزد و
فربهی آورد و سنگ مثانه بریزاند و در تقویت دل نظیر ندارد و مقدار شربت

از وی یک درم بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی افیون بود و بدل وی بوزن
وی تودری و نیم وزن وی لسان العصافیر بهق بفتحها است و گفته شد بیض
بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی فاضلتر بود و باید که نیمبرشت کنند و صفت
نیمبرشت آنست که اگر با پوست در دیگ جوشان اندازند سیصد بار بشمارند
و اگر بی پوست بود صد بار بشمارند و بردارند و زرده آن گرم و تر بود و سفیده
سرد و تر با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ نیمبرشت زودتر
هضم شود و غذا بهتر دهد جهت حلق و سرفه و سل نافع بود و باه را زیاده کند
و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختگی
آتش را نافع بود و منع آبله کند و در حقنه جهت قرحه امعا نافع بود
و سوختگی که از آب گرم بود و چشم بدان حالت نافع بود و جراحت
خبیثه و مقعد نافع بود و اگر در سرکه بپزند شکم ببندد و ذوسنطاریا را
نافع بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد آن و اگر ادمان خوردن وی کنند کلف
آورد و مطبوخ وی بد بود و سنگ گرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج و داروی آن بود که
فلفل و زیره و دارچینی با آب خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربی خورند و سفیده آن
اگر در گوش چکانند که ورم گرم بود سرد گرداند و درد ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش

بماند از سودا بود واکر صوف بدان تر کنند و بر چشم بندند درد چشم که
از گرمی بود ساکن کند و جهت درد چشم بغایت نافع بود در چشم
چکانیدن واکر تخم مرغ همچنان خام بیاشامند گزندگی مارها نافع بود
و نیم گرم آشامیدن قرحه مثانه و قرحه گرده و خشونت سینه و نفث دم
و ... ذو بد بیض الاوز والنعام و نحوه خایه مرغابی و شتر مرغ
... بهترین آن تازه بود نیمبرشت معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود
و مضر بود بقولنج و ریاح و دوار و مصلح آن سعتر و نمک بود بیض العصافیر
بیضه گنجشک باه را زیاده کند بیشتر از همه بیضها و هم بیضها این عمل کنند
بیض الحجل نیکوترین بیضه کبک تازه بود و لطیف تر از بیضه مرغ خانگی
بود نافع بود جهت ناقهان و بیضه تذرو و مرغ خانگی و کبک مقوی دل
و ... اوصاف ثلاثه باشند و مضر بود با صحاب ... و مصلح ان ... بود
بیش ... خضاب بغایت نیکو بود موی را بیش بدترین زهرهاست
و در غایت گرمی و خشکی بود و ... نافع بود برص طلا کردن و جذام با ادویه
دیگر و ... سم قاتل مهلک بود مقدار دانگی کشنده بود و تریاق وی بیش
موش است وفا در ... و ماه و ... کران جدوار است

و جذام و زبان قاچش بود و افعی و هر زهر که باشد [illegible] تانبول
تامول نیز گویند و تنبول هم گویند و آن ورقی است مانند ورق نارنج و در هند بار
بسیار بود و بسیار خورند و در طعم نزدیک بقرنفل بود جهت درد دهان سودمند
بود و بوی دهان خوش کند و اشتها طعام باز دهد کند و باه را قوت دهد
و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و بدن را قوت دهد و خون بن دندان
باز دارد و معده و دندان و بن دندان را قوت دهد بخاییدن وی و صاحب منهاج
گوید طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم قابض و لطیف بود
و زریف گوید گرم است در اول و خشک است در دوم قوت جگر ضعیف بدهد و چون
بخورند

بخورند و بعد از آن آب بخایند نفس را خوش کند و وحشت زایل کند و اهل هند
بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند مفرح بود و غم زایل کند و باید که با کلس صدف
و شیح دانگی و باره فوفل خورند و اگر با کلس بود هیچ طعم وی نیابند و تفریح نبخشد
و تنبول خمر اهل هندست و رازی گوید بدل وی قرنفل خشک بود [illegible]
حماض است بزبان اهل بربر و در انج صفت وی گفته شد [illegible] حرفست
و گفته شود [illegible] بزبان بربری فرفیون است و گفته شود [illegible]
بزبان بربری عاقرقرحا است و گفته شود [illegible] ادخر است و گفته شد [illegible] ذهب است
و گفته شود [illegible] کبست است و گفته شود تیهو بپارسی تیهو خوانند گوشت وی
بهترین گوشت مرغها بود و در منفعت مانند دراج بود و گوشت وی گرم
بود دماغ و فهم را زیاده کند و در خواص ابن زهر آورده است که زهره وی چون
بدان سعوط کنند خبل و وسواس زایل کند و چون گوشت وی بریان کنند و سه
روز گرم بخورند آن وحشت زایل کند ترمس باقلا مصری خوانند و شامی گویند
بهترین وی سفید فربه بزرگ بود طبیعت وی گرمست در اول و گویند در دوم
و خشک است در دوم کلف و بهق و برص زایل کند و ریشها و دانها که بر روی پیدا شود
و خنازیر و صلابات بعسل و سرکه طلا کند نافع بود و آرد وی چون با عسل بیامیزند

وبلبند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم وارددوی

جون با سرکه ضماد کنند بر عرق النسا سودمند بود وارددوی
با اردجو با آب بر ورمهای کرم طلا کنند نافع بود وجون با سرکه
بپزند و بر آتش فارسی ضماد کنند سودمند بود و ریشها که در
سر بود و ریشها ملید و جرب و در ابتداء بهق و اثارها که در بدن
پیدا شود و داءها سودمند بود جون با مرو عسل بیامیزند وزن نخود
برگیرد و بیاشامد حیض براند و بچه بیندازد و وارددوی بشره را صافی
گرداند و هر اثری که بود از رحم و غیران ببرد و سده سپرز بگشاید

وجکر

وجکر خاصه جون با عسل و سرکه و سداب بپزند و جون بکوبند و با سرکه
بیاشامند غثیان ساکن کند و مقدار سه درم مستعمل بود و طبیخ آن کرم را
بکشد و بر ناف بجکان طلا کردن همین عمل کند و اگر با بیخ مازریون بجوشانند
و گوسفند که جرب داشته باشد بدان بشویند البته زایل کند و اگر با آب
بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم ببندد و ابن ماسویه گوید منفعت
از وی نه شکم براند و نه ببندد و بد بود و دشخوار هضم و خلطی خام از وی حاصل
شود در عروق جون تمام هضم نشده باشد و جون تلخی از وی بیرون کنند
غلیظ بود و دیرتر نهود کند و ان [illegible] داشته باشد نیکوتر از معده
بگذرد و باید که با سکنجبین یا انجامه یا نمک و صعتر یا انجدان خورند و
جالینوس گوید بدل آن در جلاء و وزن او با طلا بود و گویند بدل آن
فودنج است و گویند بدل آن شیح ارمنی است و جون با سرکه بپزند
و بر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود و ورمهای بلغمی تحلیل دهد و در خواص
ابن زهر آورده است هر دانه که مردار بسیار داشته باشند و مردان
بیش از این کنه خوانند جون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند و جرب جارپایان هم
و شریف گفته جون بستانند و بلغور کنند و پوست وی جدا کنند

و در دیگی مسین کنند و شیر تازه بران ریزند چندانکه آنرا بپوشانند
و بجوشانند تا شیر نشف کند بعد ازان ماننده روغن گاو بر سودی
کند و بجوشانند منعقد شود و ازان ضماد کنند مسهل هر صفرا و مره
سودا و خلط خام لزج بود پس اگر خواهد که مسهل صفرا بود در خرقه کند
گرم کرده و برابر ناف ضماد کنند اسهال صفرا کند و اگر سودا خواهد بر دل
ضماد کنند اسهال صفرا کند در خرقه کند گرم کرده و اگر خلط خام خواهد
ما بین دو رکین ضماد کند و این ضماد از اسرار طب یکتو است و این
معالجه جهت طفلان و پیران که تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند
و این بجو بست تربد بهترین این جنس بود سپید مدوّر مصمغ
مجوف در سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود و بر سر او صمغ بود
و کهن و باریک نبود و سبزی میان جسد و سطبر بود و چون بکوبند و
بیزند هیچ ریشه بر سر پرویزن نماند و تنگ سوراخ بود و باید که بوقت
خیس کردن اول بخواستند پس بروغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند
طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم نافع بود جهت مرضهای
عصبانی و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از هر دو رگ

وا سرجوبه

وا سرجوبه گوید مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و اصح آنست که تنها مسهل بلغم رقیق بود و اگر
نعوذه کنند زنجبیل مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی یبوست و
خفاف در بدن پیدا کند و مضر بود به امعا و بعد از آنکه چرب کرده باشند و روغن بادام
چرب کرده کنند اضافت کنند و اگر نعوذه وی زنجبیل کنند مسهل بلغم
غلیظ و خام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه بود مانند خربق
سیاه و غاریقون سیاه و مداوا کسی که آن خورده بود مانند مداوا کسی که خربق
سیاه خورده باشند کنند و همان تدبیر کنند و تربد سفید مجوف چنانچه وصف

کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل که بلغمی بود و رحم را پاک گرداند غغعه تمام
خوردن و خفته کردن و نافع بود جهت دردان نزدیک حیض ادرق و نافع بود
جهت درد پشت و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود
و سرفه که از رطوبات فم معده بود سود دهد و علامات این زحمه آن
بود که چندان سرفه بیاید که باقی کند با خلطی لزج بیرون آید پس ساکن شود
و اگر با بلیله کابلی خلط کنند دوایی نافع بود مصروع را و بدل آن نیم وزن آن غاریقون
و دانگی آن صبر و دانگی آن حنظل و گویند بدل آن زرمباد است و صاحب جامع
در مفرده آورده که بدل آن پوست بیخ درخت توت است بوزن آن و شربتی
از وی از نیم درم تا یکدرم بود زنجبیل بهترین وی تازه سفید بود طبیعت وی
معتدل است در حرارت و برودت اما میل بحرارت دارد و لطیفتر از قند بود و در وی
رطوبتی بود و ملین بود نافع جهت سعال گرم و سرفه و سینه را نرم کند و تشنگی
بنشاند و مسهل صفرا بود برفق بخاصیه و شربتی از وی از ده درم تا بیست بالغ باشد
و شریف گوید گرم و تر است در اول حفظ را نیکو بود و اسحق گوید مضر است
بسپرز و مصلح وی آب ترمهندی بود و گویند بدل آن ماء الجاج با قند بود و گویند جلاب و
قند و گویند بدل آن سرخشت است ترب عی گنگرزد است و گفته شود

زنجان باذرنبویه است و گفته شد زرماهان خلاف است و گفته شود زرفاس
گاه است و گفته شود زرب البالک شک است و گفته شود زبان روباه بادام است و گفته
شود زبان نرکی هومیانی است و گفته شود زبان الطیبه در کیج جسم گاو و بز کوهی بی باشد
و از آن گاو کوهی نیکوتر بود و در صفت ابل گفته شد صفت آن و بشیرازی آزار رس
ران خوانند زبان فارسی حجر البنس است و گفته شود شهبدج بپارسی جهنج گویند و جاکسو
خوانند و اهل حجاز بنه خوانند و بشیرازی چمک و بلفظی دیگر اطرابلس گویند و حبة السودا
نیز خوانند اما حبة السودا شونیز را خوانند و این مولف گوید روستائیان شیراز
ازا چنم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است و قابض قوت درد چشم را نافع بود غایت
وابن سهیل آورده است که چون بغایت سحق کنند و بحریره بپزند و بورشتی

قضيب افشانند زود نيك شود و مجربست و بهترين وي آن بود كه فربه بود
و بغايت سياه و براق **تشتوان** تشميز نيز گويند وآن بسفايج است وگفته شد
تفاح بپارسي سيب گويند و معتدلترين وي شامي بود بعد ازان اصفهاني
پس قوابي و طبلي وآنچه نغز بود بد باشد و همچنين نارسيده نارسيده و به
سرد و تر بود وآنچه ترش بود و قابض سرد و غليظ بود وآنچه شيرين بود
ميل بگرمي دارد وآنچه ترش بود و نه قابض بود سرد و خشك بود و شيرين كه
رسيده بود معتدل بود در حرارت و برودت و بصري گويد شيرين گرم و تر
بود در اول و ترش سرد و خشك بود در دوم وآنچه مز بود معتدل بود در سردي
و تري منع فضول بكند خاصه ورق آن و تفاح مقوي دل بود و مفرح بغايت
روح را لطيف كند خاصه شامي و قوت معده ضعيف بدهد و اگر در ميان خمير
بريان كند سودمند بود جهت قلت شهوت طعام و نافع بود جهت كرم
و ذوسنطاريا و سويق وي مقوي معده بود و منع قي بكند و سموم را نافع بود
و تفاح شيرين چون پخته كند و بر چشم بندند كه درد كند ساكن گرداند و تفاح مز
تشنگي بنشاند كه از صفرا بود و قي باز دارد و طبيعت ببندد و رازي گويد تفاح
مقوي فم معده بود و محرور را نافع بود اما بطي الهضم بود و منفخ و اولي آن بود كه

چون

چون از وي علل در معده پديد آيد سرد و طعام ترش بر سر آن بخورند بلكه شراب
خورند و مربا اسعد ناج و مطبوخات و اطبا گويند بخاصيه نسيان آورد و سيب
ترش خلطي سرد لطيف از وي حاصل شود و سيب مز خلطي معتدل از وي حاصل
شود وآنچه عفص بود خلطي غليظ از وي حاصل شود و شريف گويد چون ورق وي بكوبند
و ده درم ازان بياشامند دفع زهرها كرم و گزندگي جانوران بكند و شراب وي جهت
گزندگي عقرب و هر زهر گرم كه باشد نافع بود و تقويت معده تمام بدهد و سيب
نارسيده مولد عفونات و تبها بود وآنچه بر درخت رسيده شود نيك باشد

در مجموع میوها چنین بود و ادمان خوردن وی درد اعصاب احداث کند خاصه آنچه
ربیبی بود و آنچه ترش بود دفع مضرت آن بگوارش نعناع و کلغند کند و در
خواص ابن زهر آورده که بوییدن وی جهت موسوسان و مدبولان نیکو بود و قوت
دماغ بدهد و اما خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع در عضلها و باشد که
بسل کند از بهر آنکه چون هضم شود خونی که از وی حاصل شود بعضی متصل شود بریاحی
لطیف در عروق و بعضی در عضلها و چون عددی در عروق پیدا شود اکثر آن بود که بشکافد
و چون شکافته شود درشتی ریزد و بسل پیدا کند بسبب محال و نادر افتد که نباشد تفاح
الارض بابونج است و گفته شد تفاح بری زعرور است و گفته شود تفاح الجن
نمر بریع است و گفته شود تفاح ارمنی مشمش است و گفته شود تفاح فارسی
خوخ است و گفته شود تفاح مائی اترج است و گفته شد تفسیا نافسیا است
و گفته شود تقذه کربره و کسره خوانند و گفته شود تفسین رمره رومی است بپارسی
کرویا خوانند و گفته شود تملول قنابری است تمتم سماق است و گفته
شود تمر بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی
وی زیاده از تری بود منی بیفزاید و صداع آورد و دندان و بن دندان تباه کند
و خونی غلیظ از وی حاصل شود سینه و درشتی و روده را نیکو بود و بسیار

خوردن

خوردن صداع و رمد غلاغ و خناق و درد دندان آورد و مصلح آن بادام و خشخاش
بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن و چون در شیر تازه خیسانند و بخورند نعوظ تمام
آورد و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارچینی قدری کوفته در شیر اندازند
بدن را فربه کند و باه را زیاده کند و لون را نیکو کند بغایت و مزاجهای سرد را خاصه جهت
درد پشت و ورک نافع بود تمر هندی حمر خوانند و صبار هم گویند لطیفتر از اجاص بود
در رطوبت کمتر و بهترین وی زرد تازه شیره دار بود بغایت ترش طبیعت وی

سرد است در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سیوم
و ماسرجویه گوید سرد است و در وی رطوبت بود مسهل بود و جهت قی و تشنگی
و تب و غشی و کرب را نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد و شربتی
از طبیخ وی نیم رطل کتاب بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و جگر را نافع بود و آشامیدن

وجهت قلاع مضمضه کردن و خفقان را سود دهد چون از گرمی بود و دانه وی جهت
حلو مستعمل کنند اما مرهندی مضر بود بسرفه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه
و خشخاش بود و بدل وی آلو سیاه تمساح بپارسی نهنگ خوانند
ابن المولف گوید نهنگ بصورت سوسمار است لیکن وی جهت سفیدی

کهن

کهن بود که در چشم بود بغایت نافع بود و پیه وی جهت کهنگی وی ضماد کنند
در ساعت درد بنشاند و چون بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را
نافع بود و اگر بدان ناد بان کنند گری زایل کند و در خواص ابن زهر آورده که اگر
بر صاحب تب ربع مالند نافع بود و شریف گوید پیه وی چون بگدازند با روغن
گل در دست و گرده را نافع بود و بهق زیاده کند و چون وی با بیلاوا اخلاط کند و بر سفیدی
طلا کند لون آن بار لون اندام گرداند و بهق پیشانی و صدغین طلا کند در دشقیقه را نافع بود
و چون گوشت وی با سفیدباج بپزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و
چون زهره وی در چشم کشند سفیدی زایل کند و جگر وی بخود کردن در شب
مجنون را نافع بود و اگر دندان جانب راست وی بگیرند و بر بازوی راست
بندند مجامعت را قوت دهد و محرکی تمام بود باه را و در خواص ابن زهر آورده که هم

حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشند الا تمساح که فک زیرین وی
چون باهوم بسرشند و فتیله سازند و برافروزند در خویی باد بیشه ضفادع قطعا
آواز نکنند مادام که آن افروخته بود و چون ظرف کند با پوست وی در بیرون
قریه بس بیاویزند جرمخ دملیزآن قریه دران و تهیکرک نبارد واکر پیه وی در پیشانی
هکت خنک بمالند که بعتراز عاکس راتبیخ خوانند مرغوح که بربدوی آورند از وی
بکریزد واکر جشم وی بکنند وقتی که زنده بود وبر مجذوم بندند نافع بود وان علت
زایل کند بربا مکنند که زیاده کردد تمبول تا مبول خوانند وکفته شد شنکار
دو نوعست معدنی ومصنوع طبیعت آن کرم وخشکست ولطیف نافع بود جهت
درد دندان وکرم آن بکشد واز خوردن باز دارد بخاصیت وجلا آن بد بود وآنچه
مصنوع بود چند نوعست یکنوع کفته شود نمک یک جزو ویک جزو قلی
و بوره ... جزو ... بکوبند ... تا ... آن مقدار که دربا
بجوشانند بر سر آن کند وبجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از ان به آفتاب
بیاویزند تا خشک شود واین معدنی بود از جشم بیرون آید وان دو نوعست
یک نوع نخ ماند ویک نوع ... ... اکر بریده باشند ازانرنک خوانند واکر
بریده باشند ازانک خوانند و باید که بروغن چرب کند و در جایی که باد در او نیابد
بیاویزند

بیاویزند تا نبرد ازانک خوانند وان نیکوتر بود **تنوب** صنوبر کوهی کفت
وکفته شود وازوی قطران در وقت کیرند و تخم آن را قضم قریش خوانند و چون
بزرکوبند وکفته شود **توت حلو** فرصاد خوانند بپارسی توت سفید وخام خام
انجیر بود در القناح الا وی غدا ... بد ومعده را بد بود و چون فاسد ازوی
متولد شود و بهترین وی بزرک شیرین بود وطبیعت وی کرمست در اول
وترست در دوم وکویند سردست در اول وچون بخورند زود از معده بکذرد
اما دیر از مروده بیرون رود و بول براند ومعده را بد بود و بهترین ان بود که
پیش از طعام بخورند وبعد ازان سکنجبین با شامند ودورق آن دورق انجوسیا

دورق انگور با باران بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند
و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و اگر بطبیخ ورق وی مضمضه
کنند درد دندانها ساکن کند و طبیخ پوست وی همین عمل کند توت حامض
معروفست بشامی بهترین وی سیاه بزرگ بود و نارسیده وی چون خشک
کنند قایم مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند تراست
و گویند خشک وی در اولست و در وی قبض بود و درد دهان و حلق را نافع بود
و عصاره وی خشک کرده ریشهای بد را نافع بود و خشک کرده وی شکم ببندد و
دوسنطاریا را نافع بود و پوست درخت وی تریاق کرمان بود و آب ورق وی
مقدار پنجه درم چون بیاشامند جهت کرمی ریشلا نافع بود و خوردن وی مغص آرد
و مصلح وی اطریفل کوچک بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی اطریفل
کوچک انار بود توت شامی توت العلیق است بشیرازی توت سه کل خوانند و در علیق
گفته شود تودریا تودریج گویند و بزر الهوه و قصیصه نیز گویند بشیرازی تدری
خوانند و باصفهانی قناه و بکرمانی مادردخت و بتبریزی ورجه طبیعت آن
گرمست در دوم و خشکست و عیسی گوید تراست در اول و تودری چهار
نوعست زرد و سفید و سرخ و گلگون بهترین آن زرد بود سودمند بود جهت

سرطانات

سرطانات که ریش نشده باشند با عسل و آب طلا کردن و اگر با آب بیامیزند
و بر سرطان باطن ضماد کنند و ورمهای صلب و ورمهای گوشش و صلابت نقرس
نافع بود و ریشها که در چشم بود پاک کند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بزند
و بیاشامند باه را زیاده کند و اگر در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ لزج که در سینه
و شش بود توتیا انواعست بهترین آن هندی بود بعد از آن کرمانی منک طبیعت آن
سرد است در اول و خشکست در دوم و عیسی گوید سرد و خشکست در دوم و آنچه شسته
بود فاضلترین محعاب بود و ریشها را نافع بود و همچنین سرطانات و درد چشم را نافع بود
و منع فضل برد در عروق چشم از بوت و طمعات بکند خاصه مغسول وی بر
چشم نگاه دارد و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه نجاست نافع بود و مقعد

وورمها آن وگویند بدل آن بوزن آن شادنه هم وزن آن توبال بود وگویند بدل
آن سرطان جنین بود صفت غسل آن بگیرد توتیا کوفته و بیخته وباب بیامیزد
ودرجره بندد که تنگ باشد نه بغایت ودرظرفی سبز کند وآب باران برسران
کند ودرآب می جنباند پس آنچه دقیق لطیف بود درآب بیرون آید وآنچه
غلیظ وثقیل وسنگ بود درجره بماند بعدازان آن آب را درظرفی دیگر کند ودیگر
آب برسر توتیا کند همجنان اول ودیگر همان عمل کند بعدازان آبها برگیرد و توتیا
خشک کند وبکار برد **توذری** سنگ کوهی است ودر سخن درشوکران صفت آن
گفته شود **توبال النحاس** لطیفتر ازمس سوخته بود وان جون مس تافته گویند ازان می درفتد
وبهترین آن قبرسی بود سیاه که میل بسرخی داشته بود ورقیق باشد مانند پوستی
واولی آن بود که بیش ازسحق جند نوبت بشویند جون خواهند که در دارو چشم بکار برند
وطبیعت آن گرم وخشکست درسیوم قابض بود گوشت زیاده بخورد وچشم
اجفان سود دهد وتاریکی چشم زایل کند وجلا دهد واولی آن بود که چون وی بشناسند
بشکند وخاصیت وی در اسهال بلغم وآب زردست وآنجنان مستعمل کند که
نیم مثقال سحق کند ویک مثقال علک البطم حب سازند وفرو برند مسهل بلغم بود
بقوت وگویند یک مثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند اما بعدازان قدری

سرکی

سرکه باشامند تا در اندرون نماند **توبال الحدید** اقوی ترین توبالها بود وچون آن
سرخ شده گویند ازان درفتد وان مجفف ومقبض بود نافع بود جهت ریشهای بد
توبالملون نوعی ان نوع است که ورق وی مانند ورق کبر بود گرد شکل وشاخها
داشته باشد وچون بشکنند شیر بسیار ازوی روانه گردد وبغایت محرق بود
[illegible] انجیر تر بهترین آن وزیری بود پوست بازکرده بعدازان آنچه میل بسپیدی دارد بعدازان

سرخ بعدازان سیاه وطبیعت آن گرم بود اندکی وگویند گرمست دراول
یا در ابتداء درجه دوم وترست در دوم وطعام قوی بهر هابیل و در وی جلابی بود

ور ثالیل ضماد کنند وبهق نافع بود وانجیر رسیده غذاء بهتر از مجموع میوها دهد
وزود تر بگذرد وفربهی آورد وصرع را نافع بود وخشونت حلق وسینه وتشنگی که
از بلغم شور بود وگرده ومثانه را سود دهد واز ریگ وهرچه باشد پاک کند و
وخاکستر چوب وی دوسنطاریا را نافع بود واسهال خوردن وحقنه کردن
مقدار یک درم وابروی سودمند بود جهت گزندگی عقرب در طلا مالیدن
ونارسیده وی با عسل وی جهت گزندگی سگ دیوانه وریشها که رطوبت از وی
روانه بود نافع بود وهمچنین ورق آن باکرسنه وشراب بر گزندگی این عرس
طلا کردن نیکو بود وخوردن انجیر ایمن باشند از سموم وقضبان وی چون
با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود وانجیر طبیعتی دارد وورق آن طبیعتی
وچوب آن ولبن آن طبیعتی ورق آن سخن قوی بود ولبن وی حادی لطیف
ولبن وی خون گداخته وشیر ببندد وازان بسته بگشاید مانند انفحه واگر
بر صوف نهند ودر دندان گیرند از خوردن پاک کند ودر چشم کشیدن با عسل
جهت ابتداء آب نزول نافع بود وانجیر در وی نفخی بود مولد مره بود ومعده را
بد بود ومصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد ازان بیاشامند با شراب اترج یا ریباس
وغذایی که خورند باید که مری در وی بود واین مولف گوید در تواریخ آورده اند که

بروزکار

بروزگار نوح علیه السلام همه درختها تباه شد در طوفان مگر انجیر واز همه میوه
چیزی بیفتد مگر انجیر وورق آن گویند زهری قاتل است ودر خواص آورده آ
اگر شاخ درخت انجیر ساعتی در آب نمک نهند پس بکارند انجیر آن بغایت
شیرین بود دیبن ابن ماسه انجیر خشک بهترین وی دملی بود وطبیعت آن
گرمست در آخر درجه اول ومعتدل بود از تری وخشکی لطیف بود ومنضج
ومحلل بر ورمها صلب ضماد کردن نافع بود ودامیل نضج دهد وصرع وخشونت
حلق وسینه مصه شش را موافق بود وشراب وی سرفه کهن وسده
جگر وسپرز را نافع بود وگرده ومثانه را سودمند بود وخورنده وی از سم
ایمن باشند وچون با بوی جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد
ونضج آن بدهد وبگشاید وخوردن آن خونی بد از وی متولد شود وادمان
خوردن وی شپش در بدن پیدا کند وسرد مزاجان را نافع بود ودرد پشت و
تقطیر بول وسخن کرده بود وانعاظ آورده وشکم براند وسینه وشش را
از اخلاط پاک کند ومضر بود جهت جگر وسپرز که متورم بود واولی آن
بود که با مغز گردکان ومغز بادام خورند وچون با فودنج وسعتر وحاشا
بخورند گرده ومثانه وسینه را پاک کند وچون یک رطل از وی بسر که شراب

خوبشانند ده شبانروز بعد ازان و سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر هر بامداد
چهار انجیر در سرکه خیسانیده چنانچه ذکر رفت بخورند سپرز را بگدازاند
و ضماد کردن نیز بغایت نافع بود و جالینوس گوید بدل وی در انضاج حب
صنوبر است تنقال وان سکر العشر است و گفته شود **باب سیم**
الثا ثافسیا تفسیا نیز گویند و ثبثیا هم خوانند و آن صمغ سذاب
کوهی است و گویند صمغ سذاب وی و سذاب وی حرمل است و
گفته شود و سذاب کوهی برگ آن بحرمل ماند لیکن ده از زرد و کهن تر بود
و شاخ وی دراز بود و بوی عظیم منتن دارد و تخم آن بشکل تخم سذاب بود
و طبیعت بغایت گرم بود و محرق و مسخن قوی بود و مجفف و در وی
رطوبتی فضلی بود و گویند گرمی وی در سیوم بود و مسهل و منضج و مقئی بود
و جذبی بغایت کند از عمق بدن و موی برویاند و پوست بیخ وی بر داء
الثعلب مالند بغایت نافع بود و استرخا و نقرس و مفاصل سرد
بغایت نافع بود و حقنه کردن جهت عرق النسا نافع بود و بنفث دم
و فضول طلا کردن و مقدار شربتی از وی در استسقا نیم درم بود با ماء
العسل و مسهل و مقئی بود و اگر زیاده از این بود بول و طبع ببندد و ورم

زبان دراز و سوزش حلق و معده و سرخی روی و باشد که غشی و ضیق
النفس پیدا کند علاج وی بقی کند بعد ازان شیر و سکه و جلاب بدهند و
غرغره بشیر تازه و بروغن گل و لزادویه تخم سذاب بغایت نافع بود و این
از خاصیت است و جالینوس گوید بدل وی در داء الثعلب حرف است
و وی مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح وی حب الاس و بلوط بود **ثاجر**
دجر خوانند و این لوبیا است و گفته شود **ثالسفین** حرف بلبل است
گفته شود **ثاقب الحجر** سعالج است و گفته شد **ثدی** بپارسی پستان گویند
و جمع پستان چهارپایان بود و وی ازان آدمی گوشت وی ماند و شبه
بود و طعم وی شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند و طبیعت آن
گرم و تر بود و گویند مزاج وی بسردی مایل بود و غذائی صالح بود شیر زیادت
کند اما مولد بلغم بود و در وی غلظی بود و مصلح وی سعتر و نمک بود **ثعلب**
بپارسی روباه گویند چون باب بپزند و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود
خاصه چون بجمان زنده بپزند و زمانی نیک در آن آب نشینند اما بعد از همه
این عمل کنند و همه وی درد مفاصل را سود دارد و چون در گوش چکانند و بدان
ادهان کنند درد گوش زایل کند و شحم وی حل کرده سود دارد بیاشامند بود و سرفه را

نافع بود و سه وی چون در دهن گیرند درد دندان زایل کند و درد چشم و شربت
کفت بیه وی چون با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود
و زهره وی با آب کرفس و اشق بگدازند مساوی و سعوط کند بغایت نافع بود
و چون آدمی دندان وی در دست گیرد ایمن باشد از بانگ کردن سگ
و پیه وی چون با زیت انفاق بگدازند و بر نقرس و مفاصل مالند نافع بود
و پوست وی بغایت گرم بود از همه پوستها و سخن تر و مرطوب
مزاجرا شاید پوشیدن و محرور مزاجرا نشاید و کسی که سرما بر وی
غالب بود شاید و هرچند که موی بروی زیاده بود خشونت در وی بیشتر بود
و آن لباس پیران و بلغمی مزاج و سردان باشند و در خواص ابن زهر آورده که پیه وی
چون طلا کنند بر تازیانه یا چوبی و در اندرون هر خانه که بزنند مجموع کیکان
بر آن جمع شوند و ابن مولف گفته اگر بادام تلخ بکوبند و بر گوشت افشانند
و روباه بخورد بیهوش گردد **ثغاریر** درداب است و گفته شود و
بلغت اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو و باصفهانی دستنبویه
ثغا حرف است و گفته شود **ثلمان** طولیدون است و ثغا نیز گویند
و آن عنب الثعلب است و گفته شود **ثلج** بپارسی برف گویند

وصف جد و جلید در جیم گفته شود **ثلج چینی** نمکی سفید که در سرمها بکار
برند جهت جلاء چشم و تب دق را نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک
ابن بیطار گوید زهره اسوس است و در الف گفته شد **ثمرة الوزغ** هو الا بهل
و در ابهل گفته شد **ثمرة الطرفا** عذبه است و خرنوب نیز گویند و گفته شود **ثمرة
الشوک المصری** جلنار است و گفته شود **ثمرة شجرة الرواند** مکی است و گفته شود
ثمرة العلیق توت علیق است بپارسی در کویند و بشیرازی توت سگ
و در علیق گفته شود **ثمرة الکبر** شفلج خوانند و ثمرة اللصف و ثمرة الاصف
نیز گویند بشیرازی کورک گویند و سفلج قثاء الکبر گویند و طبیعت آن گرمست در
سیوم و گویند در چهارم و تره کبر چون با نمک و سرکه بپرورند لطیف بود
سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و منفعت نرم دارد و در کبر منفعت
وی گفته شود **ثوم** بپارسی سیر گویند بستانی و بری و کرانی بود ثوم بری
اسقوردیون است و گفته شد و ثوم کرانی مرکب بود بتوسط آن ثوم و کراث
و طبیعت ثوم گرم و خشک در چهارم و گویند در سیوم و در حرارت سوم
از بصل اقوی بود محلل نفخ بود و آب کردش را نافع بود و خاکستر وی
بر بهق با عسل طلا کنند و بر داء الثعلب با عسل و روغن جسمان مالیدن موی

بروياند وجرب و بوارا سود دهد وخوردن وی خام وبريان كرده
يا پخته حلق را صافی کند وسرفه کهن که از سردی بود سود دارد
وخوردن وی کرم را بکشد مجموع وعلق از حلق بیرون آورد، چون بکوبند
وبا سرکه بدان غرغره کنند وچون در طبیخ ورق وساق وی نشینند
حیض براند ومشیمه بیرون آورد ووی نافع بود جهت گزندگی جانوران
وسگ دیوانه ورتیلا وابن عرس وعقرب وافعی بشراب خوردن
وضماد کردن وطبع نرم دارد وبول براند ودرد روده را نافع وقتی که باتب
بود ومنی بیفزاید ومقوی باه بود وقولنج وعرق النسا را نافع بود اما مصدع بود
ومضعف چشم وچون پخته حرارت وحرافه وی کمتر بود ومصلح وی ترش
وروغن بود وگوشت فربه وصاحب تقویم گوید مصلح وی بنفشه
وهلیله بود وبدل ثوم بری ثوم بستانی بود **ثوم الحیه** ثوم بری را گویند
ان اسقوردیون است وگفته شد بعضی از منافع وی ودیگر منفعت
وی آن است که مرضهای سرد فالج ولقوه وخدر را نافع بود وجالینوس
گوید فالج ولقوه وجذام ومرض وبهق را نافع بود چون با عسل کف گرفته
بیاشامند ودیسقوریدوس گوید برص وجرب وبهق زایل کند چون بدین

صفت استعمال کند بگیرند ثوم بری وخرد بکوبند وبآب رازیانه
تر بسرشند وتخم رازیانه کوفته وبیخته وعسل کف گرفته در حمام مثل نوره
طلا کنند در هر سه روز یک نوبت ورها کنند تا با عرق فرود آید ومیس
گوید جذام را زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل وباقی
منفعت وی در سقوردیون گفته شود **ثومس** حاشا است وگفته شود
ثیل نجیل ونجیر ونجمه خوانند بپارسی سدکیا گویند وآن نوعی از حشیش است
وطبیعت وی سرد وخشک است در اول وگویند معتدل است نافع بود جهت
جراحتهای تازه ومنع نزله بکند وبیخ وی وتخم وی منع قی بکند وادرار بول بکند
تمام واسهال باز دارد واز تخم وی لعوق سازند سنگ گرده بریزاند وطبیخ
آن ریش مثانه را نافع بود **باب الجیم** **جادی** کرکم وقرقو
ورهقان وخلوق گویند وسور الصقاله وان زعفران است وگفته شود
جاورس سه نوع است یک نوع دخن گویند بپارسی ارزن وبشیرازی
الم ویک نوع جاورس هندی خوانند وآن ذره است بپارسی زره
ویکنوع جاورس خوانند بپارسی گاورس وبشیرازی کال خوانند طبیعت
آن سرد است در اول وخشک است در سیوم قابض بود ومجفف مغیر لذع شکم

ببندد و بول براند و خونی بد از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک کند
از مجموع حبوب دید که از ایشان نان پزند و بچه بیندازد و مصلح وی آنست که
با شیر تازه پزند با ماء السوس و روغن بادام یا روغن گاو و یا روغن کنجد
و حلواء حرب از پس آن خوردن و بدل وی در شکم بستن برنج بود **جاورمج**
گاوزهره گویند و آن حجر البقر است و گفته شود **جاوشیر** بپارسی
جاوشیر خوانند و گاوشیر نیز گویند صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد
و برگ آن به برگ انجیر ماند گردتر و گو جکتر و گویند ورق آن بورق زیتون ماند
و قول اول اصح است که برگ آن گردست و برگ زیتون دراز و ساق
وی مانند خیار زه کشته بود و گل وی زرد رنگ بود و تخم وی
خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی چنان گیرند که ساق وی را شق کنند
تا صمغ بیرون آید بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیزبوی
و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود
چون خشک شود زرد گردد و چون آب بگدازند برنگ شیر بود
و اگر سیاه رنگ بود بود و غش آن با شق و موم کنند و طبیعت
جاوشیر گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید

گرمست

گرمست در سیوم و خشکست در دوم عرق النسا و درد زانو و مفاصل
سرد طلا کردن سود دهد و بر دندان خورده نهند درد ساکن کند و صداع
و صرع را نافع بود و در چشم کشیدن جلا دهد و چشم را روشن کند
و استسقا و چکیدن بمیز و صلابت رحم را نافع بود و چون با عسل بگدازند
و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و بیندازد و جرب مثانه و برد
الجنب ضماد کردن نافع بود و با میویزج بر نقرس ضماد کردن سودمند بود
و قولنج و گزندگی جانوران و سرفه کهن که از خلط غلیظ بلغمی لزج بود سود دهد
و بیخ درخت وی چون بخراشند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد
و تخم وی با افسنتین چون بیاشامند حیض براند و اگر با زراوند
بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند
در درد رحم که سبب آن اختناق بود سود دهد و مقدار شربتی
از وی ما بین نیم مثقال بود تا یک مثقال بعد از آن که در مطبوخ
خوب سانیده باشند و ابن جداره گوید اگر بچه سه ماهه یا چهار
ماهه در شکم بمیرد فتیله از جاوشیر سازد و بخود برگیرد
زود بیرون آید و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود

ودی مفر بود با عصاب صحیح و اسمن و مصلح وی مرها جو ربود و بدل
وی سکبینج و رازی گوید بدل وی ابن التین بود بوزن ان و ابن حرار
گوید و بدل آن بوزن ان قنه و گویند یک وزن و نیم آن قناست
و گویند بدل ان دو وزن ان صمغ زیتون بود و شیخ الرئیس گوید طین من
آنست که اشق نزدیکست بوی جار النهر گویند سلق الماء است
وان نباتی است که در آب روید و مانند نیلوفر بود و اندکی از آب

پیدا شود و طبیعت وی سرد و قابض بود و حکه و جرب

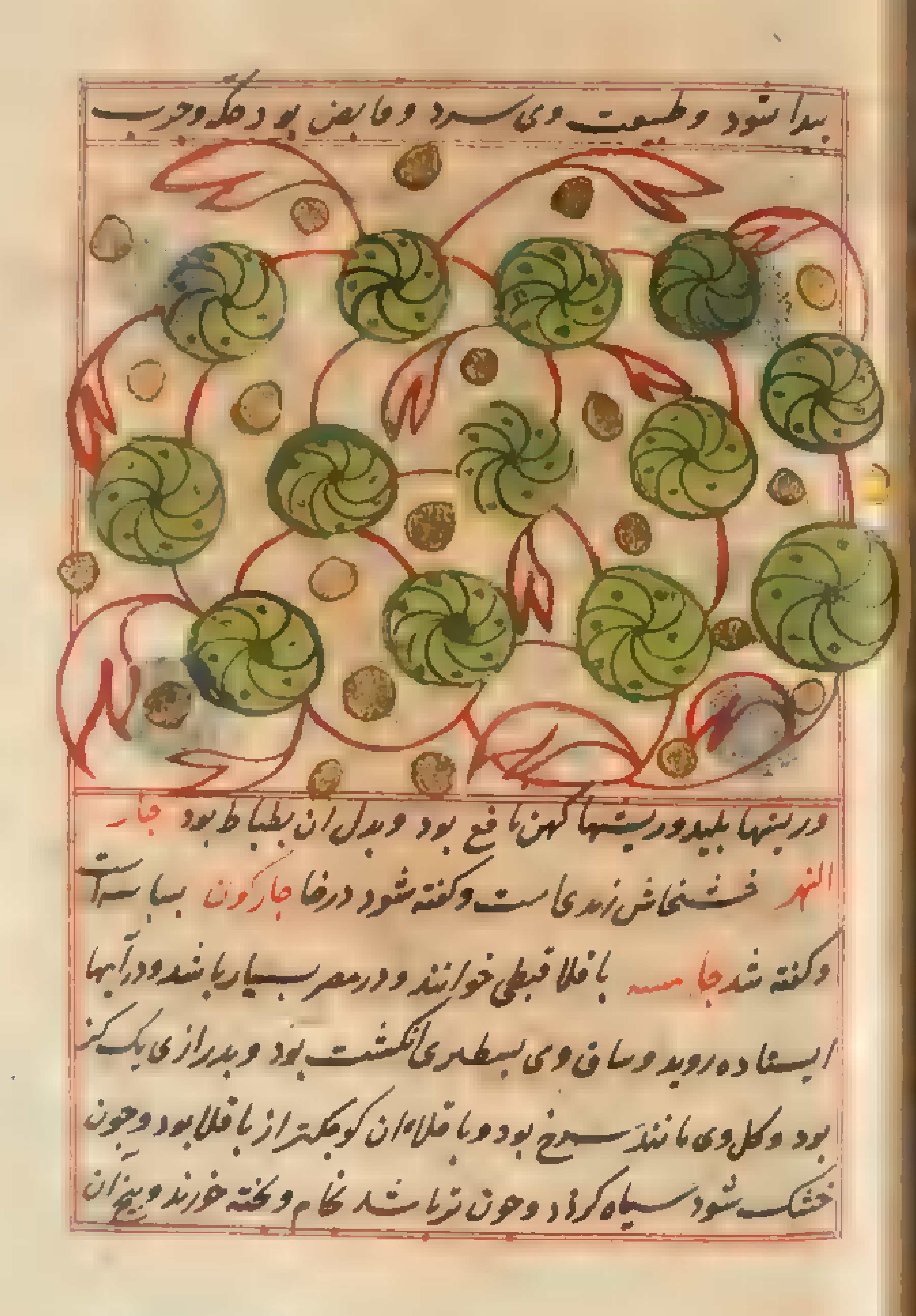

در بنها بلید و در پشتها کهن نافع بود و بدل ان بطباط بود جار
النهر خشخاش زهری است و گفته شود درخا جارکون بسیار است
و گفته شد جاسه با قلا قبطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبها
ایستاده روید و ساق وی بسطبری انگشت بود و بدرازی یک گز
بود و گل وی مانند سرخ بود و باقلاء ان کوچکتر از باقلا بود و چون
خشک شود سیاه گردد و چون تر باشد خام و پخته خورند و بیخ ان

از بیخ بی سبزتر بود و قابض بود معده را نیکو بود و اردوی چون بیاشامند
بحو اسهال کهن باز بندد و ریش روده را نافع بود و پوست وی قویتر بود از اندر فعل

بانکسو شیمنج است و گفته شد جبن رطب بپارسی پنیر تر گویند
و بهترین آن شیرین ارزند بود که میل بحلاوه داشته باشد و از شتری
معتدل از حیوانی صحیح البدن گرفته باشند و طبیعت آن سرد و تر
بود در سیوم و گویند در دوم غذائی فربه کننده بود طبع را نرم دارد
و منع ورم جراحت بکند و دفع مضرت کسی که مردا سنگ خورده
باشد لیکن سنگ گرده و مثانه پیدا کند و سدّه و مصلح آن عسل بود

باشد

باشد و صاحب تقویم گوید مصلح آن زیتون است جبن یابس
پنیر خشک بهترین آن روغن دار شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم مصلح رشتها بد بود و چون بازیت سحق کنند سودمند بود جهت
نحو مفاصل ضماد کردن و بیرون آید مانند ملح بی رحمتی و چون بریان کنند
شکم ببندد و مولد خلط مرادی بود و بد بر الاغر کند و معده را بد بود
و دشوار هضم شود و تشنگی آورد و سنگ گرده پیدا کند و باید که میان
دو طعام خورند اگر مغز گردکان خورند نیکوتر بود جبین حص است
و گفته شود جبلهنج جلا هنگ و جبلهنکیو والکلنهنک نیز گویند بپارسی چراهنگ

تخم زرد خار است و بیخ وی زبد زرد است و گویند تخم دند سیاه است
و فعل وی مانند فعل بود و بهترین وی هندی بود خلوقی رنگ برنگ
سنفوک و بغایت خرد بود و وی از قدمعی بود بقوت بلغم و اخلاط غلیظ
لزج را دفع کند بود مگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی از نیم درم تا نیم درم بود
تا یکدرم و اگر از این زیاده بود کشنده بود و از خوردن وی شکمان عظیم پیدا
شود تا حدی که خناق آورد و عرق سرد و معالجه آن قی و آب گرم
و حقنه قوی که در وی تخم حنظل بود و بعد از ان شیر تازه بیاشامند و اگر
تشنج پیدا کند موم و روغن نرم بمالند و در آب زن نیم گرم بنشانند و بدل
وی خلاف بود **جدوار** بپارسی زدوار گویند و بمغولی ماه پروین و بهندی
نربسی و آن بیخی است مشابه بسعد هندی اما بوزن ثقیلتر و صلبتر از وی بود
و بهترین وی آنست که چون بشکنند رنگش بنفشجی بود و آن هندی است
اما آنچه خطاییست بزرگتر و بهتر باشد و اکثر بنفشجی و آنچه هندیست
اکثر سیاه اند و در زمین هند کوهیست که آنرا قراچل می خوانند کوهی عظیمست
و در این طرف کوه اهل هندی باشند و آن طرف گویند از حساب خطاییست
این بیخ آنجا می روید و آنجا نیز بسی از بیخ آن میگویند که زهریست که آنرا هندی

بیش میخوانند و این بیخ پادزهر آنست و هر دو در یک موضع حاصل می شود
و اهل آن موضع آن بیش به خورند و زیان نمی دهد و اگر این بیش جایی دیگر
می روید که آنجا این بیخ جدوار نیست چندانک کشنده است و بلسان
عربی بیش میخوانند بدترین مجموع زهرهاست تا حدی که تریاق فاروق با شدت
آن مقاومت نمی تواند کرد و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد
فی الحال لبهای وی آماسیدن گرفت و چشمهاش از جای برخاست و نیم مرده شد

مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد
از یک ساعت قی کردن آغاز نهاد با نواع رنگها چنانچه حاضران از وی آن

مرفوع می‌شوند باز بخود افتادند دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کرده
شد و آن را بشراب انگوری خلط کرده بوی دادند باز قی کردن آغاز کرده
بعد از آن خواب بر وی غلبه کرده چون در خواب رفت عرق بسیار
کرد پس چون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت
و خواص این دارو نه چندان است که توان گفت اولا باز هر آن بیش است که
ذکر کرده شد دیگر در اعمال سجستان که از اعمال کرمیر است مار قاتل
می‌باشد و شخصی را مار گزند نیم مثقال با شراب سوده بخورد وی دارند
از زهر آن مار خلاص یافت باذن الله تعالی و معرب و دله گزنده را مقدار
دو دانگ با شراب بدهند نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در منهاج
ابن جزله می‌گویند هو تریاق السموم باسرها حتی البیش والافاعی ولذ منافع
دیگر هم آنست که تجمع درد ها را بنشاند اگر بر اعضا ظاهر باشد بسرکه یا بگلاب
یا با آب طلا کنند درد بنشاند و اگر در باطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ
بسایند بقدری شراب یا با آب گرم یا بگلاب بحسب مزاج بدهند درد
بنشاند چون درد قولنج و درد گرده و درد معده و سنگ گرده و مثانه
و عسر البول را با شیرهٔ تخم خیارین بدهند سود دارد و بر مجموع اورام بلغمی و صفراوی

ودموی

و دموی و سوداوی در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا باز گرداند و در
انتها تحلیل کند و اگر محتاج نضج باشد بدهند خصوصاً اورام سعاریع مغابن
چون زیر بغل و بن ران بسرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل کند و اگر کسی را
خیارک بیرون آید همین دارو را طلا کند تحلیل یابد بی آنکه خیارک ببرد و
بکشاید و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض وبا هر کس که طاعون
برآید این دارو را با سرکه بسایند و بران موضع طلا کنند خلاص یابد
باذن الله تعالی دیگر دل را قوت دهد و در ابتداء زحمت خنازیر طلا
کنند بغایت مفید بود و بر ریشهای پلید و ریشهای کهن قدری بکوبند
و بران ریشها پاشند گوشت مرده را بخورد و جراحت بصلاح آورد
دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز مقدار
نیم درم بگلاب یا بشراب بدهند دل را بغایت قوت دهد و در تفریح
نظیر ندارد و در ایام وبا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند
منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر وبا بکند این دارو
مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیاده تر بجهت آنکه مادهٔ تریاقیه در وی
هست و چندان گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین از شاگردان مولانا

نجم الدین محمود الفقیه الیاس شیرازی علیه الرحمه مردی فاضل بود و در اکثر
علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نبشته فرموده که هر خاصیتی
در تریاق فاروق است در این دارو جمع شده است و هو گوید که مرا درد
معده بلغمی بود هر معالجه که کردیم مفید نیفتاد چند عدد از این جدوار
بروزگار صلایه می کردم و بجلاب گرم میخوردم این زحمت زایل شد و کسی را که
سده جگر بود و باستسقا خواست انجامیدن چند روزی این دارو با سکنجبین
بخورد سده گشاده شد و رنگ وی زرد بود برنگ اصلی خود آمد دیگر شخصی
قرحه مثانه داشت و چهار روز بول وی گرفته بود از این دارو بسایدند
و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند همان ساعت
بول وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی
دیگر زحمت بواسیر را این دارو بدان موضع طلا کنند درد ساکن گرداند
و ورم را تحلیل دهد دیگر آنکه دشواری زادن را نظیر ندارند بسایند قدری
و بجلاب گرم بوی دهند نافع بود و این مولف گوید این خاصیت در وی است
و مجرب و آزموده است دیگر خداوند تب ربع را هر روز مقدار دو دانگ
با جلاب گرم بدهند هفت روز پیاپی نافع بود اما تنقیه بدن باید کرد دیگر

درد دندان را مفید بود مقدار عدسی از این دارو بر بن دندان کیرد یا بر دندان
طلا کنند در حال درد ساکن کند و در درد چشم بلغمی در میان چشم چکانند درد
بنشاند و اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند درد بنشاند و آماس یکبارگی کم
شود و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن تر بود و صفراوی را
درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر بود و در تقویت باه اثری عظیم دارد
مقدار نیم درم تا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نعوظی تمام آورد و حکماء
هند گویند که مردم لاغر را فربه کند و می گویند که اگر بر بهق سفید و برص طلا کنند
سودمند بود و حکماء هند می گویند که در این دارو صد و بیست منفعت است
و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق طلا کردن بغایت نافع بود حالیا آنچه
بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد و این مولف گوید شخصی را سوء القنیه
طاری شد و باستسقا خواست انجامید چند روز جدوار سوده با جلاب
بدو دادند صحت کرامت فرمود و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و
خشک بود و لطیف و صاحب تقویم گوید از شیخ که طبیعت وی گرم و خشک است
در سیوم و هم صاحب تقویم گوید قرحه امعا آورد و مصلح وی شیر حلیب بود که
آهن تافته در آن انداخته باشند و صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاق

ـه روزان زرشاد بود جدب حار است وگفته شود جرجیر بری بود
وبستانی بود بری را بهقان گویند وبستانی را کف عایشه وبپارسی
کیکیزه خوانند وبشیرازی کهزک بهترین آن بستانی بود

که بذری وی کمتر بود وطبیعت وی گرم است در سیوم وگویند در دوم
وخشک در اول وبذر وی تر بود در اول ویوحنا گوید گرم وخشک در دوم
آب وی اثر ریشها ببرد وجرجیر مدر لبن بود ومسخن ومنفخ ومهیج باه
اما مصدع بود وسدر وتاریکی چشم آورد ومصلح وی کاهو وکاسنی وبقلة الحمقا

وسرکه بود و وی منی را زیاده کند وقوط تمام آورد وچون با شراب بیاشامند
زباف گزندگی ابن عرس بود وطبع براند ودر خواص آورده اند که چون جرجیر بکوبند
وآب آن در بیخ انار ریزند انار شیرین گردد وجرجیر بری خردل بری
گویند وادرار بول بغایت کند وتیزتر از بستانی است وتخم وی بعوض خردل
مستعمل کند جرجیر الماء قرة العین است وسیر نیز خوانند وگفته شود جردانق
وجردمانق کرم دانه است وگردمانه نیز گویند وگفته شود درکاف
جرجر باقلا بود وگفته شد جرو المصری ترمس است وگفته شد جراد بپارسی
ملخ گویند بهترین وی فربه بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در دوم چون بخور
عسر البول را نافع بود خاصه زنان وگویند دوازده عدد از وی سر بیندازند و
اطرافهای وی وبا قدری مورد خشک ومستسقی بیاشامد شفا یابد وتقطیر البول را
نافع بود وبخور کردن بواسیر را سود دهد وبریان کرده جهت گزندگی عقرب
چون بخورند نافع بود واندرون وی وخایه وی چون بر کلف طلا کنند زایل کند
وگویند ملخ دراز پای چون بر صاحب تب ربع آویزند نافع بود
وخوردن ملخ جرب وحکه آورد ومصلح وی بقلة الحمقا بود یا بزرها

جراد البحر اربیان است و گفته شد جردان فارست بپارسی موش
خوانند چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند ساکن کند و گویند بریان
کرده و گویند بر ثالیل و خنازیر چون بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر بشکافند
بر موضعی که خار یا پیکان رفته باشد طلا کنند بیرون آورد سر وی چون خشک
کنند و بسوزانند و بکوبند بغایت خرد و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود جرادیا قراصیا است و گفته شود جزب بپارسی کرز
گویند بهترین وی زرد بیژن بود و گویند سرخ تر بود و زرد غلیظتر و غذاء وی
کمتر از غذاء شلغم بود و طبیعت وی گرمست در آخر درجه دوم و تر است

در اول باه را تحریک دهد و مسهل و ملطف بود بول براند اما دیر هضم شود و خلط
و مولد خون بد بود و باید که بغایت پخته بود و مصلح وی ابکامه و سرکه
و خردل بود و بصری گوید حرز مقوی معده بود که در وی لزوجت

و بلغم غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام بکند و چون با گوشت
بود نیکو بود خاصه قطع بلغم بکند و سده و مقوی پشت بود و شهوت
جماع برانگیزد و چون بعسل مربی کنند زود بهضم شود و رطوبت وی کمتر بود
و حرارت زیاده و باه زیاده کند و منی بیفزاید و چون بسرکه نهند و نمک معده
و جگر و سپرز را نافع بود حرز البری اشقاقل است و گفته شد جرز اقلیطی

هم جرز بری است حشیش الطرفا است بپارسی گزمازک
خوانند طبیعت وی گرمست در اول درجه اول و خشکست در
آخر آن دگویند سرداست در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند آب وی سرکه
در بسر ضماد کنند نافع بود و ریش شش را سودمند بود و مقدار دو درم مستعمل
بود و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود و اسهال کهن و زنانی که رطوبات
از رحم ایشان روانه بود و یرقان را نافع بود و برگزندگی رتیلا ضماد کردن سود دارد
و اسحق گوید مضر بود بسر و مصلح وی دوفو بود و گویند بدل آن نیم وزن آن پوست

انار و بهم وزن آن ازروت سرخ جبروداره جبرداروست وگفته شود
جسمی خشک است وگفته شود جساد زعفران است وگفته شود جسمک
شهدیج است وگفته شد جص عسنا است بپارسی گچ خوانند وطبیعت
آن سرد وخشکست چون بسرکه بسرشند و بر کسی که رعاف داشته باشد
طلا کنند چون بازدارد و چون بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود جعده
فولیون خوانند وکیسر کونه وکیسو نیز گویند وآن دو نوعست کبیر و صغیر کبیر
وی بپارسی عدید خوانند و صغیر وی بشیرازی گلباره و بهترین آن

صغیر بود شامی بری تازه سفید وطبیعت وی گرم بود در سیوم وطبیعت

عنبری کرم بود در دوم و بعضی سرد و خشک بود دانند در دوم مفتح و ملطف
بوند چون تر بود جراحتها تازه را نافع بود و خشک آن ریشهای بد را نافع بود
و با سرکه بر سر ضماد کردن سودمند بود و حیض براند و یرقان را نافع بود
یرقان سیاه و کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزندگی جانوران را نافع بود
و چون در خانه بخور کنند یا بیندازند گزندگان بگریزند و نسیان را نافع بود یکدرم
ازان و عصارهٔ وی با عسل در چشم کشیدن تاریکی ببرد و چشم را روشن کند
و اگر در سناق مرار کنند و با آب رازیانه و آب عنب برشند و در چشم
کشند در ابتداء نزول آب نافع بود و وی مضر بود بمعده و مصدع بود و آنچه
گویند مصلح وی جاما است و صاحب تقویم گوید بنفشه و بدل وی در اخراج
دود و ادرار حیض و بول پوست خون انار تر و چهار دانگ وزن آن
پوست سلیخ و گویند بدل آن فوتنج جبلی است **جفتی** لوزی گویند و گفته شود
جفت البلوط پوست بیرون بلوط است و طبیعت آن سرد و خشک است
در دوم و قابض بود خون رفتن باز دارد خاصه از زبان و ریش معده و شکم
ببندد و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند و بر رفتق ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن
آن مورد و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ بهمچنان باد نال

وکویند

وکویند بدل آن جلنار است **جل** ورد است و گفته شود **جلبوب**
لا بست و نوع نیز گویند و عشقه و جل الساکین و در لام گفته شود
جلنار بپارسی گلنار گویند و بتازی گل صدبرگ و این گل انار است که
بغیر ازان هیچ ثمر نمی دهد و بهترین آن فارسی بود و گویند بهری طبیعت آن
سرد و خشک است در دوم خون شکم ببندد و ریش روده و ریش کهن و
عفن را نافع بود و دندانرا محکم کند و زنانی که خون زیاده از ایشان روان
بود ببندد و اگر با سرکه و مغزه روریم بطبوخ کنند باز گرداند و چون

باسورکه بزند دندان محکم کند خوشبوی دهن را نافع بود وعصارهٔ وی
در طبیعت مانند عصارهٔ لحیة التیس بود ومقدار مستعمل از وی از یکدرم ونیم تا دو
درم بود امّا مولد سُدّه بود ومضر بود بسر ومصلح وی کثیرا است وبدل وی
اقاقیا رمّان با جفت بلوط وتیادوق گوید بدل وی پوست انار است بوزن آن
وگویند بدل آن طراثیث بود بوزن آن جلنزبن ورد صینی است
وگفته شود جلبهنک جلبهنک وجلبهنج گویند وگفته شد جلجلان صاحب مفرده
گوید سمسم است وصاحب منهاج یک قول دارد که سمسم است وآن هردو
خلافست بتحقیق کزبره یابس است بپارسی کشنیز خشک گویند وگفته شود
جلبان خلر خوانند وخرفی وگفته شود جلید ثلج است بپارسی برف
گویند وسرد است بطبع وخشکست بعرض ومزاج اصلی وی تر است وخشکی
وی عارضی است وآب وی درد دندان که از گرمی بود نافع بود وهضم را
قوت دهد امّا اعصاب ومعده را زیان دارد وبیرازا بد بود وسرفه آورد
خصوص کسی را که خلط سرد در معدهٔ وی بود وتشنگی آورد خوردن برف وآب
وی علق که در حلق چسفیده باشد نافع بود وآبی که از وی حاصل شود بد باشد
بسبب آنکه هرچه لطیف بود در بستن بتحلیل رفته است وصفت جمد گفته شود

جلنو

جلنوزه صاحب منهاج گوید گویند بندق است وصاحب جامع گوید بندق
مطلق وهردو سهو کرده اند ودر لغت جلوز جلغوزه است وصاحب تقویم گوید
جلغوزه هندی است ومؤلف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البر است
وروغن وی را زیت الحرجان خوانند واهل مغرب لا قصی ارجان دارقان
گویند وآن بادام کوهیست بشیرازی مرک خوانند وقایم مقام جلغوزه بود در منفعت
وطبیعت وی گرمست در درجه اول وگویند در دوم وخشکست در اول

ودر وی اندکی رطوبت هست باه را قوت دهد ومنی بیفزاید ودرد پشت را نافع بود

وگزندگی عقرب ودر تبها نافع بود اما دشوار هضم بود ودیر از معده بگذرد ومضر بود
بسر ومصلح وی شکر بود وبدل وی جلغوزه جلغوزه حب صنوبر کبار است وور
ها گفته شود جلجلان حبوب یا بیش است وگفته شد جلجلان الحبشه خشخاش سیاه است
وگفته شود جلنجوجه فونج بری است وگفته شود جملا تا قنداست وگفته شود
جمار شحم النخل خوانند وقلب النخل نیز گویند وآن آب نخل است بپارسی
مغز سر درخت خرما گویند وبهترین آن ترشترین بود وطبیعت آن سرد وخشک
در اول وگویند در دوم وقابض بود سودمند بود جهت خشونت حلق واسهال و
چون سم وگزندگی زنبور ضماد کردن بغایت مفید بود ووی قوت احساب باه وجهت
مره صفرا نافع بود ومضر بود بسینه وحلق ودیر از معده بگذرد ومصلح وی خرما بود
یا عسل وگویند بدل وی خاص بود جمار النخر جمار النخل است وگفته شد جمان
جبلدار روا است وسنعر وکبلدار ونیز گویند وان نرخس است وگفته شود جمد
بپارسی یخ گویند وآن بعضی بر بعضی فضیلت دارد وبهتر بود بسبب آبی که از آن
بسته شود اگر آبی نیک بود آب یخ نیک بود واگر بد بود آن یخ بد بود ومنفعت
وی در برف ذکر گفت بیکدیگر با تخ لطیفه بود جمسفرم جماهو سلیم گویند وان
ریحان سلیم علیه السلام است ودر اگفته شود جوز صینی تلخ صینی وگفته شد

جهت سنکبت ... که بسرخی مایل بود ومعدن آن سه روزه مدینه
رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نکند اگر چه ظرفی بزرگ
بود وانکس که با خود دارد از ترس ایمن بود واگر در شب جای خواب نهند از احتلام
راحت باشند باذن الله تعالی جمیز نوعی از انجیر است بیونانی شیقومورا گویند
وایا سوقاسین نیز خوانند ومعنی آن ماحق است وورق آن بورق توت
ماند وبغایت باطعم بود ودرخت وی بسیار بزرگ بود ودر وی قوتی

حاد بود از ملتی ... وشیر وی نافع بود جهت اورامها کردو شخوار تحلیل باید

وخنازیر و طبیخ وی نفث دم را نافع بود و عصاره ورق وی بر ورمهای
صلب بارد جو و ضماد کردن و دمامیل نضج دهد و با اشق بر سپرز ضماد
کردن نافع بود و گزندگی جانوران خوردن و طلا کردن سود دهد و معده را
بد بود و شکم براند و غذا اندک دهد و اولی آن بود که بعد از آن سکنجبین یا گلنگبین
خورند. **جمجم** بیخی است که بشقاقل مصری ماند برنگ و گویند از زمین زر خیزد
و گویند از بسوزن نزدیک از زمین بر کشند و در میان اهل چین عزیز باشد
و گویند از ترکستان خیزد و معروف بود. بجم خطائی نافع بود جهت ربو
و ضیق النفس و خفقان را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود
خطیانا دو نوعست یک نوع رومی و یک نوع جرمقانی و آن بیخی سرخ
رنگست باندازه انگشت ستبرتر و بزرگتر و گویند خطیس الملک و بهترین
وی رومی است که بغایت سرخ و خوشبوی بود و طبیعت وی گرمست
در سیوم و خشکست در دوم سده جگر و سپرز گشاید و حیض و بول
براند و چون نیم مثقال با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب و همه
گزندگان بود و چون با عسل بسرشند و آب سیر گرم در موضع
گزندگی ضماد کنند نافع بود و اگر از وی زن بخود بر گیرد بچه بیندازد

تریاق

و تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه و زهرها کشنده بود و در جگر و معده
و ذات الجنب نافع بود و دردهای چشم بعوض افیون مستعمل بود و بهق زایل
کند و اسحق گوید مضرست بسینه و مصلح وی اسقولوقندریون بود و بدل وی
رازی گوید یک وزن و نیم اسارون و سیم وزن آن پوست بیخ کبر و گویند بدل آن
زراوند مدحرج است و ابن زهر در خواص آورده که هر زنی را که خون حیض زیاده رود
و باز نه ایستد و بستاند خطمای رومی و بکوبد و با حنا بسرشد و بر دست بندد خون
باز ایستد و این مجربست **خطمان** خطمایا است گفته شد **خندبیدستر** قسطوریون گویند

و خرمیان بپارسی قندس فیری گویند و خایه سگ آبی هم خوانند و آن
خصیه حیوانی بحریست که هم در آب زندگانی تواند کرد و هم بی آب و آن جوانرا
قندر خوانند و بهترین آن بود که هر دو خصیه بهم پیوسته بود و آن پوست وی
بغایت رقیق بود و آنچه سبز بود و هر دو بهم پیوسته نبود مغشوش بود
و غش آن بجا و شیر و صمغ کنند و اندکی جند بیدستر و چون بپرشند
و در مثانه گوسفند کنند و خشک کنند بر طبیعت جند بیدستر گرم و
خشکست در سیوم و گویند در دوم و وی لطیفتر از همه سخنات بود
نافع بود جهت عصب سرد و فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و صداع
که از سردی بود بخور کردن و محلل نفخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد
و مشیم بیرون آورد و صاحب منهاج گوید شربتی از وی زیاده یک درم نشاید
و صاحب مفرده گوید دو مثقال جند بیدستر و قدری فودنج بوی بیاشامند
حیض براند و بچه و مشیم بیرون آورد و چون بغایت سحق کنند و در چشم کشند
جلاء چشم بدهد و چون با سرکه بیاشامند مقدار نیم درم مغص و فواق را نافع بود
و چون به پشم پاره زن بخود برگیرد بادها سرد که در چشم بود سود دهد و طلا
کردن آن گزندگی عقرب را نافع بود و با سرکه آشامیدن دفع سموم بکند

وادیه کشنده و آن سده که در اعضاء باطن باشد بگشاید و کری که سبب آن
از سردی بود سود دهد و مقدار عدسی جند بیدستر با روغن باردین چون
بگدازند و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود و مفید و با روغن چون حل
کنند جهت خدر و استرخاء اعضاء و فالج و نقرس سرد بغایت سودمند بود
و چون بیاشامند تریاق سمهاء سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون
و خربق و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن
نافع بود و خفقان که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب بچکانند عسر البول که
از خلطی بلغمی بود سود دهد و کندی گوید در کتاب سمهات که جند بیدستر که
لون آن بسیاهی زند یک درم کشنده بود بعد از یک روز و این خبر از بحنین گوید
و صاحب منهاج گوید اغبر دی کشنده بود در روز و مداواء آن قی کنند بشبت
و فودنج و بستان و عسل بعد از آن حماض اترج که آن با در هر دوی آنست
یا ربوب فواکه ترش یا سرکه با شیر خر و گویند بدل آن بوزن آن دوج
و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن مسک است **جنجبر** آن عصی راعی است
و گفته شود انشاء الله تعالی **خنثوریه** قنطوریون است آن و گفته شود
جنجل درد مشق بسیار باشد طبیعت را نرم دارد و طبیعت آن گرم

وراست در اول گرم مزاجرا موافق بود و خوبی اندک نیک ازان
حاصل شود وبدل ان هلیون است جنبذ الرمان گل انار بستانی است
آن بشیرازی گللک باز خوانند ومنفعت وی نزدیکست بگلنار جناح
البیش خرشف است وگفته شود جناح مطلق راسن است وگفته شود جناح
النسر باقلا است وگفته شد جنبید صعتر است وگفته شود جوز
خسق خوانند بپارسی گردکان گویند وطبیعت آن گرمست در سیوم و
خشکست در اول درجه دوم وگویند گرم وتراست در دوم وشیخ الرئیس گو

گرمست در دوم وخشکست در اول بهترین وی آن بود که پوست وی تنک
باشد ورق وی وپوست وی قابض است وپوست اندرونی که بر مغز جسبیده است
رفیق در وی قبضی بود وشکم ببندد وپوست سوخته وی مجفف بود بغیر لذع
ومغز جوز چون بخایند وبر ورم سوداوی که ریش شده بود ضماد کنند نافع بود
وصمغ وی بر ریشها که گرم باشند نافع بود ومغز وی مغص را ساکن دارند
وشکم ببندد وچون با مویز بخورند شکم براند واگر بسیار خورند کرم درار و
حب القرع بیرون آورد واگر با انجیر وسداب بخورند پیش از ادویه قتاله
پادزهر آن بود واگر بعد از آن بخورند بس سهل وچون با عسل ونمک وپیاز
بیامیزند وبر گزندگی سگ دیوانه وگزندگان وگزندگی آدمی نهند نافع بود
وچون با پوست شراب وزیت بسوزانند وبر سر کودکان مالند موی سیاه
کند وبرویاند وبر داء الثعلب نیز بغایت سودمند بود وپوست اندرون
وی چون بسوزانند وسحق کنند وبا شراب بسرشند وزن بخود برگیرد
منع خون حیض بکند پوست درخت وی وورق آن چون مثقال
از ان بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید پوست
گردکان سبز بکوبند وچند پاره خبث الحدید دران اندازند

و یک هفته رها کنند و هر روز چند نوبت بجنبانند بعد از آن خضاب
کنند موی سفید سیاه گرداند و صبغی عجب بود و چون حار و قوابران
بمالند منفعتی تمام بدهد و این مؤلف گوید گویند چون جوز در اقلیمی
برند که بروید در آنجا سمی قاتل شود بدهد چنانچه دانگی از وی کشنده بود
و چون با آب بجوشانند و بدان مضمضه کنند لثه را محکم گرداند و استرخاء
آن زایل کند و خوردن گردکان گرم مزاج را مضر بود و متعفن و مصدع
بود و زبان گران کند و دهن و حلق را زیان دارد و مصلح وی
سکنجبین بود یا خشخاش و بادام و گردکان کهن نباید خوردن که
بد بود غثیان و غشی و کرب آورد و نزدیک بود بکسی که عنصل
خورده باشد و مداوات وی همچنان کنند که کسی که عنصل خورده باشد
برب فواکه ترش مانند رب غوره و ریباس و سیب کنند و بدل
آن بوزن آن حبة الخضرا بود و گویند جوز هندی **جوز هندی**
نارجیل است و گفته شود **جوز جندم** گوز گندم خوانند و خروالحام
گویند بشیرازی کال کنم گویند رازی گوید گرم و تر است منی بیفزاید و فربهی
آورد و باه برانگیزد و قطع سرفه دم بکند و قوبا زایل کند و منع آرزوی

کل

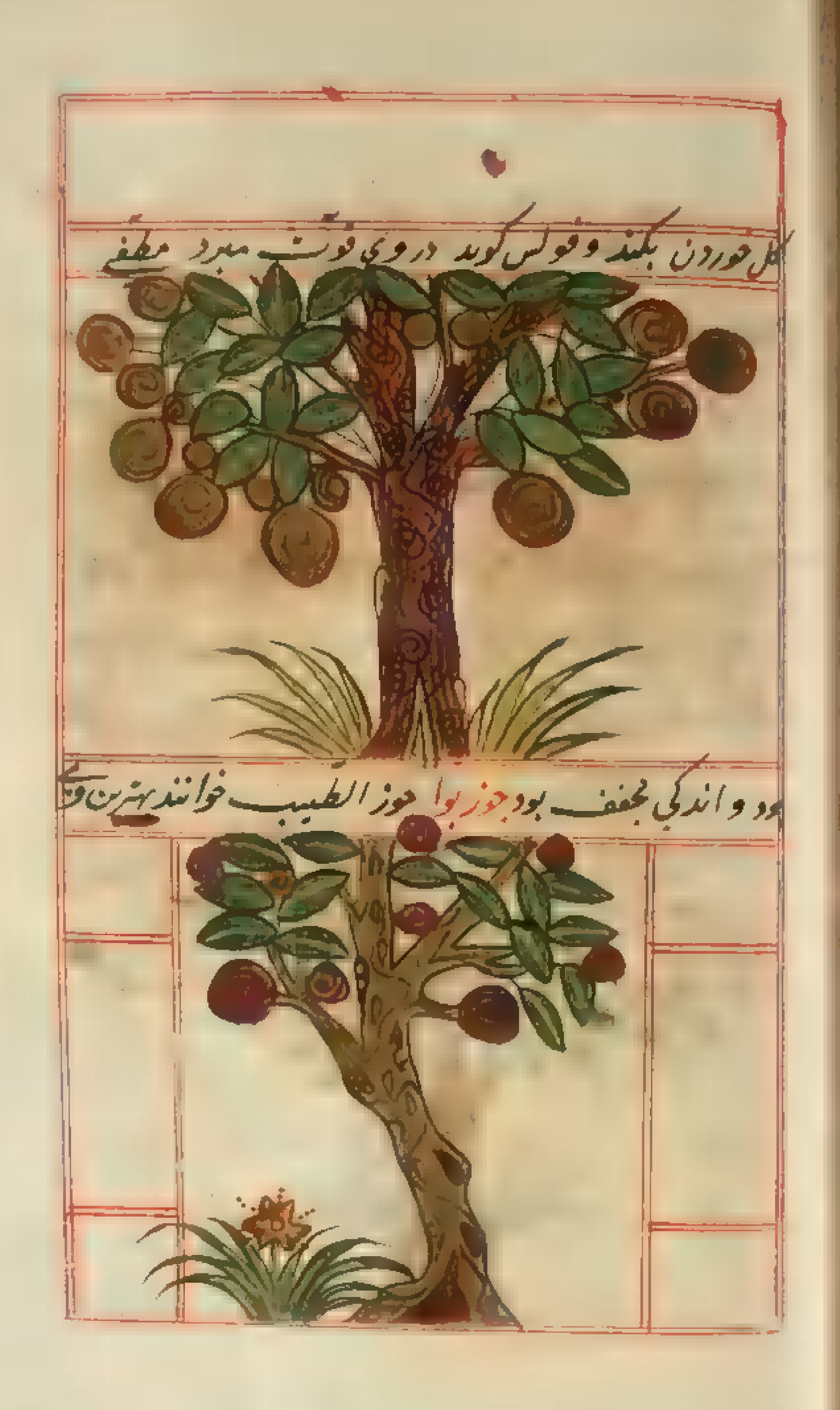

کل خوردن بکند و قولس گویند در وی قوت مبرد مطفی

بود و اندکی مجفف بود **جوز بوا** جوز الطیب خوانند بهترین وی

سرخ فربه بود طبیعت آن گرم وخشکست در سیوم نمش را نافع بود وبوی
دهان خوش کند وقوت جگر ومعده بدهد خاصه فم معده وسنبل را سودمند بود
وقوت باه بدهد وشکم ببندد وعسر البول نافع بود ومنع قی بکند
ودرد سپرز کهن شده نافع بود وباستسقا لحمی سودمند بود ومقدار مستعمل
ازوی تا دو درم بود وبدل وی یک وزن وی سنبل الطیب بود وگویند
بدل وی بوزن وی بسباسه بود واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی
عسل بود وصاحب تقویم گوید طبیعت ببندد وممسک بود ومصلح آن
جلاب کرم بود جوز القی جوز الابهل ثمرة العرعر است وگفته شد جوز القی
مانند حب سفید بود در قوت وطبیعت وی گرم وخشک

بود مقتی بلغم ورطوبت بود مقدار دو درم ودر فالج ولقوه ومانند آن
نافع بود ورطوبت بدل آن بوره وخردل بود جوز ماثل وجوز مانم وجوز
ماثا وجوز مهایل وجوز مقاتل وجوز رب هم خوانند بهندی تتوره گویند و
دابوره نیز گویند بشیرازی کوزکنا خوانند وآن دو نوعست یک نوع بشکل جوز القی
بود ویک نوع خارناک بود مانند جوز سوهان حسن ولون پوست وی سیاه و
وزرد رنگ وسفید رنگ نیز بود ودانه وی از تخم بادنجان بزرگتر بود واز تخم لفاح
کوچکتر وزرد رنگ بود واندرون جوز وی پر تخم بود وپوست وی رقیق بود

وسروی مانند سر بادنجان لفاح بود وطبیعت وی سرد است در چهارم وتر
بود نافع بود جهت حرارت مفرط ملتهب چون قراطی از وی بخورند دماغ را
بد بود وسکر آورد ودانکی از وی صاحب منهاج گوید مضر بود بدل وی یکدرم از وی
کشنده بود در روز ومغنی ومقیی بود ومنوم ومسبت ومخدر بود ومداوات
وی قی کند مای که طرون دروی جوشیده باشند باروغن بعد از آن شیر
تازه بدهند یا سرکه که صعتر وانجدان وفودنج کوهی دروی جوشیده باشند
وگویند یک مثقال از تازه وی البته کشنده بود ونیم دانگ در شراب یکی
دهند مستی زیاده آورد **جوز الکوثل** جوز القی است وگفته شد **جوز المرج**
حب کاکنج کوهی است وگفته شود **جوز السرو** بهترین وی تازه بود وبشیراز بی
کورکلاغ خوانند طبیعت وی سرد وخشک بود وقابض واسحق گوید گرمست
در اول وخشک است در دوم برص ضماد کردن نافع بود با اسرپشم واسراش
وقطع خون بکند وقوت اعضا بدهد وچون بکوبند با انجیر وفتیله سازند ودر
بینی نهند گوشت زیاده بخورد وبا شراب سودمند بود جهت حبس البول
وسرفه کهن وبلغم ونسیان ومقدار مستعمل از وی نیم درم تا بسه مثقال بود
واگر بجوشانند ودر آن آب نشینند زنی که رحم وی بیرون می آید

با مقعد بیرون می آید نافع بود وصاحب تقویم گوید مضر بود بدل
واعصاب ومصلح وی عسل وروغن بادام بود وجالینوس گوید
بوی دهان خوش کند وسده بگشاید وقوت معده بدهد وصداع
سرد نافع بود ودهن را تیز کند وروفس گوید طبیعت را ببندد
از خون وصفرا وقوت بدن زیادت کند وتنقیه رطوبات
از عروق بکند واسحق گفته صفرا آورد ومصلح وی عسل بود وبدل وی
صاحب منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار وسه وزن آن گوزه
سرخ بود وگویند بدل آن هم وزن آن اهیل وسه وزن آن گوزه
سرخ وگویند بدل آن هم وزن آن گل مازک وسه وزن آن پوست
انار بود **جلنارو** رفعا گویند وآن سه خس است وگفته شود

باب الحا ها شا

حامون گویند ونومس نیز وصعتر الحمار هم گویند روفس گوید
بودنه کوهی است وگویند ورق خردل بیابانی وگویند برگ
سپندان دشتی است آنچه محقق است نوعی از بودنه کوهیست
گلها کوچک بسیار دارد مانند خرما که بسرخی مایل بود وقصبه باریک دارد

مانند قصبه اذخر وبرکها دارد بشکل برگ جعده کسرده بیشتر در کوه بود
و در دامن کوه نیز باشند وطبیعت آن گرم وخشکست در سیوم وگویند
در دوم محلّل ومقطع بود ومسخّن وحیض وبول براند وبچه بیندازد وسدّه بگشاید
ودر عرق النسا باشراب وسویق ضماد کردن نافع بود وسینه وشش را
پاک گرداند ومنع نفث دم بکند واگر با نمک وسرکه بیاشامند مسهل
کیموس بلغمی بود واگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد ومحلّل
خون بسته بود وثالیل را تحلیل دهد ونمش واگر در طعام کنند وبخورند
ضعف چشم را نافع بود وقوّت باصره نگه دارد ومعده وجگر را پاک کند

معجون سحق کنند وبا آب عسل بیاشامند مقدار دو مثقال قولنج را نافع بود
وقوّت کرده بدهند مجامعت را نیکو بود ودرد دهن وحلق ومقدار دو درم
مستعمل بود وجالینوس گوید فالج ولقوه وشبکاز را نافع بود واندروماخس
گوید چون بکوبند وبعسل بسرشند وبر سرطان طلا کنند نافع بود وهمچنین اگر بر
مجذوم در حمام طلا کنند سودمند بود واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح
وی نعناع است وبدل آن یک وزن ونیم سعتر کوهی وگویند یک وزن
ونیم افتیمون وشراب وی اشتها بیاورد وهضم بکند ومسهل کرم وبلغم بود
حافر المهر سورنجان است وگفته شود حاج خاریست که ترنجبین از وی
حاصل می شود ونبات کشوث بروی پیچیده شود وبشیرازی خارارو خوانند
عصاره وی چون در چشم کشند سپیدی ببرد وتاریکی زایل کند وگل وی جهت بواسیر
نفاخات سودمند بود حالوما شخار است وابوخلسا گویند

وگفته شد حافظ النحل و حافظ الاطفال هر دو اسم فرفیون است وگفته شود
واز سون نیز گویند حالق الشعر فاشرا است وگفته شود حافر حمار
الوحش سم خرگور است چون بسوزانند و بیاشامند صرع را نافع بود
وچون بازیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و داء الثعلب را
نافع بود حافر البرذون سم استر است چون بسوزانند صرع را سودمند بود
وچون بازیت بیامیزند و بر داء الثعلب و خنازیر طلا کنند نافع بود
حافر الحمار سم خر است چون از سم راست وی نگینی سازند و مصروع
با خود نگاه دارد صرع از وی زایل شود و دیسقوریدوس گوید سمها
خر چون بسوزانند و بیاشامند خیلی روز متواتر هر روز بوزن
ملعارن مصروع را نافع بود و چون بازیت بیامیزند و بر خنازیر طلا
کنند بگدازاند و داء الثعلب را نافع بود و بر شقاقی که از سرما بود ضماد
کنند زایل کند حب النیل قرطم هندی است طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و گویند در اول و گویند در سیوم و گویند سرد است نافع بود جهت
برص و بهق سفید و مسهل خلطهای غلیظ بود و ابن مولف گوید نبات
وی مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و گل وی آسمانگونی بود و بعضی

ازا

ازالبلی خوانند مسهل سودا و بلغم بود و کرمها و حب القرع و شربتی از دانگی
تا نیم درم بود با ادویهها دیگر و عرق النسا و نقرس را نافع بود و آنچه از درد
اخلاط در مفاصل جمع شده باشد مجموع براند و امعا را بشوید و قوت معده
بدهد و سده جگر بگشاید و ورم سپرز و مسهل مواد سودا بود و وی کرب
و غثیان آورد اولی آن بود که بروغن بادام چرب کنند و هلیلها با وی خلط
کنند و بدل وی در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن شحم حنظل و دانگی وزن آن حجر
ارمنی بود حبل المساکین لبلاب است وگفته شود حب العلط مازریون است وگفته شود
حبا تا ورق گویند و آن چند نوع است وگفته شود حبق [illegible]
وگفته شود حب عزیز [illegible] حب الزلم است وگفته [illegible] شود

حب اللهو حب الکاکنج است و گفته شود حب جلجلا حب السماست
و گفته شود حب اللوز لسان العصافیر است و گفته شود حب السمنه حبیست
سیاه رنگ از نخود کوچکتر و خراسانیان از انقل خواجه خوانند و پوست
وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سپید و طبیعت وی گرم و
تر بود در اول و گویند در دوم فربهی آورد و منی زیاده کند و باه برانگیزد
و مقدار ده درم اگر بکوبند و در آب بمالند و صافی کنند و قدری از وی قند
و روغن بادام شیرین با کمجد بپزند و بیاشامند بدن لاغر فربه کند چون
سبب لاغری و سردی و خشکی بود و وی دیر از معده بگذرد و مضر بود
بشش و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن آن مغز پسته و سه وزن آن
کنجد و گویند بدل آن حب محلب است حب الزلم گویند بزر الخرشف است
و در دو سیران حب الخرشف مشهور است بحب الزلم بپارسی تخم کنگر گویند
و آنچه محقق است آن تخمیست بلون بهل و مثلث شکل بود و همچنان
با پوست توان خورد و منبت وی در شهزور بود و فلفل السودان
خوانند و ابن ماسه گوید گرمست در سیوم و ترست در اول و عیسی گوید
گرمست در دوم و ترست در اول و صاحب منهاج گوید گرم و خشکست

و در وی رطوبتی عرضی فضلی بود منی زیاده کند بغایت و تحریک شهوت
جماع بکند و بدن را فربه کند و قوت ذکر بدهد و شریف گوید چون بسایند و بر کلف
روی طلا کنند زایل کند و وی مولد صداع بود و مصلح وی بنفشه بود و بدل
وی سقاقل حب الخروع بپارسی تخم بیدانجیر گویند و بشیرازی کنتو و در باب
علو خروع گفته شود حب بلسان تخم بلسان مصری بود و آن بغیر از مصر جایی دیگر
نمی روید و صاحب منهاج سهو کرده است که آن همو فاریقون است
و صفت فاریقون گفته شود در فا و طبیعت حب بلسان گرم و خشکست
در دوم نافع بود جهت بلغم و سودا و ورم گرم که در شش بود و سرفه
و عرق النسا و صرع و سدر و عسر البول و گزندگی جانوران چون بیاشامند
و اگر بجوشانند و زن در آب آن نشیند رحم را بگشاید و جالینوس گوید
درد سر کهن و نو سودا بیار و درد معده و اروفس گوید برودت معده را نافع بود
و موی بر داء الثعلب و داء الحیه برویاند و بیخ موی را قوت دهد و
دیسقوریدوس گوید قوت معده بدهد و اشتهای طعام باز دید کند
و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم
بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن عود بلسان بوزن آن

وگویند یک وزن و سه وزن وگویند بدل آن نیم وزن آن پوست سلیخ وده
یک آن بسباسه حبن وحبین نیز گویند وآن و ... است وگفته شود
حب صلوه انیسون است وگفته شد حب الاثل گزمازک خوانند وگزمازق
دحرمارج گویند وگفته شد حب الکاکنج آن بزر الکاکنج است وآن دو نوع بود
یک نوع را شیرازی عروسک در پرده خوانند ویک نوع دیگر ... گویند
وبهترین آن بزرگ سرخ کوهی بود وگویند بستانی وطبیعت آن
سرد است باعتدال وخشک ودیسقوریدس گوید سرد وخشک در آخر درجه اول تا دوم
وگویند در سیوم نفس را نافع بود وبول براند وریش گرده ومثانه را نافع بود
وارماسیوس گوید صرع را نافع بود واگر آنکه عارض شود در سر چون دانکی
از وی با دانگی شونیز سحق کند وبا روغن بنفشه بیامیزند ودو بار از آن
سعوط سازند یا سه باز زایل کند وفولس گوید چون یک جو از وی خشک
کرده سحق کند با جوی ارسع ارمنی بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد
ووی مضر بود بگرده چون بسیار مستعمل کند بسبب سده ادرار وخدر
در سر پیدا کند ومصلح وی گل فارسی بود وجالینوس گوید بدل وی حب الثعلب
بود حبة السودا انغو نیز است وگفته شود حب السفرجل بپارسی به دانه گویند

بهترین آن بود که از به ترش گیرند وطبیعت وی معتدل بود در دو ... ملین
بود وی قبض نافع بود جهت خشونت حلق وقصبه شش ولعاب وی رطب کند
وپوسته زایل کند وحرارت ساکن کند ومقدار دو درم از مغز وی چون بکوبند
با نبات وحب سازند با لعاب وی با نبات وروغن بادام بخورند سرفه گرم را
سودمند بود واسحق گوید مضر بود بگرده ومصلح وی نبات بود وبدل وی بزر قطونا
حب البزربنا بندالکاظ است وگفته شد حب الفقد بزر فنجنکشت است وگفته شد
حب الغیطن ... خوانند بپارسی سه دانه گویند بهترین وی بزرگ مغزدار بود
وطبیعت وی گرم وتر است در دوم وگویند سرد است نافع بود جهت سعال
وتنقیه را نیکو بود وسرفه را نافع بود وطبع نرم دارد ومقدار مستعمل از وی
هفت درم بود وگویند مضر بود بگرده ومصلح آن خمیره بنفشه بود وبدل آن
تخم کنگر بود حب الرجر ثمرة الوزغ است وگفته شد حب النشم حبیست بمقدار
فلفل ولون وی میان زردی وسرخی بود ونبات وی ... خوشبوی بود
وآورد مشک ... سفید بود ومعطر ... وحجاز در عطریات بکار برند
وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم امراض معده سرد را نافع است مفید بود
وقوت تمام بدهد وهضم را یاری دهد وتنقیه رطوبات بکند ومقوی احشا

سرد بود و با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند حب القلقل بزر تان بری است
بپارسی ناودانهٔ دشتی خوانند و خاشت بیخ وی است و بمقدار نزدیک بلوبیا
بود و در طعم وی اندک تلخی بود و خوشبوی بود و بلون سفید بود طبیعت وی گرم و تر
بود در دوم و گویند خشک بود قوت بدنها مرخی بدهد و فربهی آورد و چون
بکوبند و عسل طبرزد اضافت کنند باه را زیادت کند و بریان کرده نیکوتر بود اما
مصدع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند بیضه آورد
و معده را بگزد اولی آن بود که با قند یا عسل خورند و بدل آن بوزن آن تودری سفید
و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیارزه و سیم وزن آن ابهل بود و گویند بدل آن بوزن
آن خاشت بوزن آن حب صنوبر بود حب الغار مانند فندقی کوچک بود و پوست
وی بغایت سیاه و تنک بود و مغز آن بدو نیم بود بغایت سخت و لون آن
بزردی مایل بود و اندکی عطریت در وی بود و طبیعت وی گرم و خشک است
در سیوم دو مثقال چون با میبختج بیاشامند نافع بود جهت دشواری زادن
و چکیدن بول و حیض براند و گزندگی جمیع جانوران را نافع بود و دیسقوریدس گوید تریاق
جمیع زهرها بود و از خواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه بیفشانند مگس بگریزد
و وی سودمند بود جهت بیرون که اندر طبیعت بود چون با راسن بیاشامند و درد سر که

از سبب بلغم و ریاح غلیظ بود نافع بود و اگر دو ملعقه سحق کنند و بیاشامند
در ساعت مغص را ساکن گرداند و وی مضر بود بجگر و حوالی آن و مصلح آن زرشک
تازه بود و بدل وی حب محلب با مغز بادام تلخ بود حب الصنوبر الکبار جلغوزه است
و درخت آن کوچکتر از درخت حب صنوبر صغار بود و در سیستان خیزد و بود درخت
وی را نوسن خوانند و طبیعت جلغوزه گرم بود در اول و گویند در دوم و گویند معتدل است
و در وی اندکی حرارت است و جالینوس گوید گرم و تر بود در دو بشت و
درد اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا نافع بود و شش را پاک کند
از خلطی که باشد و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و شیر زنان و سنگ مثانه
بریزاند و سودمند بود جهت گزندگی عقرب با انجیر خشک یا خرما یا
گلنگبین و شریف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز بناشتا
سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت
زیاده کند و گرده و مثانه آن سنگ و ریگ پاک کند و گویند طبیعت وی گرم است
در دوم و خشک است در اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن
حب محلب مقشر بوزن آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده و ابن ماسویه گوید بدل آن
مغز تخم خربزه بود و گویند جوز هندی و گویند قایم مقام جلغوزه بادام کوهی بود

حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج گویند و آن تخمیست مثلث شکل
و در میان غلافست چون کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و
خشکست در دوم منضج و محلل بود نافع بود جهت استرخا و ضعیف بدن و فربهی
آورد و در رطوبات فاسده که در بدن بود خشک گرداند و قوت معده بدهد
چون با افسنتین ضماد کنند و چهار درم از وی منی بیفزاید خاصه که با کنجد و قند
بخورند و مثانه و گرده را نافع بود اما مضر بود بسر معده را و بسیار خوردن حفض
آورد و تریاق وی حب الرمان بود و گویند چون معده در آب گرم خیسانند و با عسل
بخورند و محرور مزاج با قند و بدل وی حب المحلب مقشر بود با نیم وزن
آن مغز بادام سفید و گویند بدل حب صنوبر صغار حب صنوبر کبار بود
حب الزلم صاحب مفرده گوید موریح است و سهو کرده است
و صاحب منهاج ماهیة آن راست گفته که آن زرد رنگ بود و طعم وی
نخود و گرد شکل بود مانند تخم خلنجه و از کوهستان فارس خیزد و از کردستان
همدان و آنرا ادانه در خوانند و این دو نوعست جبلی و بستانی
و این تخم جبلست و ازان بستانی در باب را در صفت راسن گفته شود
و این نوع که گفته شد قوت هوی بدهد و از آفات نگاه دارد چون بکوبند

خرد و بدان سر بشویند و اگر طلا کنند شاید حب القلت ماش هندی است
و در قلت گفته شود حب العصفر قرطم است و گفته شود حب الآس
بپارسی تخم مورد خوانند بهترین بستانی بود فربه رسیده تازه و طبیعت
وی سرد و خشک بود و قابض و بقراط گفته سرد و خشکست در دوم و گویند
گرمست شکم ببندد و منع نفث دم بکند و معده و احشا را قوت دهد و بول
براند و سرفه را نیکو بود و مقدار ماخوذ از وی سه درم و صاحب تقویم
گوید پنج درم بود در تنها اندرونی را نافع بود و گزندگی رتیلا و عقرب
چون با شراب بیامیزند و بیاشامند و ریش مثانه را نافع بود خواه تر و خواه
خشک و چون بپزند با شراب و ضماد کنند بر ریشها کفین و قدمین زایل کند
و چون تر بود و بکوبند و با شیر بر ورم چشم ضماد کنند تحلیل دهد و جرب
و بواسیر و ورم مقعد را نافع بود چون بدان طلا کنند با عسل و چون سحق
کنند و بر کلف روی طلا کنند با آب ببرد و قلاع را نافع بود و اسحق
گوید بسیار وی مضر بود بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی آب
ورق وی بود با هم وزن آن سعتر بود و گویند بوزن آن حب الرمان
بپارسی انار دانه گویند بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی

سرد و خشک و قابض بود و ترشش وی جون خشک بود شکم ببندد و منع
مولد صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده کرم را قوت
دهد و عصارهٔ وی خاصه ترشش جون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت
ریشها که در دهن بود و در معده و ریشها بکند و کوشت زیاده و درد کوش
و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل وی سماق بود **حب الانبرباریس**
مرباریس است و کفته شد **حب البان** دانه است بشکل فستق اما پوست
وی تنک بود و سهل شکن باشد و ازا فستق الباوه خوانند و در طعم
وی تلخی بود با قبض و این مولف کوید ان عرنوعی از طرفا است و
در موز انزا برکز خوانند و بهترین وی بزرک خوشبوی بود و طبیعت
وی کرم و خشک است در دوم و کویند کرم است در سیوم و کویند تر است
در اول سودا و بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود
جلا بدهد و ثالیل و کلف و دانها که بر روی پیدا شود و جرب و حکه را
نافع بود و سدهٔ جکر و سپرز بکشاید و صلابت آن نرم کند جون با آرد
کرسنه ضماد کند و اسحق کوید مضر است بجکر و مصلح وی رازیانه است
و دیسقوریدس کوید بدل وی بوزن وی قشور السلیخ بود و کویند بدل آن

بوزن

بوزن آن فوه و سیم وزن آن قشور سلیخ و ده یک آن بسباسه و بشیرازی
ازا تخم غالیه خوانند **حبة الملوک** ماهودانه است و کفته شود **حب الفنا**
عنب الثعلب است و کفته شود **حب المحلب** بپارسی پیوند مریم خوانند
بهترین وی فربه بود و طبیعت وی کرم و خشک بود و کویند معتدل و کویند
سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلایی قوی و
بصری کوید کرم است در دوم و خشک است در اول محلل بود و بول براند
و جون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود البته و کرم بکشد و حب
القرع بیرون آورد و سدهٔ جکر و سپرز بکشاید و نقرس را سود دهد
و سنک کرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد پشت را سود مند بود
و قولنج بکشاید و دردها و اندرونی ساکن کند و رطوبتی که در سینه و شش
بود پاک کند و کویند مضر بود بدماغ کرم و احشا و مصلح وی رب انرج
مدماس بود و بدل وی کویند مغز بادام تلخ سپیده کرده بود **حب
الریباس** بپارسی تخم ریباس خوانند بهترین وی تازه بود و طبیعت
وی سرد و خشک و قابض بود نافع بود جهت خرهٔ صفراوی
و جرب و حکه و بدل آن تخم حماض بستانی بود **حب القرع** بپارسی

تخم کدو گویند بهترین آن بود که آب شیرین خورده بود و طبیعت
وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهت التهاب صفراوی
و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و سرفه گرم و خشک را نافع بود
چون با نبات بخورند و تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود
زایل کند و اسحق گوید مضرست بمثانه و مصلح وی تخم کرفس بود
و جالینوس گوید بدل آن در کسر حده ادویه کثیرا بود **حب الرشاد**
حرف است بهترین وی بابلی بود و طبیعت آن گرم و خشک است
و سپید وی حرارت کمتر دارد از سرخ و جرب و حصف بلغمی را نافع بود
چون با آب گرم و روغن گل بیاشامند و عرق النسا را نافع بود چون
با آب گرم بکوبند و بر ورک ضماد کنند و قولنج را سه درم بکوبند و
بیاشامند و بدل آن در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت
وی در حرف گفته شود **حبة الخضرا** ثمر درخت بطم است
بشیرازی بن گویند و آن دو نوع است یک نوع را شاه بن گویند
و یک نوع بن و شاه بن خرد تر بود و همچنان با پوست توان خورد
و درخت شاه بن را صدو خوانند و آن را بن بطم و ابن مولف

گوید

گوید در حوالی ابرقوه درخت بن را با پسته پیوند کرده اند و ثمر آن
نزدیک بپسته است بهترین بن سبز بزرگ تازه بود و دیر هضم شود
و غذا بد دهد و گرم مزاجان را زیان دارد و سختی سینه و گرده برد و بول براند و شهوت

مجامعت برانگیزد و چون با شراب یا با سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را
نافع بود و جگر را پاک کند و درد سینه که از سردی بود و بلغمی مزاج را نافع بود
و سعال و فالج و لقوه را سودمند بود خوردن و از روغن وی مرهم ساختن

ومالیدن و بزدات الجنب ضماد کردن سود دارد و خون وی چون بسوزانند
و برداء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه موی سر و ریش و وی چون
خشک کرده بکوبند و بر سر علاف سازند موی را برویاند و دراز کند
و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود و در باب ضماد گفته شود و بن صمغ
بود و دهان را بجوشانند و شهوت طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و رب
فواکه رش بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود و صاحب
تقویم گوید مصلح وی خیری بنفشه بود و در کتاب ابدال آورده اند که بدل
وی مغز جوز است و گویند بوزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام
و گویند بوزن آن حب البطیخ بزر البطیخ است و گفته اند حب الکمثری
بپارسی دانه امرود گویند بهترین آن بزرگ بود که بزردی مایل بود اسحق
گوید گرم و خشک است نافع بود جهت درد شش و مقدار چهار درم مستعمل بود
و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود یا بزرقطونا حب الزبیب بپارسی
دانه مویز گویند طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم شکم بندد
و مقدار ماخوذ از وی تا پنج درم بود و مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود
حباری علوفس خوانند و بپارسی جرز و آن نوعی از کلنگ است و گوشت

وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی بری است و در وی
غلظی بود و صاحب منهاج گوید گرم است و وی گرم تر بود و میان مرغ خانگی
و بط بود در غلظ ریاح را ساکن گرداند و مضر بود بمفاصل

و قولنج و دشوار هضم بود و مصلح وی آنست که بازیت و مری و دارچینی
بپزند و بعد از آن حلوای عسل و زنجبیل مربا خورند و وی چون با اندکی
نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند
و پنج حب از آن با آب نیم گرم بیاشامند درس نهایت نافع بود
و اگر پوست اندرون سنگدان وی خشک کرده سحق کنند با اندکی نمک

اندرانی و در چشم کشند در ابتداء نزول آب هیچ دوا نیکوتر ازاین نبود و اگر دل وی در خرقه بندند و بر کسی آویزند که خواب بسیار میکند خواب ازوی زائل شود و در سنگدان وی سنگی یابند چون بر کسی بندند که رعاف داشته باشد در ساعت ببندد و با آن با خود داشته باشد عود بکند و آن عمل بخاصیت می کند و چون وی ربو و عسر النفس را نافع بود و گوشت وی گویند بغایت گرم و خشکست اولی آن بود که باب و نمک بپزند بعد از آن روغن بادام بروی ریزند و اگر جهت سودمزاج بود روغن گردکان و زیت و دو سه پاره دارچینی و خولنجان و مرق آن مریض را نافع بود جبق الغنا مرزنجوش است و در اذن الفار گفته شد جبق الراعی برنجاسف است و گفته شد جبق البقر بابونج است و گفته شد جبق الفیل جبق الفنا نیز خوانند و آن مرزنجوش است بپارسی مرزنگوش گویند جبق قرنفلی فرنجمشک است و برنجمشک نیز گویند بپارسی قرنفل بستانی گویند و گفته شود جبق زنجانی بادرنجبویه است و گفته شد جبق الما فودنج نهری است و جبق الماء نیز گویند و درفا گفته شود جبق بنطی حاماست و گفته شود و آن نوعی از فودنج بستانی است

جبق صعتری و جبق کرمانی هر دو اسم شاهسفرم است و گفته شود جبق خراسانی بلغة خراسانی است و گفته شد جبق الشیوخ وریحان الشیوخ نیز گویند و آن مرواست و در سم انواع آن گفته شود حجر ما بسریانی نعناع است و گفته شود حجر التیس بادزهر است و برا تریاق فاروق طبیعی خوانند و آن مانند بلوط بود دراز و گرد نیزمی باشد و بر زبر یکدیگر طبقات دارد و در میان آن چیزیست گوییا موئیست و آن چوب مخلقه با دانه وی بود و لون حجر التیس اعم بود سیاهی که بسرخی زند و آنچه نیک باشد چون با شیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه بد بود چون با شیر بر سنگ بسایند سبز رنگ بود و آن از شکم بز کوهی گیرند در شیردان وی و صاحب مفرده آورده است که از طرف خراسان حاصل می شود و این خلافست بغیر از حوالی شبانکاره در هیچ موضع دیگر حاصل نمی شود و این مولف گوید آنچه صاحب مفرده آورده که از طرف خراسان حاصل می شود بادزهر کانی است و آنچه بدر این ضعیف آورده که در هیچ موضع دیگر حاصل نمی شود غیر آن شبانکاره همچنان است اما در این روزگار گوییا آن گوسفندان از آن دهی رسیده و بعضی از ایشان بطرف زرقان افتاده اند و در آنجانب

وسود واهل شبانکاره گویند که چوبی که در اندرون پاذزهر می باشد
چوب گزاست واین خلافست بتحقیق چون مخلصه است وگویند غذای آن
گوسفند آن مار باشند ومخلصه وبسبب آن این سنگ در شکم وی ببندد
وبدین سبب ویرا تریاق فاروق طبیعی گویند وگویند در زهره وی بود
ودوی بغایت عزیز باشند وباطراف برند وگویند چون سه گانه اند
سرخ رنگ وسبز رنگ وزرد رنگ می باشند واین رنگها بسودن معلوم
شود ولون آن سیاهی زند سرخی آمیز نیکوتر بود ودر شام مانند
آن سنگ می سازند از لک دانایان مشکل فرق توانند کرد امتحان وی
آنست که سوزن را با آتش سرخ کند وبروی نهد اگر مصنوعست
سوزن [سوزان] در وی فرو رود ودودی سیاه از وی برآید واگر حجر التیس بود
دودی زرد که سوزن را زرد کند وچون ویرا با آب دل از باشد بیابند
وبر گزندگی مار طلا کنند در حال درد بنشاند واز مردن ایمن شود وسودمند بود
همه گزندگیها جانوران وسمها نباتی وحیوانی ومعدنی خوردن وطلا کردن
بغایت مفید بود وجهت ضعف دل وبدن وقوت باه بغایت
نافع بود وشربتی جهت گزندگی جانوران ودفع سمها دوازده جو

جهت

جهت ضعف دل وقوت اعضا شربتی دانگ بود وهرکس که هر روز نیم دانگ
بخورد ایمن باشد از همه افعیها وزهرها واین مؤلف گوید هرکس که ادمان خوردن
پاذزهر کند باید که در هفته دو روز ترک کند ومحروری مزاجرا نیز سودمند بود بسبب
آنکه وی بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت وطبیعت وی بغایت گرم
بود **حجر الحیه** دو نوعست یک نوع حجر بود معدنی ویک نوع حیوانی بود
آنرا از مار افعی گیرند وآنرا پازهر وپاز مهره ومار مهره خوانند آنچه از مار گیرند
مانند دشندی بود که در قفای افعی بود ودر همه افعی نبود وچون از گوشت
جدا کنند نرم بود از هوا بوی رسد ببندد مانند حجر التمر وخطوط بروی بود
وآن باشد که بلون مار بود خاکستر وی وآن باشد که سیاه رنگ بود
ومؤلف گوید امتحان وی چنان کنند که بر جامه صوف سیاه بمالند
یا کبود سفید گرداند وچون بمبالغه بمالند سیاه شود وسفیدی نماند وآن
نوع که حجر بود لون آن زبرجدی وسیاه رنگ وخاکستری رنگ بود وبشکل
نگینی بزرگ مربع بود واز یکمثقال تا دو مثقال بود وزیاده تر بود ومؤلف
گوید امتحان وی آنست که چون درمیان آب لیمو اندازند در صحن چینی
بحرکت آید وروانه گردد وهر دو نوع بگزندگی مار نافع بود خوردن

و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مار مهره گزندگی افعی را نافع بود
تعلیق کردن جالینوس گوید چون بسایند و بیاشامند نافع بود و گویند
هر دو نوع بر سوز زخم بچسفد حجر هندی عربی نوعی از شادنج است
بپارسی شادنه هندی خوانند خون که از مقعد آید قطع کند و بواسیر را
سود دهد و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود حجر البلور سنگ بلور
چون بر کسی بندند که در خواب بترسد دیگر نترسد حجر حدیدی خماهان است
و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوع بود نر و ماده و صفت آن در خماهان
گفته شود حجر الرحا بپارسی سنگ آسیاب خوانند خشک بود چون گرم
کنند و سرکه بروی ریزند بخاران منع خون رفتن کند و ورمهای گرم
حجر الدیک سنگیست که در شکم خروس یابند بمقدار باقلا بود و کوچکتر
بود و بلون آبگینه شفاف بود نزدیک بلور اگر بآب بشویند و آن
آب بکسی دهند که سخت تشنه بود سود دهد و غم و اندوه ببرد
حجر المثانه سنگیست که در مثانه آدمی باشد و باز دید می شود گویند
سنگ مثانه بریزاند و جالینوس منکر اینست و گویند سنگ گرده
بریزاند و گویند چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی زایل کند

حجر النار حجر الامم خوانند و حجر الزناد گویند و آن انواع است
سفید و سیاه و سرخ و ملمع بود و طبیعت وی سرد بود بغایت و خشک
ارسطاطالیس گوید اگر زن دشوار زاید در خرقه بسته بر ران زن
بندند سهل بزاید بفرمان خدای تعالی و چون سحق کنند مانند غبار و بر خنازیر
پاشند خشک کند و پاک گرداند و همچنین بر ریشهای دشوار و بر دملی که باشند
و بر هر عضو که بود بحال صحت آورد و ویرا بپارسی سنگ آتش گویند
حجر الحمام سنگیست که در دیگ حمام یابند و آنجا حاصل می شود
چون در ابتدای سرطان ضماد کنند زایل گرداند و بهترین معالجه سرطان که
در رحم پیدا شود اینست حجر البقر و هو خرزة البقر خوانند و آن
جاورهج و گاو زهره خوانند در میان زهرهٔ گاو بود و گویند در شیردان
گاو بنده وی می باشد و آن مانند پادزهر است در عمل و بلون هم بپادزهر
ماند اما آنچه در زهرهٔ گاو و گوسفندی باشد آن مانند زرده تخم مرغ
بود بخته و بشیرازی آنرا اندررا خوانند چون سحق کنند و با آب سطی
ازسعول طلا کنند بر چهره و غلا نافع بود و ریشها و چون مقدار عدسی
سعوط کنند با آب بیخ سلق جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود

وچون سحق کنند وشراب بسرشند وبر موضعی که سفیدی بود طلا کنند
موی سیاه بیرون آورد اگر بسبب آن از علت داء الثعلب وبرص
بوده باشد اما موی سفید سیاه نکند ومولف گوید بغایت گرم بود وباد ها
سرد را سودمند بود طلا کردن وخوردن **حجر اللبنی** غالاقطیطس خوانند
یعنی حجر لبنی واین اسم وان سبب بوی نهاده اند که چون با آب بسایند
مانند شیر ازوی بیرون آید ولون وی خاکستری بود وطعم وی شیرین
بود چون باب سحق کنند وعصاره وی در حقنه قلعی کنند ودر زمان که خوانند که
مستعمل کنند وطبیعت وی معتدل بود ودر قوت مانند شادنه بود وچون
در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند وریش چشم را نافع بود
ودر ابتداء ورم گرم طلا کردن سودمند بود ونفث دم وخشونت مره را
نافع بود **حجر عسلی** سنگیست که چون بسایند رطوبت آن بغایت
شیرین بود وبقوت شادنه بود ومنفعت وی مانند حجر امنی بود
در همه حال **حجر مشقق** سنگیست که بلون زرد بود واز بلاد مغرب
خیزد وبهترین آن بود که زعفران رنگ بود وزود ریزیده شود وشکافته
وتو بر تو بود وقوت آن مانند شادنه بود واندکی ضعیف تر وحجر لبنی

وشنق وعسل در قوت مانند یکدیگر اند اما عسلی در وی حرارتی هست که
در ایشان نیست وحجر مشقق چون بشیر زنان بسایند ودر چشم کشند
ریش چشم زایل کند وخشونت مره وسوزش چشم وبهترین مداواء
این رحمتها است که گفته شد **حجر قبطی** سنگیست مصری بغایت سست
وزود در آب حل شود وکازران مصر کتان بدان بشویند وجامها
ودر موم روغن کنند جهت دملها وبثرها که در بدن پیدا شود
ودر شافها چشم مستعمل کنند وجهت نفث دم واسهال مزمن
ودرد مثانه چون باب بیاشامند نافع بود وچون زن
بخود برگیرد جهت خون رفتن دایم نیکو بود ولون این
سنگ سبز بود وتیره رنگ بود **حجر الیهود** سنگ جهود
خوانند وآن سنگیست مانند زیتون وآنچه بزرگ بود نزدیک
بجانه کبوتر بود وخطوط بسیار بروی بود موازی یکدیگر وحجر الزیتون
نیز خوانند وگویند از ملک شام خیزد وبعضی دراز بود وگرد نیز بود واین
مولف گوید بعضی گویند که ان حجری شجری است مانند بسد ودر دریا می روید
وچون بیرون آورند مانند حجری شود بهترین وی

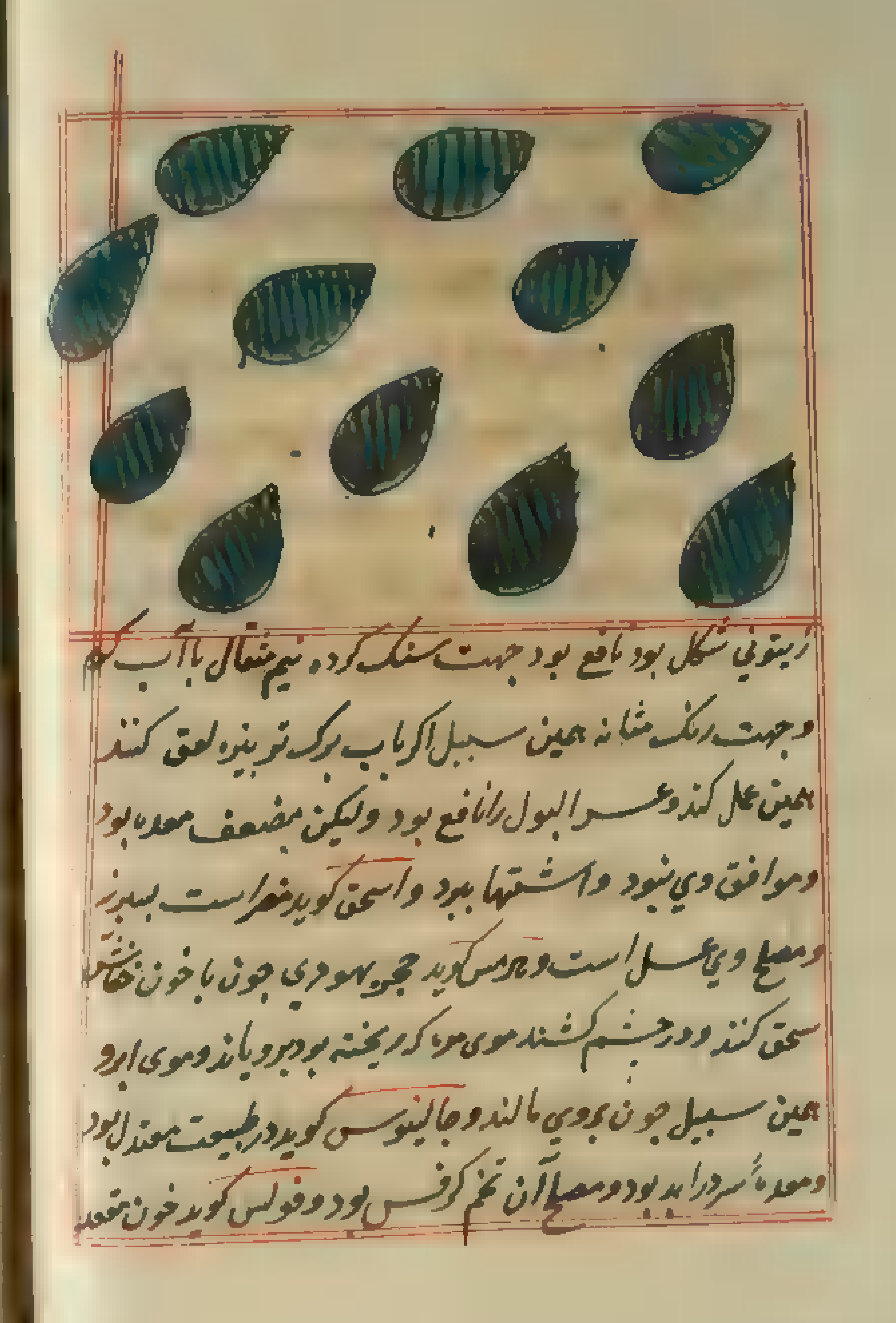

زيتوني شكل بود نافع بود جهت سنك كرده نيم مثقال با آب كرم
وجهت رنك مثانه همين سنبل اكر با ب برك تربنيره لعق كنند
همين عمل كند وعسر البول رانافع بود ولكن مضعف معده بود
وموافق وي نبود واشتها ببرد واسحق كويد مضراست بسپرز
ومصلح وي عسل است وهرمس كويد حجر يهودي چون با خون خفاش
سحق كنند ودر چشم كشند موي مژه كه ريخته بود ديروياند وموي ابرو
همين سبيل چون بروي مالند وجالينوس كويد در طبيعت معتدل بود
ومعده سرد را بد بود ومصلح آن تخم كرفس بود وفولس كويد خون متعقد

قطع كند

قطع كند **حجر السنف** حجر السنف خوانند واهل مشرق ابوقلون كويند ويونانيان
اسطرونس ومعني آن كوكبي بود ونوعي از وي طرميون [illegible] چند رنك
بود وبهترين وي سبز بود معده را نافع بود بغايت وجالينوس كويد اكر قلاده
از وي بسازند كه موازي معده بود و[illegible] معده ومري را نافع بود ودر بستوار
كويد بر ران بستن جهت دشخوار [illegible] وبستن جهت نقرس نافع بود
حجر الرخام طين قوبليا است وكفته شود **حجر الدم** شادنج است وكفته شود
حجر ارمني دو نوع است يك نوع لاجوردي بود ويك نوع سرخ بغايت

وچون دست بروي نهي بنداري خراب است وطبيعت آن كرم و
خشك است در اول مسهل سودا بود مسهل قوي تر از حجر الدورد ومعده را بد بود

وچون مغسول بود قي وغثيان نياورد واگر نه مغسول بود مقي ومغثي بود
ومفرح ومقوي [illegible] مغسول وي بخاصيتي كه در وي است بدن را از خلط سودا
پاك گرداند ودفع را از دود سوداوي ودفع بلغم بكند واحشا را پاك كند
اما معده را بد بود ومصلح وي انيسون [illegible] يا سليخ ومقدار مستعمل از وي نيم
درم تا نيم مثقال بود وبدل وي [illegible] اخلاط سوداوي يك وزن
ونيم حجر لاجورد بود حجر النمر مهره ايست كه از پلنگ ماده حاصل مي شود
ودر باب خر نوز در صفت برود گفته شود حجر الخطاطيف وبقول ريتوس گويد
بچه خطسي رستول چون بگيرند در افزوني ماه وشكم وي را بشكافند دو پاره
سنگ يابند يكي يك رنگ ويكي برنگ الوان ودر پوست ايل يا پوست
گوساله بندند پيش از آنكه خاك بوي رسد وبر بازوي مصروع بندند وگردند
بفرمان خداي تعالي صرع از وي زايل گردد ومجربست حجر النور و
حجر الروشنايي هر دو مرقشيثا است وگفته شود وارشند نيز گويند حجر
اللازورد لاجورد است وگفته شود حجر المقناطيس بپارسي سنگ
آهن ربا گويند وچون بسوزانند مانند شادنه بود در عمل ومنفعت
وبهترين وي سياه بود كه بسرخي مايل بود وهيچ خلطي در وي نبود

وجذب آهن بقوت كند هر چند زيادت تر ربايد نيكوتر بود وجالينوس
گويد گرم وخشك بود بغايت اگر كسي را خبث الحديد در شكم مانده بود چون
با شراب بياشامند جذب آن بكند وبصحبت خود بيرون آورد ومسهل
كيموس غليظ بد بود ومقدار مستعمل از وي از نيم مثقال تا يك درم بود وگويند
چون در دست گيرند درد دستها وپايها وتشنج بابكي آنرا كزاز خوانند
ساكن كند واگر بر جراحتي كه از تيغ زهردار بود پاشند سودمند بود بغايت
وبحال صحت آورد ومقناطيس چون بوي سير بوي رسد سست شود
در ربودن آهن وبا رجوع در خون گوسفند يا بز اندازند تيز گردد حجر الاحمر
سنگيست بلون بسد گويند بوزن دانگي كشنده بود واز جمله سموم قتاله است
مانند بيش وگويند نوعي از الماس است حجر منسوب كلس است وگفته شود
حجر شجري بسد است وگفته شد حجر النسر حجر العقاب است وحجر
البسر نيز گويند وآن اكنكت است وگفته شد حجر الطور حجر اللوم است
وگفته شد حجر البهت حجر النمر است وگفته شد حجر القمر بزاق القمر و
زبد القمر خوانند وافروسالينن گويند يعني بزبد القمر ويوناني سالبنطس
خوانند وافروسالينن از بهر آن خوانند كه يافت در افزوني ماه باشند

در بلاد عرب وان سنکی سفید شفاف سبک بود

جون بسایند و بمصروع دهند نافع بود واکر آن در حلق بیاویزند که
بر نمی دید براورکرد واکر بر مصروع بندند شفا یابد وزنان بعوض تعویذ
با خود نکاه دارند **حجر جسبی** دیسقوریدوس کوید این سنک سبز
بود وصاحب منهاج کفته بزردی زند وجالینوس کوید مانند شب بود
جون بسایند مانند شیر ازوی بیرون آید وزنان بغایت نیکو منفعت
وی آنست که شبکوری وورم جشم ودرد آن وقرحهٔ آن زایل کند وناخنه
ونار یکی ببرد وجلای تمام بدهد ومولف کوید پارسی آن سنک

باسم خوانند **حجر الاسفنج** سنکیست که در میان اسفنج می باشد وحصا الاسفنج
کویند ودیسقوریدوس رازی کویند جون با شراب بیاشامند سنک مثانه بریزاند جالینوس

کوید سنک کرده بریزاند وقوت آن ندارد که از آن مثانه بریزاند **حجر
اناغاطیس** سنکیست که جون بسایند مانند خون بود بلون و بشیر

زنان جون در جشم جکانند ورم ان وبسیاری اب امدن را نافع بود

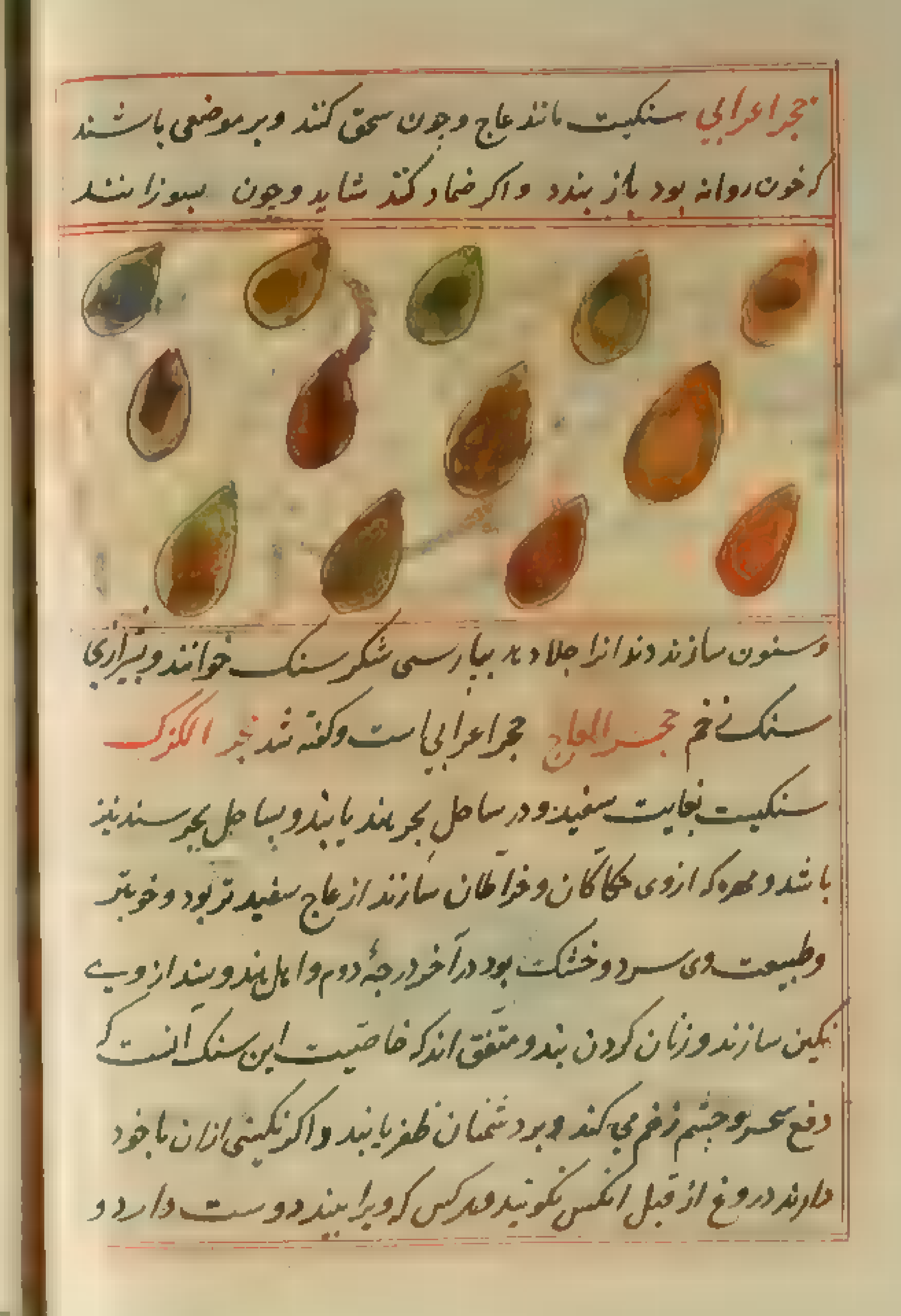

حجر اعرابی سنکیست مانند عاج و چون سحق کنند و بر موضعی باشند
که خون روانه بود باز بندد و اکر ضماد کند شاید و چون بسوزانند

وسنون سازند دندانرا جلا دهد بپارسی شکر سنک خوانند و بتازی
سنک نخم **حجر العاج** حجر اعرابیست و کفته شد **حجر الکرک**
سنکیست بغایت سفید و در ساحل بحر هند یابند و ساحل بحر سند نیز
باشد و مهره که ازوی حکاکان و خراطان سازند از عاج سفیدتر بود و خوبتر
و طبیعت وی سرد و خشک بود در آخر درجهٔ دوم و اهل هند و سند ازوی
نکین سازند و زنان کردن بندد و متفق اند که خاصیت این سنک آنست که
دفع سحر و چشم زخم می کند و بر دشمنان ظفر یابند و اکر نکینی ازان با خود
دارند دروغ از قبل آنکس نکویند و هر کس که وی را بیند دوست دارد و

پادشاهان

پادشاهان هند و سند ازوی ظرفها سازند و ازان اکل و شرب کنند و مدعی ایشان آنست که هر

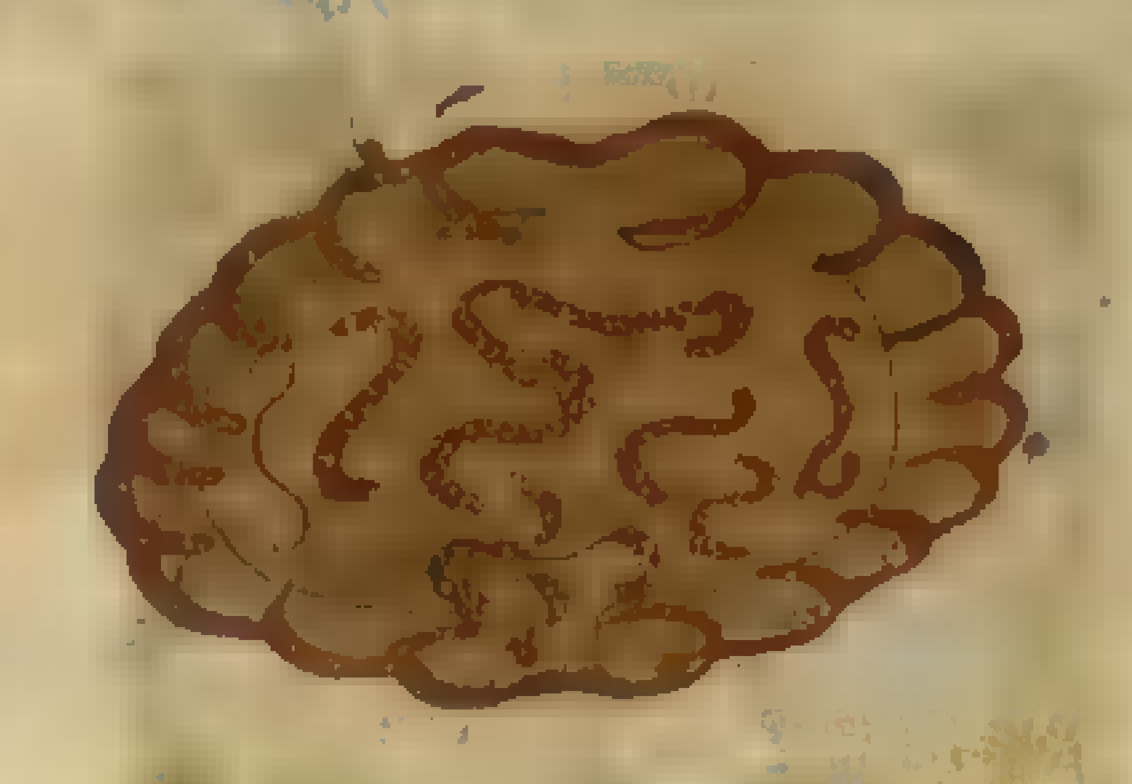

صحبتی که آن بود جنک و فتنه نشود و فرح و شادی زیاده بود و اهل هند و سند
مهرها ازان در موی کشند و کویند که موی دراز میکند و مهرهٔ وی مانند مروارید
بزرک براق بود و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود
خواه قدیم و خواه جدید ببرد و اکر سنون سازند دندانرا بغایت
سفید کرداند و جلائی تمام دهد **حجر اسیوس** اسیوس است و کفته شد
حجر القیشور حجر النشو کویند و قیشور نیز کویند و در قاف کفته شود انشاء الله
حجر الحوت مانند سنکی بود و در سر ماهی یابند مقام دماغ وی و سفید
و سخت بود چون بیاشامند سنک کرده بریزاند **حجر شغاف** [illegible]

و گفته شود حجر ماغنیطوس حجر مغناطیس خوانند و از وادی تمام ارند
و آن وادی را در قدیم مغناطیس خوانند و این زمان وادی جهنم گویند و چون بر آتش نهند بوی

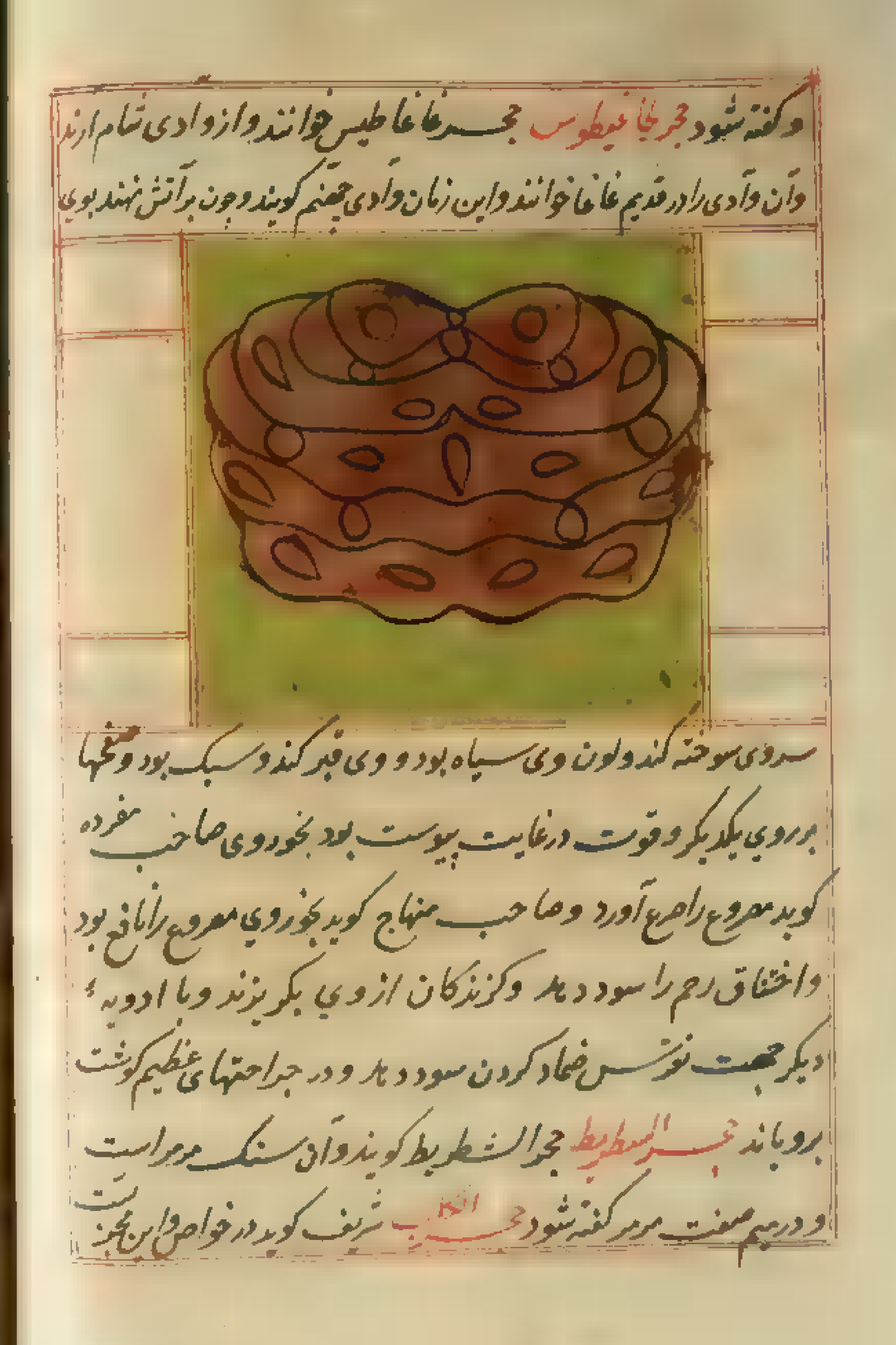

سردی سوخته کند و لون وی سیاه بود و وی قبض کند و سبک بود و منجمها
بر روی بلاد بکر و قوت در غایت پیوست بود بخور وی صاحب مفرده
گوید مصروع را صرع آورد و صاحب منهاج گوید بخور وی مصروع را نافع بود
و اختناق رحم را سود دهد و گزندگان از وی بگریزند و با ادویه
دیگر جهت نقرس ضماد کردن سود دهد و در جراحتهای عظیم گوشت
رویاند حجر السطریط حجر السطریط گویند و آن سنگ مرمر است
و در همه صفت مرمر گفته شود حجر الذهب شریف گوید در خواص این حجر است

وی از سنگ سخت که چون سنگ وی انداز ند بدین بگیرد و نکه دارد در دشمنی عملی عجب بکند
چون خواهد باسم آنکس هفت سنگ بر گیرد و یک یک بان سنگ می اندازد
بعد از آن دو سنگ از آن بر گیرد و در آب اندازد و از آن آب بخورد آنکس
دهد در دشمنی چیزی عجب مشاهد کند و گویند اگر در برج کبوتر اندازند
مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند جماعتی که آن بیاشامند جنگ و غوغا
و بدمستی در میان ایشان پیدا شود حجر الروشنائی حجر النور ست
و گفته شد حجر البرام بپارسی سنگ بری خوانند و هر تیشه که بران
سنگ آب دهند چون بر سنگ زنند قطعا آواز نکند و در سنگ مانند
گل فرو رود و اگر آن سنگ سحق کنند و سنون سازند دندان را نافع

سفید گرداند حجر جری سنگیست که در مصر بسیار باشد و مانند
خزف بود زود از هم بشکافد و صفحها بر یکدیگر بود

و بجای قیشور مستعمل کنند در بردن موی و چون دو درم
از وی حل کنند و با شراب بیاشامند قطع خون حیض بکند
چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و بر بثرهای
بلغمی ساکن گرداند و ریشها بصلاح آورد و بغایت
غایت خشک بود حجر الافروج و حجر افروی گویند و آن
از بلاد روم خیزد و سبک بود و بر روی آب بایستد
و مجفف بود و قبضی در وی باشد چون حک کنند و بیاشامند گزندگی

عقرب را نافع بود حجر الاساکفه سنگیست که کفشگران افزار دندان تیز کنند
نافع بود جهت ورم لهاة و ریش آن بغایت و لهاة بپارسی ملازه خوانند
حجر المن درهیم گفته شود حجل قبج است بپارسی کبک گویند
و در قاف گفته شود حدق بادنجان است و گفته شد حدید بپارسی
آهن گویند و آن سه نوعست شابورقان و نرم آهن و فولاد مصنوع
و بولاد معدنی بود و مصنوع بود و بولاد طبیعی معدنی شابورقان است
و سابرقان نیز گویند و آن بولاد نر است و بولاد مصنوع از نرم آهن
گیرند و زنجار آنرا زعفران الحدید خوانند قابض بود و اکال و منفعت آن

در باب زا گفته شود و خبث الحدید ضعیفتر از نجاران بود و صعب
خبث الحدید در خاکفته شود و صفت توبال آن در باب تا گفته شد
وآهن سرخ کرده اگر در آب اندازند یا شراب و بیاشامند شکم ببندد و
ریش روده و ورم سپرز و بیضه و استرخاء معده و سلس البول و درد معده را
نافع بود و باه را قوت دهد خاصه آبی که آهنگران آهن تافته در وی
می اندازند وانرا دوص خوانند و ماء الحدید گویند و بگزندگی سگ دیوانه
بغایت مفید بود وقتی که نداند و براده آهن چوب شرابی که زهر باشند
اندازند جمیع زهرها بخود کشد و آن شراب چون بخورند زیان ندارد
و براده آهن چون بخورند در شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد
و مداوای آن بشیر تازه و با بعضی ادویه مسهله قوی کند بعد از آن مسکه و
روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالند
و مقدار یکدرم مغناطیس بخورند و امراق دسمه و روغن گاو و در خواص
آورده اند که براده آهن بر کسی بندند که در خواب دندان خاید دیگر نخاید
حدج حنظل نارسیده بود که هنوز سبز باشد حداه مرغیست که
بشیرازی گورگور گویند گوشت وی نباید خورد که عفونت در بدن

بیدا کند

بیدا کند و چون وی چون با اندکی مشک و گلاب خلط کنند و بناشتا

بیاشامند ربو و ضیق النفس را نافع بود و چون بر پای وی بسوزانند
دبی سر و خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را نافع بود و زهره وی
در سایه خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند بآب حل کنند و کسی را
که حیوانی موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیگر گزندگان اگر
زخم از طرف راست بود سه میل از آن در چشم چپ کشند و اگر از طرف
چپ بود در چشم راست کشند بغایت نافع بود و از مردن خلاص یابد
بویان خدا حریل ابن سمحون گوید دو نوع است سرخ و سفید

نوع سفید حرمل عربی خوانند و بیونانی مولی و بپارسی صندل و آنچه
و ورق آن مانند ورق بید بود کوچکتر و گل وی مانند گل یاسمین
سفید بود مطلق و خوشبوی باشد و بسریانی بسباشا خوانند و نوع

سرخ حرمل عامی گویند بپارسی سپند گویند و بشیرازی بیوید و بهراة
اسفند نیز گویند و آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت حرمل
گرم و خشک است در سیوم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل
طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره مرغ و زهره کبک و زعفران
و آب رازیانه تر در چشم کشند قوت باصره بدهد و اگر بخورند حرمل

با ادویه

با ادویه قابلات دو درم الفرح بیرون آورده قولنج را نافع بود
و عرق النسا و وجع ورک چون نطول کنند بآب آن سودمند بود و سینه
و شش از بلغم لزج پاک کند و باد که در روده بود تحلیل دهد و نافع بود جهت
سردی دماغ و بدن لیکن سدر و صداع آورد و مغثی بود و مضر و مصلح وی
صاحب منهاج گوید بعد از آن رب و فواکه ترش خورند و صاحب تقویم گوید
مصلح وی قرفه و دارچینی بود و جالینوس گوید نافع بود جهت فالج و لقوه
و تشنج سرد و علا کرده و مثانه و مسهل حار سودا و بلغم لزج بود و حیض و بول
براند و نقیع وی سودا را نیک بود و تحلیل کند و چون سوداوی جافی کند
و طبیعت نرم دارد و حبیش گوید منقی وی مانند منقی خمر بود و مجهول
گوید کهنه گوز اصافی کند و محرک جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض
براند بقوت و ابن وافد گوید سودمند بود جهت عاشقان بسکر
دارد و گویند اگر دوازده شب سائی هر شب یک مثقال نیم سفوف
سازند تا سوده عرق النسا را نافع بود و مجرب است و دیسقوریدوس
گوید دو درم با بهاء و رانها و عرق النسا و نقرس و فالج را عظیم نافع بود و بدل
آن بوزن آن قردمانا یا تخم سداب بود اما حرمل عربی سفید که آنرا بیونانی

موی خوانند بیخ وی ماند بلبوس بود چون سحق کنند و با روغن
ار سازند و زحمه سازند و زن بخود برگیرد افواه رحم بگشاید **حرشف**
علوب خوانند بپارسی کنگر گویند و آن انواع است و طبیعت وی معتدل
در حرارت و تر بود تا درجه دوم و شیخ گوید گرم و تر بود در اول و
گویند تر است و گویند گرم است و خشک است در دوم چون بر داء
الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر بوم روغنی سازند که آب کنگ

بخورند دهند و بر ... که بر روی پیدا شود بمالند زایل کند و هم ورم بها
صلب چون بدان طلا کنند زود تحلیل دهد و بول براند و در شش [illegible] سود

دهد و بلغم بیرون آورد و اگر سر با آب کنگر بشویند شپش را بکشد و خارش
سر زایل کند و چون بخورند در بهار را تحلیل دهد و چون بر سوختگی آتش
ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد
در رازی گوید باه را زیاده کند و گرده و مثانه را تسخین کند و گند بغل را زایل کند
و با ادرار بول ان گند زایل کند و بیرون آورد بخاصیتی که در وی است و مصلح
وی آنست که در بخش بجوا کنند و توابل و ابازیر لطیف بروی ریزند و صاحب
منهاج گوید مغثی بود خاصه کوهی و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ
و مصلح وی روغن بود و صاحب تقویم گوید مغثی بود و مصدع و مصلح وی
مصطکی بود یا سلیخه **حراشا** خردل بری است و گفته شود **حرحر**
استان است و گفته شد **حریر** ابریشم است و گفته شد در الف **حرز**
الشیاطین اطریلال است و گفته شد **حرف** حب الرشاد را گویند
و بسریانی تعلیانا و بعربی ثفاء و بپارسی تخم سپندو و تره تیزک و
شب غیزک نیز گویند و بیونانی قرادمومن و حرف البیض اسفید
اسفند خوانند و حرف دو نوع است یک نوع ورق آن با سفاناج
ماند و یک نوع برگ خرد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود و تخم

یک نوع سرخ رنگ بود از آن سفید را اسفند سفید و خردل سفید
و حرف سفید گویند و حرارت وی کمتر از حرارت سرخ بود و بهترین
وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در اول درجه چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه
دارد خوردن و طلا کردن با آب آن بهر سعفه و ورم بلغمی و دملها
و عرق النسا خوردن و ضماد کردن و جهت ربو و غلیظی سپرز خوردن
و با عسل طلا کردن و رشی که آنرا شهدیه گویند و استرخاء جمیع اعضا نافع بود
خوردن وی و چون بر گزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود و بچه بکشد

و بیندازد بقوت البته اشامیدن و بخور کردن و چون دود کنند
گزندگان بگریزند و جرب ریش شود و قوبا با آب و نمک مالیدن
نافع بود و چون پنج درم سحق کنند و با آب گرم بیاشامند طبیعت
براند قولنج بگشاید و حب القرع بیرون آورد و بادی که در روده بود بشکند
و بریان کرده شکم ببندد و تر خوردن نافع بود خاصه سحق ناکرده و سردی کرده را
نافع بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کند
و سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید مالند سود دهد
و چون با عسل بیامیزند و لعوق کنند سرفه که از خلطی غلیظ بود سود دهد و همچنین
درد پهلو که ماده آن از خلطی غلیظ بود سود دهد و چون سحق کنند و با عسل بر نمش
طلا کنند یا با صابون نمش را زایل کند و بثور را بحال اول آورد و چون بر گزندگی
عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق آن چون خشک کنند بقوت تمام بود و چون
تر بود از قوت تمام کمتر بود بسبب رطوبتی مائی که در ویست و وی معده را
بد بود و سینه را مضر بود و بچه بیندازد و مصلح وی نبات نیکو بود و جلاب
و بدل وی خردل و تخم ترتیزک بود یا تخم جرجیر و خردل [illegible] مانند سوسمارات
و طبیخ آن نزدیکست بطبع و در لغت یونانی آنرا سالامندرا خوانند و آن جانور

فناله بود خوردن آن و بهارس کوید در خواص دل خوردن خون در خرقه سیاه
بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته شفا یابد و جالینوس کوید چون وی را
در چشم کشند روشنی بیفزاید و دیسقوریدوس کوید سرکین حردون
و عصاره چون زنان بر روی مالند بشره را بغایت نیکو و صافی کند و مانند صیقلی
و بهترین سرکین وی سفید و سبک بود مانند نشاسته و بیشتر از عادت ازرکین با زنک خوانند

خامالاون خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب پرست و کرباسو نیز کویند
خوردن وی چون طلا کنند بر موی که در چشم باشد بعد از آنکه برکنده باشند نگذارد که
بروید و کوشت وی سم قاتل بود مانند ورد و بیضه وی سم قاتل بود که در حال

بکند

بکند و علت بد بد ورد ابد نبود و معالجه کسی که کوشت وی خورده بود مانند
معالجه کسی کنند که دراریح خورده باشد و دهقنت در اریح کفته شود اما کسی که بیضه وی
خورده باشد باید که در حال سرکین باد در شراب بدهند و قی پاک کند و بعد از روغن
کاو بمالند و سر وی بنمک نکمد کنند و انجیر خشک و مسکه و خطا با روی بر مند

درب طلع است و کفته شود حرف افقان هیج الغار است در بشتار کوید
وان سنک است و کفته شود حرف الالف سبستوون است و قرداسنی نیز خوانند
از بهر آنکه طعم قرداموس بود و آن حرف است و آن نباتیست که در آب روید
مانند قرة العین چون تر بود کرم و خشک بود در دوم و چون خشک شود کرم و خشک

... [illegible] ... وعلم ... بول براند و ... [illegible] ضماد
کنند و ... [illegible] ... زایل شود

حرحوان حرحل خوانند وان نخی است که بال ندارد و سبز
بود چون بگیرند و ناپخته نمکسود کنند و خشک کرده بشراب باشامند

گزندگی

گزندگی عقرب را بغایت نافع بود و باید که کهن بود **حزا**
و خراد نیز خوانند وان روفراست و دنبار و به و حلبة بز گویند وان
دو نوعست بری و بستانی ازان بری مولف کرنوی آن سذاب بر عاست
بستانی ازان ... خر گویند طبیعت آن گرم و خشکست مسخن معده

بود و طعام هضم کند و بادها غلیظ بشکند و طبیعی مزاج را نافع بود و گزندگی
جانوران را سودمند بود خاصه عقرب و بول براند و تخم وی مشهور بود و
بستانی ازان میرک کازرونی خوانند و در ازکنه شود اما جراد در چشم آورد
و قاطع منی بود و تشنگی آورد و مضر بود بسر و مصلح وی بادرنجبویه بود و بدل وی

سذاب حزاه بستانی ورق آن مانند ورق کرفس و حزر و لکون از آن
جنس چیزی ماند و طعم آن نزدیک بطعم رازیانه بود و تخم وی سبز رنگ بود
و خوشبوی و خوش طعم نزدیک بتخم کزر بود بشکل و برجا نه بچسفند بشیرازی
آن را مودوسنک خوانند باد را بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی از حرارت کمتر بود
و غذا هضم کند و بخار زایل کند و سده جگر و سپرز بگشاید و مسخن کرده بود
و مجاری بول پاک کند و زکام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و رطوبت آن
پاک کند و جهت بواسیر هیچ ادویه و دوائی از آن بهتر نبود [illegible] و ضماد کردن
و اگر ادمان الکل آن کند از بواسیر ایمن باشد حز نبل بخبث که از طرف

نام

شام و بیت المقدس می آورند و [illegible] بود چنانچه [illegible] بود
و دانکی از وی نافع بود جهت گزندگی [illegible] و مار از یک درم تا یک مثقال [illegible]

زرالصمغ العسل یا بشراب بغایت نافع بود و [illegible] سود درهم
زهر الحجارات بپارسی گل سنگ گویند و آن چیزیست [illegible] که بر روی سنگ پیدا شود و خزان
از بهران می گویند

کرحمت خراز کرد ان قوبا العنصل بلبکند طبیعت آن سرد و خشک است بر ورمهای
گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موضعی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و بر قوبا ضماد
کردن بغایت نافع بود و ورم زبان و یرقان را سودمند بود شکاعی شکو هیج و شکاع
گویند بشیرازی خار سوهوک گویند بپارسی خار خسک و باصفهانی هر واو در منوب

حمص الامیر نوعی بود و بستانی بود بهترین وی بستانی بود سبز تازه و طبیعت
وی سرد است باعتدال و خشک است در اول و گویند گرم است در اول و گویند معتدل است
در گرمی و سردی و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم منضج و ملین بود و بر ورمهای
گرم ضماد کردن نافع بود و در بن بر دندان و عفونت آن زایل کند چون با عسل خلط
کنند و عصاره وی درد اورامهای چشم سودمند بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج را

نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و در دوم
و خشک بری جهت گزندگی افعی چون بیاشامند و ضماد کنند بغایت نافع بود
و چون با شراب بیاشامند جهت دفع ادویه قتاله نافع بود و طبیخ وی جایی که
براغیث بود بیفشانند بکشد و گویند مضر بود بسر و مصلح وی روغن بادام بود و بادروج
کنجد تازه شیبة الزجاج بپارسی کتان آبگینه خوانند و رازی گوید
قابض بود مع رطوبت مسکن اورام بلغمی بود و عصاره

آن بواسیر را زایل کند و سرفه کهن و عصاره آن با اسفیداج بر حمره و نمله طلا کردن
نافع بود و بر سوختگی آتش عین سنبل و غیره بعصاره آن کردن ورم و بورم را نافع بود

ودر موم روغن کردن جهت نوشتن نافع بود وبسیار وی مجروح منواجرا
صداع آورد ومصلح وی نبات وخشخاش بود حشیش البرص اطریلال است
وگفته شد حشیشة الطحال وحشیشة دود نیز گویند وان اسقولوقندریون است
وگفته شد حشیش الغافق غافث است وگفته شود حشیش بزرقطونا
بپارسی ورق نیکو گویند ودر قوت نزدیک بکشنیز تر بود وبهترین وی تازه
تر بود وطبیعت وی سرد وتر بود حرارت بنشاند وبر ورمهاء گرم
طلا کردن سود دهد وعصارهٔ تر وی جهت نفث دم نافع بود حشیشة
خراسانی وحسریون است وگفته شود حشیفل شقاقل است واسقاقل
نیز گویند وگفته شد حصاء الاسفنج حجر الاسفنج است وگفته شد حصرم
بپارسی غوره گویند وبلفظی دیگر لحب وکم خوانند وطبیعت وی خشکست
در سیوم حنین گوید سرد است در اول وخشکست در سیوم جهت دفع
صفرا وتجابت نافع بود وحرارت بشکند ومعده وجگررا نافع بود اما مولد
ریاح ونفخ بود وشکم ببندد ومصلح آن گلنگبین بود وصاحب تقویم گوید
مضر بود بالات [illegible] ومصلح آن انیسون وعسل بود وبدل آن ریباس یا حماض
ابیع بود حضض ورس است وگفته شود حضض بشیرازی هلل گویند

وان انواعست یکی وهندی ومشهدی بهترین ان جهت درمها یکی بود ودر جهت موی باندها ولوکی

هست که دشیران ازوزن روباه زهرک می سازند وروستاییان شیراز ان را
هلل مشلک خوانند وان مستعمل ایشان است [illegible] مولف گوید حنین گوید که
حضض یکی از برگ غیلان می سازند وطبیعت حضض یکی معتدلست در گرمی
وسردی وخشک بود در دوم وگویند [illegible] در اول ودر بند تحلیل
وقبض کمتر از مکی بود وصاحب مفرده گوید که هندی اقوی بود در همه حالات

و حصص هندی عصاره فیلزهرج است و یکی عصارهٔ نباتیست یکی وگویند
مصنوع است نافع بود جهت مجموع زخمها دم چه از معده و چه خون که از زنان آید
بغیر فایده و مجموع ورمها خبیثه و کلف و ریشها دهن و دُبر و گوش را نافع بود و در چشم
کشیدن روشنی بیفزاید و تاریکی زایل کند و شقاق مقعد و سحج را بغایت مفید بود
مالیدن و خوردن و حقنه کردن اسهال کهن و ریش روده را نافع بود و چون
بدان غرغره کنند خناق را زایل کند و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبات
از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون با آب بیاشامند سودمند بود
و این مولف گوید حصص هندی عصارهٔ نباتیست که آنرا هستور خوانند
جهت گزندگی سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن بغایت سودمند بود
و یرقان سیاه و درد سپرز ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن
بوزن آن فیلزهرج است با فوفل و صندل مساوی و صاحب
تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح آن حاما و مصطکی بود و مقدار
شربتی نیم درم بود جفاءٌ بردی است و گفته شد حلبه
فریقه خوانند بپارسی شنبلید گویند و طبیعت آن گرمست
در آخر درجه اول و خشکست در اول و گویند در دوم گرمست و

خشکست در اول و از رطوبتی فضل خالی نبود و گویند گرم و خشک بود در دوم
منضج و ملین بود و آردوی ورمهای بلغمی صلب اندرونی و بیرونی تحلیل دهد
و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه و ربو و عسر النفس را سود دهد و
باه را زیاده کند و بادها شکند و بلغم لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر

را سود دهد و آردوی با نطرون و [illegible] بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر پیش
از طعام با مری بخورند شکم نرم کند و چون با عسل بیاشامند شکم براند و خلطهای
بد که در روده بود و چون پخته بود عدس دهد و آواز صافی کند و چون سر بدان
بشویند خراز زایل کند و لعاب وی با روغن گل سعاف سر را نافع بود و خشکی

اتش واردوی و دملها را نرم کند در طلا کردن با ادویه بجهت کلف
بغایت سود دهد و چون طبیخ آن بیاشامند حیض براند و خشیشه ی چون
بخورند درد پشت و جگر و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم که از سردی
بود سودمند بود و صاحب تقویم گوید محلل قوی اثنین بود و مصلح آن
روغن قسط تلخ بود حلزون نوعی از صدف است و در صنعت ودع و شیخ و مدشه
گفته شود انواع آن حلزون جمع مجروت است مجروث را اغدان خوانند ورافه گویند و بیت

را بپارسی انگرد خوانند و بهندی ... بتیرازی انگشت کنده وان دو نو
منتن و طیب و منتن مسخن تر بود و بهتر و طبیعت آن گرمست در اول

درجهٔ چهارم و خشکست در دوم و بهترین آن سرخ رنگ صافی بود و چون بگدازانند
لون آن بسفیدی زند و آنچه مغشوش بود سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند
و آنچه بوی تیزی کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند
روشنایی بیفزاید و از ابتداء نزول آب کشیدن ایمن باشند از نزول آب
و تب ربع را بغایت مفید بود و بادها بشکند و چون بسته که در اندرون بود
تحلیل دهد و بر داء الثعلب با سرکه طلا کنند نافع بود و ثآلیل مسماری و غددها
چون با موم و روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه بر قوبا طلا کردن
بغایت نافع بود و چون با آب بگدازند و بیاشامند حلق را صافی کند و با انجیر
خشک بر قازا نافع بود و مقوی باه بود و چون با سرکه غرغره کنند علق
از حلق بیرون آورد و بر گزیدگی سگ دیوانه نهادن یا با شیر یا با حنطانا اشامیدن
بغایت سود دهد و چون با زیت بگدازند و بر گزیدگی عقرب و رتیلا مالند
سود دهد و اگر با شراب و فلفل و سذاب بیاشامند گزاز را نافع بود و چون
با سکنجبین بیاشامند شیر که در اندرون بسته بود بگدازاند و صرع را
بغایت مفید بود و دفع زهرها حیوانات بکند و دفع زخم تیر و تیغ
زهردار بکند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد

واگر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد واگر با روغن زنبق
در شیشه کند و چند روز بگذارند بعد از آن در قضیب مالند زن و مرد لذتی
عجب یابند واگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و بریزاند واگر نیم درم
از وی با آب لسان الحمل حل کند و با ادویه که ممسک طبیعت بود بیاشامند
فعل وی قوی تر بود و قطع اسهال که از رطوبت بود و خلطهای لزج بکند
واگر نیم درم از وی و نیم درم سکنجبین بیاشامند و بدان ادمان کند فالج
وخدر را نافع بود و درد مفاصل سرد و بواسیر و مغص را نافع بود وحب
القرع را بکشد ومضر بود بجگر و معده واسحق گوید مصلح آن انیسون است
وصاحب تقویم گوید مصلح آن جوز بوا بود یا قرفه وبدل آن محروث بود
بعد از آنکه با آب بجوشانند چند جوش وصافی کنند بوزن آن بود حلیفه
زوفا است وخزا نیز گویند وگفته شد حلبلاب لبلاب است وگویند
لاغیه وصفت هردو گفته شود حلم قراد است و بیشتر ازین گفته گویند
وگفته شود در قاف حلبمو هم حماض بری است و در صفت حماض
گفته شود بعد ازین حلاق الشعر نوره است وگفته شود حلحل و حلاحل
بلیوس است وگفته شود حلیب سورنجان هندی است وطبیعت آن

گرم

گرم وخشک است در دوم و گویند در سیوم نافع بود جهت نقرس و درد مفاصل
و درد زانوها و وراکها و مسهل بلغم و خلطهای غلیظ بود و حب القرع و کرمها بکشد

اما سبز زرا غلیظ کند ومصلح آن

کاشتی و کندا بود حماما اماموت و اموس گویند بیشتر از سه ماهو

کویند و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم و کویند در سیوم و آن دو نوع است
یک نوع مشهورست که بشیرازی ماملو خوانند و نوعی دیکر مانند بر باد شاخان
چوب وی زردی بود که بسرخی مایل بود و برک آن سبز بود و خرد و کل وی زرد بود
و کوچک و بنا[illegible] وی مقدار و یک حبه بود و بهترین آن زیبی رنک بود
ادمی خو بلوی منفتح ورمهای کرم بود و چون بر پیشانی ضماد کنند درد سر
زایل کند و چون ماما ذریوج بر کزندکی عقرب ضماد کنند سودمند بود و دو درم
جو و رجه از وی بخود بر کیرند و در طبیخ آن نشینند سود دهد و نقرس را
نافع بود و کسی که کرده یا جکر وی معلول بود چون طبیخ آن بیاشامند نافع بود
و سدهٔ جکر بکشاید و بول براند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود لیکن مصدع
بود و منوم و مسکر و از جمله مسکرات بود و صاحب تقویم کوید مصلح آن صندل
و کلاب بود و اسحق کوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس بود و سادوق کوید
بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج یا بوزن آن چوب قرنفل
و کویند بدل آن بوزن آن وج و بوزن آن زیره سبز حمر تمر هندی است
و کفته شد حماض الاترج در صفت اترج کفته شد حماض بری بود
و بستانی بود و بری را سلق بری خوانند و این بیشتر [illegible] بود اما [illegible] حال

زیره

زیره و زمین سخت بود و انرا بیونانی لوطاق اغربون کویند و بشیرازی
بیخ آنرا حلبو خوانند و در نقرس و درد مفاصل طلا کردن بغایت نافع بود
و سرفهٔ صفراوی را سودمند بود و بستانی را بشیرازی ترشینک
خوانند مانند کاسنی بود و ورق آن و در وی حموضی بود و رطوبت

فضلی اترج و بهترین بستانی بود تر نرم و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم
و تخم آن سرد بود در اول و در وی قبضی تمام بود و در باب الف یاد صفت
برو کفته شد و اکر تخم وی بیش از کزندکی عقرب بیاشامند و عقرب بکزد
هیچ زحمتی بوی نرسد و ورق آن چون بپزند شکم براند و چون بپزند و بازیت

بریان کند و کشنیز خشک و اندکی زیره و آب انار دانه بروی ریزند
شکم ببندد و غیر بریان کرده سحج که از روده و مره صفرا بود نافع بود و تشنگی
بنشاند و قطع قی بکند و غثیان صفراوی ساکن گرداند و خمار دفع کند و ارد وی
گل خوردن سود دارد و بگزندگی عقرب نافع بود و چون با شراب بپزند و
بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون با شراب بپزند و بر خنازیر
ضماد کنند و ورمها که در بن گوش بود سود دهد و اگر با سرکه بپزند و بر بهق
ضماد کنند بغایت نافع بود و چون بر جرب مالند صحت یابد و اگر بیخ وی
در گردن بندند خنازیر دفع کند و چون سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع سیلان
رطوبت کهن از رحم بکند و اگر با شراب بپزند و بیاشامند یرقان زایل کند
و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند و اگر یک مثقال بیخ وی بکوبند و با رب
سیب بسرشند و بلیسند سحج و اسهال دموی را بغایت مفید بود
حماض الماء در آب روید و ورق آن بدرازی انگشت بود و نزدیک
بورق کاشنی و ساق وی کوچک بود و بر سر وی تخمی سیاه
رنگ بود که بسرخی زند و طعم وی مانند طعم حماض
بود شکم براند چون بپخته بخورند و تخم وی چون

سحق کنند و با شراب بیاشامند غم ببرد و غشی را که خوش دارد و وحشت
زایل کند و خفقان گرم را بغایت سود دهد و غثیان دفع کند و معده مسترخی
بصلاح آورد و چون بپزند و بر اعضا مالند خارش زایل کند و تخم آن و ورق
آن چون بخایند درد دندان ساکن کند و بن دندان محکم دارد و اگر ادمان
اکل آن کنند یرقان زایل کند حماض الارنب اکشوث است و گفته شد حماض
البقر حماض بری است و گفته شد حماض نخوی حماض بستانی است
و گفته شد حمرا الارض امعاء الارض گویند و آن خراطین است و گفته شود

حمص الامیر خشک است وگفته شد **حمص** بپارسی نخود گویند سپید
وسرخ وسیاه وکرسنی بود وابری وبستانی بود وبری گرمتر بود
واندکی تلخی زند وبستانی غذا نیکو دهد وسیاه بقوت تر بود در افعال
وبهترین آن سفید بزرگ بود وطبیعت آن گرم وتر بود در اول وگویند خشک است
در اول طبیعت نرم دارد وبول براند ومنی بیفزاید وباه را برانگیزد وحیض براند
ومنفتح بود ولون را صافی گرداند ودرد پشت را سود دهد وعس ببرد وورمهاء
گرم را سود دهد وروغن آن قوبا را زایل کند واز دان ریشها بلید وسرطان
وخارش بدن را نافع بود ونقیع وی درد دندان وورم بن دندان را سودمند بود
وآواز صافی کند وغذاء ستش بد بد زیادت از همه چیز چون ازار دوی
وشیر حسابی سازند وطبیخ نخود سیاه سنگ گرده بریزاند وادرار بول
از همه نخودها زیاده کند وفالج ومرضهای سرد ودرد مفاصل که از رطوبت
بود وباه را زیاده کند تا حدی که چهارپایان مثل گاو واستر واسب نیز چون
نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باه ایشان زیادت شود و
سده کرده بکشاید وچون بسرکه خوبسانند یکشب وبامداد بناشتا بخورند
وصبر کنند تا نیم روز گرم بکشد واگر در آب خوبسانند وهمچنان خام بخورند

وآب

وآب آن بیاشامند ما سا [illegible] تمام آورد وقضیب را قوت دهد
ودر نخود سه خاصیت موجودست که بجامعت کردن محتاج به این سه خصلت
بود اول آنک طبعش [illegible] طبع منی بود دوم آنک کثیر الغذا بود سیوم آنک
مولد ریاح ونفخ بود وهر دوائی ودارویی که جهت بقوت باه خورند
باید که این سه خصلت داشته باشند وآن نخود است وبیده تخم مرغ
نیمبرشت اما نخود کسی که قرحه مثانه وگرده داشته باشند بغایت مضر بود
ونخود سیاه بچه بیندازد واولی آن بود که میان دو طعام خورند ومضرت
وی کم شود بخشخاش وجرم نخود ثقیل بود بمعده ومصلح وی چون
کل بود **حمیرا** ابو خلسا گویند وآن سحار است ودرحل الحمامه
نیز گویند وگفته شد در الف **حمحم** بلغت اهل شام لسان
الثور است از قول صاحب [illegible] وصاحب منهاج گوید حمحم [illegible] است که
ان نبات جدا است وصفت هردو گفته شود **حمض** حرص
خوانند وآن اشنان است وگفته شود **حماط** نوعی از جمیز است
وگفته شد در جیم **حماحم** صاحب منهاج وصاحب تقویم گویند بستان افروز است
وصاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که جین بستانی است ودر شام حبین نبطی گویند

و نبات وی بغایت سبز بود و گل وی سفید و تخم وی مانند تخم جنین و
طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم اصحاب بلغمی را نیکو بود و سده دماغ
بگشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود و مسیح گوید گرم و تر بود و خشک
از شاهسفرم و عنبر او گوید مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده با روغن
گل و آب سرد جهت اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج و صاحب
تقویم گویند سرد و خشک بود در اول حرارت معده و جگر ساکن کند
چون طبیخ وی بیاشامند یا با جلاب یا با سکنجبین و معده و جگر از اخلاط بد

پاک گرداند و بسیار وی مثانه را بد بود و مصلح وی کندر و حماما بود **حمام**
بپارسی کبوتر گویند طبیعت وی جالینوس گوید گرم است و رطوبت
بسیار و گوشت وی گرده را نیکو بود و منی بیفزاید و جنون و فالج و لقوه
و خدر و استرخا بدرا نافع بود و شریف گوید چون زنده همچنان بر ناف وی

مجموع بکشند و پاک کنند و بر موضع گزندگی عقرب نهند بغایت نافع بود
و سرگین وی همچنان با پر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند با نمک و شنکار
ببرد و در خواص آورده اند که در هر خانه که کبوتر بود از خدر و فالج
و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت در وی هست
و دیسقوریدوس گوید خون ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود

و در چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل کند و خون حمام خاصه قطع
رعاف که از جهت دماغ بود بکند و بیضهٔ وی بغایت گرم بود و کبوتر
از کبوتر بچه سبکتر بود و اولی آن بود که با آب غوره و گشنیز با سرکه بپزند
و چون بخورند بعد از آن مغز خیار از پی آن بخورند یا تخم خیارین **حمار اهلی**
صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب تقویم گوید

از قول اسحق که گرم و تر بود خاکستر گوشت و جگر وی چون باز
بر شقاقی که از سرما بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر
نهند سود دارد و جذام را نافع بود وگوشت وی وجگر چون بپزند

و در طبیخ آن نشیند گرازی که از خشک بود بغایت سود دارد و جگر وی بریان
کرده بناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سودمند بود و
در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند که ترسد دیگر
نترسد و گویند جرک گوش وی چون بخورد کودکی دهند که گرید دیگر نگرید و در
خواص آورده اند که کسی را که عقرب گزنده باشد و از گونه بر خر نشیند و
باواز بلند در گوش خر گوید که عقرب مرا بگزید درد از وی زایل گردد
و خر را درد کند و اگر پوست پیشانی وی بارهٔ صرع با خود نگاه دارد تا یکسال
تمام و چون سال نو شود پارهٔ پوست پیشانی نو دیگر با خود نگاه دارد تا سال
دیگر صرع از وی زایل شود البته و در خواص ابن زهر آورده است که چون خر صرد سکر را
غلیم با خوش می آید **حمار وحشی** بپارسی خرگور گویند عبدالملک بن زهر
گوید نظر در چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند
و این از خواص است و جالینوس گوید گوشت وی چون فربه و جوان بود
نزدیک بگوشت ایل بود و بغایت غلیظ بود پیه وی چون بر کلف طلا کنند
سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که
از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود زهرهٔ وی جهت داء الثعلب و داء الفیل

سودمند بود و گوشت وی چون بپزند تا ب [illegible] اصل و در تحلیل
ومرق آن بیاشامند و گوشت جرب آن [illegible] در مفاصل

و باد [illegible] غلیظ سودمند بود و گوشت وی بسیار خوردن نمود در
وبطی خروج ثقل پیدا کند اولی آن بود که ازلی ان جوارسان مسهل چون شهد
باران و تمری و امثال آن خورند حنظل علقم خوانند و تخم و بپارسی گویند
وبعربی کبست و بتازی کرمست و به کرمانی خرزهره و بلفظی دیگر خربزه
روباه گویند نر و ماده بود ماده سفید و سست و زود شکن باشد

چنانکه سفیدتر نیکوتر و پوست وی باید که زردی بود که بسفیدی مایل بود و آنچه
بکبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش نبود آن کشنده بود
و آن بزرگی دو حنظل بود و بهترین وی ماده سفید ملسی بود که
وصف کرده شد و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشک

در دوم و بوحنا گوید گرم و خشکست در دوم و کندی گوید سرد و تر بود
و وی محلل و مقطع بود درد مفاصل و اعصاب و عرق النسا و نقرس سرد را
بغایت نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک کند شحم وی مسهل بلغم غلیظ
بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مره اصفر ناسود بود و قولنج ریحی بگشاید

و ورق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را سودمند
بود خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند اسون و افتیمون و نمک هندی و صبر سقوطری
و امثال هوا و حنظل اگر در طبیخ حقنه کنند همچنان درست از دو درم تا چهار درم
شاید قولنج را بگشاید و مره سودا خام بیرون آورد و تخم آن شربتی نیم درم بود
با عسل و با ادویه دانگ نیم و باید که بغایت سحق نکنند و اصلاح وی بکتیرا کنند و بیخ وی
سودمند بود گزندگی افعی و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت کنند اعرابی که
عقرب جرار موضع وی بگیرند و دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت
و در حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد سود دهد و بخور کردن بواسیر را
نافع بود و چون بخود برگیرند بچه بکشد و اسحق بن عمران گوید چون بگیرند
حنظلی و سر آن برگیرند و تخم آن بیندازند و از روغن زنبق پر کنند و سوراخ آن
محکم بگیرند و بر موی مالند سیاه گرداند و رها نکند که زود سفید گردد و مسیح
و مسیحی گوید اصل وی چون بجوشانند جهت استسقا بغایت نافع بود و گزندگی
افعی و حنظل باید که در گرما گرم و در سرما سرد استعمال نکنند که اسهال دموی آورد
و مضر بود بمعده و مصلح آن کتیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب الخروع بود و گویند
بوزن آن حرمل و چهار دانگ وزن آن قناء الحمار و گویند بوزن آن حرمل و چهار دانگ

وزن

وزن آن فند **حنا** بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال خرد کرده
باشند و طبیعت آن گرمست باعتدال و گویند معتدلست در گرمی و سردی
و عیسی گوید در اول و خشکست در دوم طبیخ وی سودمند بود جهت ورمهای
گرم و سوختگی آتش و جهت شکستگی استخوان و ریش دهن و در مرهمها جهت
خای کنند و نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی
آنست که چون کسی را ابتداء آبله کند حنا با آب بسرشند و بر کف پای وی نهند
ایمن باشند از آنکه در چشم بر آید و ابن جلجل گفت و اگر تخم وی یک مثقال با عسل
بسرشند و اسحق گوید دماغ را بغایت سودمند بود و در خواص ابن زهر آورده است

جون خانکه ببرسند و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو کرداند و اگر
پای را بوی خضاب کنند بشب بامداد بول انکس سرخ رنگ بود و مضر بود
بحلق جون بیا شامند و مصلح آن کثیرا بود حندقوقا بشیرازی اینده قوقو کویند
عبیار یعنی دیو اسست بری بود و بستانی بود و حندقوقا بری را
ورق وحباقا خوانند و بیونانی لوطوسش اغریس کویند و معنی آن حند
قوقا بری بود و ازان بستانی طریفلن خوانند و بهترین وی بستانی بود
طبیعت آن کرم و خشکست در آخر درجهٔ دوم و کویند در آخر درجهٔ اول
و کویند در سیوم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سودمند بود

و درد اسی و عصاره بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند و بری و بستانی صرع را
سود دهد و استسقا و بول و حیض اندرو روغن وی جهت باد ها که در اعضا بود و اگر طفل در

بوکن

بوکشاید جون بروی کنند زود جرک کند و اگر در طبیخ ان نشینند همین عمل کند و بحم و
مهیج باه بود و اگر آب وی بر کزندکی عقرب ریزند در حال ساکن کند و جون بر عضوی
سالم ریزند انرا وجع پیدا کند و جون بعصارهٔ وی سعوط کنند صرع آمده و حندقوقی خاق
آورد و درد حلق و بلاوا ازان بکشنیز و کاهو و کاسنی کنند خنابلغواسنحار است
وابوطیا خوانند و کفته اند خاقریش خواز العنواست و کفته اند خاجنون
و عم است و کفته شود نطاومیه حندروس خوانند و خالاوان نیز کویند و کفته اند
حنطه کندم بهترین آن بود که میان صلابه و این جینی بود و فربه باشد و میان
سرخی و سفیدی بود و سیاه بد بود و طبیعت آن کرم بود و
معتدل بود در تری و خشکی جون بکوبند و بر کزندکی سک دیوانه نهند

نافع بود و چون بخایند و در حامیل نهند بگشاید و روغن وی قوبا را نافع
و وی بهترین غذاها بود ایشان را **جوک** بازروج است و گفته شد
جوز هندی مربخ است و گفته شود **جوز رومی** اکرم و فس خوانند و توز گویند
و آن درختی است که پوست زرد بود و گل وی گرم بود در درجهٔ سیوم و خشک
در اول و ورق وی ضعیفتر از گل وی بود و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیفتر
از صمغ وی بود و آنرا سرو خوانند و ورق وی چون با سرکه بر نقرس
ضماد کنند بغایت سودمند بود و ثمر وی چون با سرکه بیاشامند جرع را
نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و ثمر وی بینی آبستن ها کند و یک

منال

منال وی ثمر وی عرق النسا را نافع بود و اسحق گوید یک منال از ورق
وی بعد از طهرها سه روز سودمند بود جهت ابستنی و شیخ الرئیس گوید که
وی لطیفست و سخت گرم نیست **جومر** و جمر نیز گویند و آن تمر هندی
است و گفته شد **جو لهری** آرد گندم سفید تخم بر نخته بود **جو جم** ورد احمر
است و گفته شود **جوران و جوزان** این هر دو اسم طرخون است و گفته شود
جرمانه سعری گویند و بسریانی طرنخلن و گفته شود **جوز اسفندار** بستان افروز
است و گفته شد **حی** مار است و انواع آن بسیار است و آنچه زیاق مستعمل
بود قرص افعی بود که از گوشت افعی سازند و صفت وی و منفعت

آن در مرکبات گفته شود **حباه اللولی** قطرات است و گفته شود **حی العالم**
آیزون خوانند و معنی آیزون الحی ابداً یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن نیفتد

وبعضی سبز باشد و پیش سهار بنفرخوانند وبعضی گویند بستان افروز است
وبعضی گویند تخم آنست واین هر دو خلاف است آنچه محقق است نوعی از زرباعین است
در بیخ تر بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع بود کودک و بزرگ
و دیسقوریدوس گوید سه نوعست یک نوع کودک که خود رو بود در جایهای
سایه و بن دیوارها و کرها روید و قضبان وی کودک بود و یک شاخ بیش نبود و ورق
بسیار بدان بود و بقدر یک وجب بود و گل وی زرد و کوهی بود و قدری
بدرازی یک گز بود و ستبری انگشت بود و بهترین وی بستانی بود
و طبیعت آن سرد است در سیوم و خشک است در اول و هر دو نوع کودک

و بزرگ نافع بود جهت ورمهای گرم طلا کردن و چون شبها با سویق و جو
ونمک ضماد کنند و بر ریشها، بلند و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش
و نوسن نهایت نافع بود و آب مقدار سه درم بیاشامند سودمند بود جهت
سدها که در جگر و زهره باشند و مسهل صفرا بود و مبهی و جهت گزندگی رتیلا بغایت
نافع بود و چون آب وی با روغن گل و سرکه بر سر نطول کنند در درد سر نافع بود
و جهت اسهال و ریش روده نافع بود و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون
آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم بکند و اگر
در چشم کشند درد چشم را سودمند بود و فوائس گوید پنج درم از آب وی
با سکنجبین چون بیاشامند حدت دم را ساکن کند و صفرا، و قوت بدن بدهد
و دیسقوریدوس گوید نوع سیوم بقلة المغاربیه خوانند و بعضی طیلاقوت
خوانند و اهل روم ابلیوا خوانند و این نوع میان سنگستانها روید و طبیعت
وی گرم بود و مقرح جلد بود و چون با سپیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل
دهد و حی العالم مقرّ بود بسبز و مصلح وی طین ارمنی بود جیهل حدق است
و گفته شد باب الخا خانق النمر صاحب منهاج گوید خانق
النمر والزیب و یسمّی قاتل النمر والزیب و هی حشیشة و در صفت

قاتل الذئب کویند فوت کفوت خانق النمر و هو نمرة بس بدین تقدیر
ازاین دو اسم و ماهیة آن یکی سهو باشد انچه محقق است کفته شود خانق النمر
نباتیست که چون پلنک و یوز و کرک و سک و خوک و غیر آن بخورند خناقشان
بکیرد و بدان سبب خانق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنک که ویرا
زود تر به کشد و آن نوعی از مازریون است تحقیق اکرچه بعضی کویند اسقیل است

و بعضی کویند حربق سیاه است و این هر دو خلافست و آنرا او بیطن کویند
و طبیعت آن کرم و خشکست در چهارم خانق الزئب قاتل الزئب هم خوانند و در قوت
مانند خانق النمر بود اما مخصوص است بکنبد که ویرا زود تر به کشد همچنانکه

خانق النمر مخصوصست به پلنک خانق الزئب مخصوص بکرکاست و آن تحقیق
حربق سیاه است و طبیعت آن کرم و خشکست در آخر درجهٔ سیوم و چون بکوبند
و بر کوشت خام فشانند و کرک بخورد بمیرد خانق الکلب قاتل الکلب هم خوانند و در
عمل همان فعل میکند بلکه زیاده تر اما سک را زودتر می کشد و وی سم هر حیوانی
بود که دنبال داشته باشد و آن از هندوستان خیزد و آنرا او اراقی کویند
و کفته شد خانق الملک سا داوران است و کفته شود خامالاون صاحب جامع کوید
حرباست و صاحب منهاج کوید نوعی از مازریون سیاه است و صاحب جامع کوید
خامالاسم مازریون است و آنکه کفته است که اسد الارض مازریون است سهو کرده اند اسد
الارض حرباست و کفته شد و خامالاسم مازریون است و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم

صاحب جامع گوید از قول بعضی از متاخران که اسد الارض خامالاون
مالس است که آن مازریونست سیاه است پس بدین تقدیر قول صاحب
منهاج معتبرتر بود و خامالیون و کملایون نیز گویند خامالاون لوقس
معنی لوقس بیونانی سفید بود و بعربی اشخیص گویند و ببربری ادادا و در الف
گفته شد اشخیص ابیض و اسود خامالاون مالس ادادا اسودن است و آن
خالیون و کمایون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد خامالاء بیونانی یعنی
زیتون الارض و آن مازریونست و گفته شود انواع ان در میم خالیدونیون
و خالدوسیون نیز گویند و آن دو نوعست گویند بزرگ ان عروق الصفر خوانند
و کوچک ان ماميران و معنی خالدونیون دوا الخطاف بود و بدان سبب این اسم بویا

نهاد

نهاده اند که پرستوک بچه وی چون در آشیانه نابینا شود مادر برود و شاخی ببرد
بیاورد و در آشیانه بنهد بچه بینا گردد خالاون حنطه رومیه است و گفته شد و بپارسی
کاکل خوانند و در حندروس طبیعت و منفعت آن گفته شود خاماملیون نوع است و گفته شد
خامانیطس معنی آن بیونانی صنوبر الارض بود و آن کمافیطوس است و گفته شود
خامادریوس خامادریون نیز گویند و معنی آن بیونانی بلوط الارض بود و آن کمادریوس
است و گفته شود خاماافقطی معنی آن بیونانی خمان الارض بود و آن خمان کوچک است
وافقطی خمان بزرگ و گفته شود خاولنجان خسرودارو گویند و آن خولنجان است
و گفته شود خامشه انست و گفته شود انواع ان در ست
خبه بزر الخمخم است بشیرازی شفترک خوانند و باصفهانی خاکشی

و تیز زی سوار ونعو بدرکی مراشوه ونیکوترین ان سرخ فلوق رنگ بود
خرد شیرین وطبیعت آن گرم وتر بود سری را سودمند بود وخصه واصحاب سودا
وچون با شیر ونبات بیاشامند ربز افزرکند ولونرا نیکو گرداند خبازی بپارسی
خرو خوانند وبشیرازی نان کلاغ وآن نوعی از ملوکیاست وگویند ملوخیا بستانی است
وملوکیه برّی ونوعی از ملوخیا بقلة المیهودیة خوانند وملوکیه گویند وآن
خلمی است وبرّی لطیفتر وخشکتر از بستانی بود وطبیعت
وی سرد وتر بود در اول وگویند معتدل بود
و فولس گوید گرم وخشک است در دوم اول ورق وی چون بر گزندگی
زنبور ونحل ضماد کنند نیکو بود وقتی که خام بود وورق برّی نافع بود با زیتون

بر سوختگی آتش وحمره چون بروی طلا کنند وطبیخ وی چون زنان دران نشینند
صلابت رحم نرم گرداند ومقعد وورق وی چون نا سخ وی بجوشانند نافع بود جهت
زهرها وادویه‌ها کشنده وبر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود وبول براند وتخم وی
چون خلط کنند با تخم خندقوقا بری وبا شراب بیاشامند درد مثانه ساکن گرداند
وچون ورق وی بپزند وبر دامیل نهند ودر جاها که احتیاج بشکافتن بود بگشاید
ومادّه بیرون آورد وبدان حقنه کردن گزندگی رود ومقعد ورحم سودمند بود
وآنچه بستانی بود معده را بد بود وچون تر بود مثانه را نافع بود وتخم وی جهت
خشونتی که در سینه وشش ومثانه حادث شود سودمند بود واگر بپزند
با روغن وضماد کنند بر ورمها که در مثانه وگرده حادث شود سود دهد واگر
ضماد کنند بر ورمهاء گرم ساکن گرداند ووی نافع بود جهت سرفه که از خشکی بود
وخشونت سینه وبول براند وشکم وورق وی چون بخایند همچنان خام وبا اندکی
نمک ضماد کنند بر ناصور که در چشم بود پاک گرداند وگوشت برویاند وچون ضماد
کنند با کمیز بر سر دمشی که سبب ان از تری بود وسوسه سودمند بود وچون بر گزندگی
عورت ضماد کنند خاصه چون با زیت بود وگل وی نافع بود جهت قرحه گرده
ومثانه آشامیدن وضماد کردن وقضبان وی نافع بود جهت رود ومثانه وشکم

نرم دارد و نوعی از خبازی بری بود که مسهل مره خام بود تا حدی که گاه باشد
چون بباید خبز بهترین آن بود که از گندمی آفت نارسیده بالغ فربه صلب
بود و نان سمید و حواری دشخواران شکم بیرون آید و نفخ در وی زیادت بود
و مواد ریاح بود و سده جگر و سنگ کرده تولد کند و شکم ببندد و نان خشکار
سبز غلیظ کند و خون که از وی حاصل شود میل بسیاهی داشته باشد
حواری بدنرا فربه کند و نان که نخاله بسیار داشته باشد زود از شکم بیرون آید
و غذا اندک دهد و آنچه نخاله اندک داشته باشد صندان بود و نان فطیر نفخ در
وی زیاده بود از آنچ خمیر داشته باشد و نان خشک کمین شکم به بندد و نان
نرم خشکار چون بآب تر کنند و نمک و بر قوباء کهن ضماد کنند زایل کند
و شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود دهد و غذا اندک دهد و بدتر از انواع
نانها بود که از گندم پزند و جرب و حکه و بواسیر تولد کند و مصلح وی ادهان
و حلاوات و البان بود و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم
شود اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و بدنرا فربه کند و شکم ببندد و سده پیدا
کند و اولی بود که خمیر و نمک تمام داشته باشد و با اسفیداج و طباهجات
شود خورند و بعد از وی گندم وی میان سمید و خشکار بود و متوسط بود

در کثرت غذا و قلت آن و سرعت هضم و بطی آن و نزدیک بسمید بود
در بهترین احوال و شکم به بندد و اصحاب کبد را سودمند بود و معده قوی گرم
و دیر هضم شود و مواد ریاح و نفخ بود و سده و سنگ کرده احداث کند
و مصلح وی زنجبیل و اطریفل بود و بعد آن بماء العسل خوردن و بحمام رفتن
و خوابهای دراز کردن مناسب بود نان خرفی تر بود و دیر هضم بود و مزاجهای
خشک را سود دهد و مصلح وی چیزهای تیزترین بود نان قطایف شکم ببندد
و مولد خلط غلیظ بود و مصلح وی شکر سی بر بود نان برنج بهترین آن بود که آن
برنج سفید خوب پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود غذا اندک ده دهد و شکم
به بندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که
آن جو تازه فربه پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شکم به بندد و غذا اندک
دهد و بد و مصلح وی چیزهای چرب بود خبز الکواب الوان است و گفته شد
خبز القرود لوف است و گفته شود اسالا خبز المشایخ بخور مریم است و گفته شد
خبث الحدید بپارسی ریم آهن گویند و بهتر از وی ریم آهن و قوی تر از همه خبثها
بود و آنرا فخوش خوانند و بهترین وی پولادی املس بود که کودک ننک
بود که بروی خشونه نبود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محقق الطوبات

بود و محلل ورمها بود و سودمند بود جهت خشونت حلق و مقوی معده بود
چون با شراب کهن بیاشامند و چون بواسیر قطع کند و منع آبستنی بکند و چون
بخورند برگیرند و بشم باره خون رفتن بازدارد و قطع سلس البول بکند و سعل را
حکم دارد طلا کردن و چون بیاشامند جهت شیر که در پستان بسته بود
سود دهد و مقدار دانگی مستعمل بود و خبث الحدید بقوت مانند زنگار الحدید بود
و چون با سکنجبین بیاشامند منع مضرت دوائی که کشنده بود بکند مانند
مازریون و از خوردن خبث الحدید همان عارض شود که از خوردن براده الحدید
و علاج وی همچنان کنند که کسی که براده خورده باشد و اولی آن بود که مدبر کنند
صفت آن بگیرند خبث الحدید و سحق کنند و در سرکه انگوری کنند چهارده
شبانروز بعد از آن خشک کنند و سحق کنند و با روغن بادام بریان کنند
بعد از آن مستعمل کنند باه را زیادت کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر
و سپرز نو و احشائی که محتاج تحقیق بود و قبض و تقطیر بول و قرحه امعا و مثانه بغایت
نافع بود و بدل خبث الحدید مدبر [illegible] بود و بدل غیر مدبر خرمن بود
خبث الفضه ثفل نقره بهترین آن بود که سبز رنگ تنک بود و قابض بود بغایت
و در وی جذب و تحقیق بود جرب و ریش را نافع بود و چون در مرهم
کند

کند منع خون از ناصور و بواسیر بکند خبث النحاس قوت نزدیک
بخبث الحدید مس سوخته اما ضعیف‌تر از مس سوخته بود خبث الرصاص
قوت وی مانند رصاص محرق بود و طبیعت آن سرد و خشک است نافع بود
جهت در پس چشم و بدل آن اسفیداج رصاص بود خزف افسنتی است
و گفته شد ختم الملک خواتم الملک گویند و آن طین مختوم است و گفته شود
خثاء البقر زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمها
غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و بر سوراخ بینی با سرکه خون
رفتن بازدارد و مجموع زهرها را نافع بود چون بخورند و گرم بر بدن نهند
و رها کنند تا خشک شود بعد از آن برگیرند و دیگر باره بنهند چند نوبت
و چون بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت سود دهد و گزندگی زنبور
و پیل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن سودمند بود و بهترین
وی آن بود که در فصل بهار باشد چون خشک کرده بسوزانند و مستسقی
بیاشامند بغایت نافع بود و اگر زن بدان بخور کنند زادن بروی آسان گردد
و بچه مرده بیندازد و بچه زنده بکشد و در خواص آن ایراد آورده است که چون
بر بالین بندند قلع کند خذرنق عنکبوت است و گفته شود خداع الرجال

بزر البنج است و گفته شد خردل ابیض اسفند اسپند است و گفته شد
خرو الطعام جو و خندم است و گفته شد خرنبی خلاب است و گفته شود خروع
بپارسی بید انجیر خوانند و بشیرازی کنتو و بهترین آن بحری بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم و گویند تر است و اسحق گوید گرم و خشک است در
سیوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی دو دانه مقشر بود و صاحب تقویم گوید شربتی
با معده حب بود و اعصاب را نافع بود و هر صلابتی که بود چون ضماد کنند بنشاند

نرم گرداند و سی حب از وی سپید کرده سحق کرده بیاشامند مسهل بلغم و مره

درطوبت

درطوبت ماهی بود و قی آورد و غثیان باز دید کند و ورق وی چون بکوبند و با سویق
طلا کنند و ضماد کنند بر ورمهاء بلغمی و ورمهای گرم که در چشم بود سود دارد
خواه پخته و خواه خام و نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود
اما مضر بود بسینه و مصلح وی کثیرا بود خراطین زغاد کرم گویند و آن معا الارض
و حمر الارض نیز خوانند و آن کرمی سرخ بود که در زمین نمناک باشند در شب
گل و طبیعت آن گرم و خشک بود و خشکی وی در درجه سیوم بود و چون بکوبند
و بر جراحت اعصاب ضماد کنند و سه روز رها کنند بغایت
سودمند بود و گویند در ساعت سود دهد و با پیه مرغابی جهت درد گوش نافع بود

و چون با شراب بیاشامند بول براند و یرقان را نافع بود و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود

باعصاب دماغی و مفلج وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری
تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و سحق کنند و با روغن کنجد طلا کنند
خرنیع عصفر است و گفته شود و صاحب مفرده گوید نوعی از حرشف است که
بزبان بربری ها معروف خوانند خرنوب نبطی خروب گویند و خرنوب الشوک و قصم قریش
بپارسی کوره خوانند و اهل شام معری گویند و بعربی ینبوت نیز گفته شود
خرنوب شامی بپارسی کوزه گویند و بشیرازی کبر کازرونی گویند و آنچه خشک بود
بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد و خشک خشکی وی در دوم بود
و گویند گرمست در اول شکم ببندد [illegible] و مشربی و معده را انگیزد و ادرار بول کند

خاصه چون با عقید العنب پرورده باشند و جالینوس گوید چون تر بود شکم
نرم کند و معده را بد بود و بهضم نشود و چون نارسیده بود و بالبل را بدان
بمالند حکم البثره زایل کند و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و روفس گوید غذاء
بدن بد بود و طبیعت ببندد و ریش [illegible] اربابیوس گوید
سودمند بود جهت اسهال با قیطوطی و قوت بدن بدهد و امعا را پاک گرداند
از اخلاط بلغمی فاسد اما مخفف اعصاب بود و مصلحان لعاب به دانه و نبات
بود و صاحب منهاج گوید فاید صدر [illegible] کند و گویند مصلح وی ماء
العسل بود و جلاب و بدل خرنوب نازوی با سوراخ بوند بوزن آن و
گویند طرایس و گویند قرظ بوزن آن خرنوب هندی خیار چنبر است
و گفته شود خرنوب مصری شجره سنط است و گویند خرنوب نبطی بود
و گویند قرظ است و گفته و این مولف گوید خرنوب چهار است
نبطی و شامی و مصری و هندی خرنوب هندی خیار چنبر است و خرنوب
مصری قرظ است و خرنوب شامی کبر کازرونی است و خرنوب
نبطی کوره است بتحقیق خردل بهترین آن بستانی بود تازه فربه
سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت

ان گرم و خشک است در چهارم و از خواص وی آنست که چون در عصیر انگور
اندازند عاقله خود بماند و بجوشد و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه
آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب جهت
خاصه بری و بر عرق النسا و درد سپرز و بهر دردی مزمن که باشد چون
خواهند که خون بد ان از عمق بدن بکشد بظاهر بدن ضماد کردن سود دهد
و از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم بکند و چون با عسل

با موم

با موم گداخته یا با زیت بیامیزند و بر وی بمالند روی را پاک گرداند و در بهاء
مزمن و خنازیر را تحلیل دهد بغایت چون با کبریت و سکنجبین بر وی طلا کنند
و بر جرب و قوبا ضماد کردن بغایت سودمند بود و مولف گوید اگر کسی قوبا
داشته باشد که بهیچ چیز زایل نشود بگیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده
باشد و گرباس تازه بر انگشت پیچد و بر قوبا مالد چندانکه خون آلود گردد بعد از ان
خردل کوفته بر ان بمالد زرد آب بسیار از وی روان شود و صحت یابد و این مجربست
و رازی گوید اگر کسی درد دندان دایم داشته باشد که بی ورم بود چون سحق کرده بر
دندان نهند عجایب بیند و چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهت
رعشت لثیر غش بغایت نافع بود و سده مصفاه بگشاید و در داروهای چشم جهت
شبکوری سود دارد خاصه چون بکوبند و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند
و چون با پودنه یا شراب بیاشامند کرم بکشد و اگر آب وی در گوش یا دندان
چکانند درد ساکن کند و سپرز بگدازند و با خناق رحم سودمند بود و باه را زیاده
کند و تبهاء کهن زایل کند و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود و خردل بری غلطی
را از وی حاصل شود و بنزدیکی ازانجی خوانند و هم معطس باشند و درد سر آورند
و مضر بود بدماغ و مصلح وی آن بود که با بادام و سرکه بپرورند و باید که در خوردن

نمک هندی باوی اضافه کند و بیاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح وی
صندل و کافور و گلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد بود و گویند دو
وزن آن تخم شلغم خردل بری لبان است و گفته شود خردل فارسی نوعی از حرف
است که آنرا اسفند اسفید خوانند و خردل سفید گویند و گفته شد در الف و ابن
گوید خردل سفید حب آن دو مقدار حب خردل سرخ بود و آن غیر حرف
است خرو خیدمج خوانند و آن خباری است و گفته شد خربق ابیض
سختی است که پوست وی مستعمل است و به بیخ کرماند و گیاهش به لسان
الحمل ماند و درازی ساق وی چهار انگشت بود و مجوف بود و بطعم از خربق
سیاه تلخ تر بود و از بیخ وی ریشهای بسیار رسته باشد ماننده اساوون
و نوعی هست که آن ریشه ندارد و املس بود و بغایت صلب بود
و بهترین آن بود که سفید بود و زود شکفته شود و لعاب داشته
باشد و در حال زبان را نگزد بعد از آن بگزد سخت و طبیعت آن گرم
و خشکست در وسط درجه سیوم و قولس گوید گرم و خشکست
در دوم فالج و صرع و درد مفاصل را سودمند بود و منقی بلغم
و اخلاط سرد بد بود و معده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم

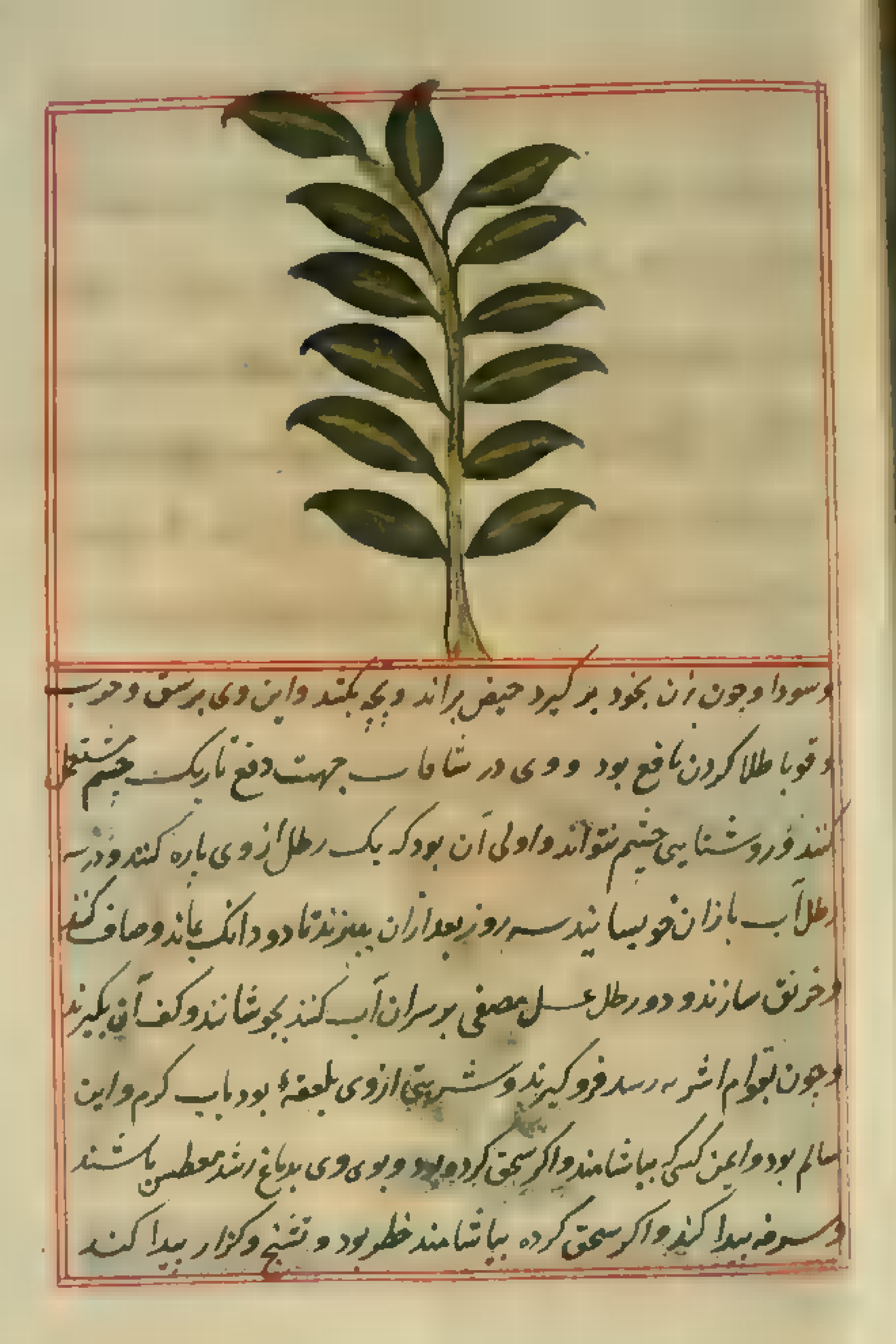

وسودا و چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و این وی برص و جرب
و قوبا طلا کردن نافع بود و وی در شافات جهت دفع تاریکی چشم مستعمل
کنند و روشنایی چشم بتواند و اولی آن بود که یک رطل از وی پاره کنند و در سه
رطل آب باران خیسانند سه روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و صاف کنند
و خربق سازند و دو رطل عسل مصفی بر سر آن آب کنند بجوشانند و کف آن بگیرند
و چون بقوام اشربه رسد فرو گیرند و شربتی از وی ملعقه بود باب گرم و این
سالم بود و ایمن کسی که بیاشامند و اگر سحق کرده بود و بوی وی بدماغ رسد معطس باشند
و سرفه پیدا کند و اگر سحق کرده بیاشامند خطر بود و تشنج و کزاز پیدا کند

وقی او ر دیقوت و خناق باز دید کند و افراط کردن در ان آدمی را بکشد و مقدار
مستعمل از وی پنج تو بود و کسی که وی خورده باشد بر از وی چون مرغ بخورد بمیرد
و صاحب تقویم گوید مصلح وی دوغ تازه و جلید بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی
مصطکی بود و مداوای کسی که خربق خورده باشد بعزن مرغ کنند و بو سهاء خوش
و کسی که آن بیاشامد نشاید که معده وی خالی بود و آن خواص وی آنست که چون
با سویق و عسل آن شند و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر بود
و بدل وی چون الثی بود یا مابیزهج خربق اسود درافه وی زیادت از حرافه
ابیض بود و ورق بورق خیار ماند اما شکافته تر بود و سیاه تر و ساق وی کوتاه
بود و گل وی سفید بود اندکی بسرخی مایل و تخم وی مانند خسکدانه بود و بیخ وی

سیاه

سیاه بود و در بیشها داشته باشد و بر گره بود و پوست و بیخ وی مستعمل
بود و وی در زمینها خشک روید و چون وی را بشکنی از اندرون وی چون
غباری بیرون آید و بهترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود و بسیار گره
و اندرون گره مجوف بود و لون بیرون وی سیاه بود مانند سعد و اندرون
و بن وی مانند ریشه باریک داشته باشد و آنرا خاک ریگی خوانند و رجل الرای
گویند و مالینودیون و مالینوسس نیز خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است در سوم
و آن گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کردن نافع بود و وسواس و
مالیخولیا را نافع بود و چون با موم و کندر و آب زفت با روغن قطران بیامیزند
و بر جرب مالند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان ساکن کند و بخور کردن همین عمل کند و اگر نزدیک درخت
انگور برویند اگر از ان انگور شراب سازند مسهل بود و چون در
داروها چشم کند قوت با مره بدهد و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل
صفرا و بلغم بود و صفراء غلیظ مستفرغ کند زیادت از سقمونیا و در علتهای مزمن
محتاج بر اروی مسهل بود مانند مانیا و صرع و شقیقه بغایت نافع بود
و مره صفرا و مره بلند با سهالی و شربتی از وی نیم درم بود تا نیم مثقال بود و بیخ

وصعتر و اد و بهاء ملطف گرم که معده را سود مند بود و بعضی در سکنجبین خورانند
یا در شراب شیرین بعد از آن بخواب برند یا مرغ و مرق آن بیاشامند مسهل
بلغم و صفرا و سودا بود اما مضر بود بگرده و اسهال بسیار و باشد که خناق آورد
و مقدار دو درم تشنج احداث کند و مصلح وی در استعمال کردن دوقو و کثیرا
و فطراسالیون و سعتر بود و بدل وی نیم وزن ان کندش و نیم وزن آن
مابهودج و گویند بدل ان کندش است و پوست بیخ کبر ساوی و گویند
بدل آن نیم وزن آن مازریون است و چهار دانگ وزن آن غاریقون
و گویند بدل آن کیکج است خردل ابیض خردل فارسی است و گفته شد
خربزه و طلی است و گفته شود خرو الدیک و الدجاج سرگین خروس
و مرغ بود بجموع سرگینها مسخن و مجفف بوند و مصلح قولنج بود چون
با شراب یا با سرکه بیاشامند و تریاق فطر خانق بود با عسل و چون
بیاشامند بوزن یک مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد و سرگین خروس
چون سحق کنند و بر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دهد خرو الفار
سرگین موش بود گرم بود بر داء الثعلب طلا کردن سود دهد
خاصه چون با سرکه بود و اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ گرده

برزاند و اگر از وی شیاف سازند و کودکان بخورد برگیرند سنگ براند و چون بپزند
و در آب آن نشینند عسر البول را نافع بود و اگر در چشم کشند سفیدی
ببرد و موه برویاند و رطوبت قرنیه پاک کند خرو الضفادع طحلب است
و گفته شود خربز بطیخ است و گفته شد خرامفان نباتیست بشکل سنبل
الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود و بیخ آن مانند سنبل بود و بوی وی
هم بسنبل ماند و در طبیعت خاصه نزدیک است بسنبل و در طعم وی اندک حلاوتی بود

خرفه بقلة الحمقا است و گفته شد خرماس مویا جوز است و گفته شود
خرگوش لسان الحمل است و گفته شود خرطال قرطمان گویند و هرطمان گفته شود

خردع تمر غنراست وگفته شود خرفلان بنتومه است وگفته شد
خرمیان جندبید ستراست وگفته شد خزف لطیف ترین خزفها خرف
سرطان بحری بود وطبیعت خزف سرد وخشک بود وجلا دهنده بود
خاصه خزف تنور وخزف سرطان خشک جون سحق کنند وبا همچند آن
تخم ترب کوفته بهق وکلف وغش زایل کند ومرهمی کی ازان بسازند جراحتها رود
بصلاح آورد وجرب وقرحها بغایت سود دهد وخزف تنور بر نقرس طلا کردن نافع بود
وبا سرکه طلا کردن بر قوبا وجرب وحکه وضعف وحصف سودمند بود وخزف غضار چینی
دندانرا جلا دهد وخزف مضر بود باعصاب دماغی ومصلح آن روغن بنفشه
بود ومقدار مستعمل ازوی دو درم بود خزامی خیری بری است بشیرازی ارواند
گویند وطبیعت وی گرم ولطیف بود ومسخن دماغ سرد بود وجون

بدان بخور کنند هر بوی کنده که باشد زایل کند ومسخن رحم بود ومجفف
رطوباتی که ازان روانه بود ورحم را پاک گرداند وجون زن فرزجه ازوی بخود
برگیرد آبستن گردد وجون سحق کنند وباارده بسرشند وبر جراحات
ضماد کنند تحلیل دهد حسف جوزاست وگفته شد خس بپارسی
کاهو گویند دشتی وبستانی بود بهترین وی بستانی بود تازه باقی وطبیعت
آن سرد وتر بود در سیوم وگویند در دوم حرارت معده را نیکو
بود وخواب آورد وبول براند وخونی که ازوی متولد شود نیکوتر
از خونی بود که از بقولی دیگر حاصل شود ومیل بسردی داشته باشند

وجهت آب گردش نافع بود وآنچه ناشسته بود ازوی نفع کمتر بود وآنچه

شکسته بود و نفاخیه در وی زیادت بود و اگر در میانه شراب بدان تنقل کند
مستی کمتر کند و وی زود هضم شود و تشنگی بنشاند و با سرکه اشتهاء
طعام باز دید کند و یرقان را نافع بود و جهت ورمهای گرم و رعشه طلا کردن
و بیرونی سود دهد و بیخوابی زایل کند خواه خام خوردن و خواه پخته و قطع
سیلان منی بکند و درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن سود دهد و تخم وی
چون بیاشامند سودمند بود جهت کسی که احتلام بسیار افتد و قطع
شهوت جماع بکند و کاهو بری لبن وی در قوت همچو مانند لبن خشخاش
سیاه بود و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی و نیم درم از لبن بری
مسهل کیموس مائی بود و جهت گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود چون
بیاشامند و کاهو خوردن بسیار چشم را ضعیف گرداند و تاریکی آورد
و حواس را تیره کند و مصلح آن هلیله مربا بود و داو لی آن بود که حب قوقایا تنقیه کند
و آب رازیانه در چشم بچکاند و کاهو مضر بود به باه و مصلح وی کرفس و نعناع بود
خس الحمار سمار است و بوفلوسن و ابو خلسا نیز گویند و در الف گفته شود
خسرو دارو خولنجان است و گفته شود خشخاش بستانی بود و بهترین وی تازه
فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم عیسی گوید

سرد

سرد و خشک است در دوم سودمند بود جهت سرفه گرم و نزله سینه و
رطوبات معده و نفث دم و ماو ماتیز که فرود آید از سر و با عسل منی زیاده کند
و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و حب وی شکم ببندد و آب وی
شکم براند و وی منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود با قند
و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مرخی شش بود و مصلح آن
مصطکی و بلیلج بود و اسحق گوید پوست وی مضر بود بشش و مصلح آن مصطکی

بود و پوست وی از دانه منوم تر بود چون بپزند و آب آن بر سر
برند و وی چون ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود و بیخ وی چون با آب
بجوشانند تا سیم باز آید نافع بود جهت جگر معلول و کسی که در شکم وی

خلط غلیظ بود خشخاش اسود صاحب تقویم گوید بری بود و بستانی بود و صاحب
منهاج گوید بری بحری بود و بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت آن سرد و
خشک است در سیوم و گویند در چهارم و گویند تر است در چهارم خاص
آنست که ریشها چشم مواسی زایل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند خرد و با
شراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون
با آب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین کنند بیخوابی زایل کند و چون ضروری
بود در داروهای چشم استعمال کنند سودمند بود و جهت
حرارت جگر بغایت نافع بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود
و دسقوریدوس گوید چون بسوزانند و خاکستران با روغن گل
و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا بعرق فرود
آید بغایت نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند
و بر صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی و حرارت آفتاب
بود سود دهد و وی منوم و مخدر بود و مضر بود بسر و شش
و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن
زنبق و نرگس بود خشخاش زبدی میقن افرودس خوانند و بعضی

آن خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون زبد
سفید بود و بعضی ازقلیبا خوانند و نبات وی و ورق وی
و ثمر وی مجموع سفید بود و تخم وی مسهل بلغم بود و در قوت
و طبیعت نزدیک بجلبهنک بود خشخاش مقرن خشخاش بحرس
خوانند و غلاف آن مانند شاخ گاو بود بدین سبب
ویرا مقرن خوانند و نبات وی در کنار دریا روید و برگش
طلا کردن با شیر نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند با آب تا بنیم

باز اید وطبیخ ان بیاشامند سودمند بود جهت علت جگر که از خلطی
غلیظ بود خشخاش بحری خشخاش معرن است که گفته شد خشک نجبین
عسل خشک است که از کوهستان پارس خیزد از حدود کازرون درمیان
جص وطبیعت وی گرم وخشک بود گرمی وخشکی وی زیاده از عسل
بود وفعل وی اقوی بود از عسل وبدل وی بوزن آن عسل و بوزن
آن گزانگبین بود وگویند یک وزن ونیم عسل خشنار مقلا
وگفته شود خشکارا اردی بود که نخاله ازوی نگرفته باشند خبز الشونیز

سیسارون است وگفته شود خصیه بهترین ان خایه خروس بود و
نیکی وبدی خصیه بحسب حیوان بود وطبیعت وی گرم وتر بود وبعضی گویند
سرد وخشک بود وغذایی نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه ومنی
زیاده کند ووی دشوار هضم بود خاصه که از حیوانی پیر بود ومصلح آن انجدان
وفونج کوهی ونمک وسعتر بود خصی الثعلب بهترین وی شیرین
فربه بود که از وی بوی منی آید وطبیعت وی گرم وتر بود

در اول تشنج وتمدد وفالج را نافع بود وشهوت جماع برانگیزاند وانعاظ
تمام آورد ومقوی باه بود عظیم وقایم مقام اسقنقور بود خاصه با شراب ومقدار

شربت ازوی یک مثقال تا دو مثقال بود و صاحب مفرده شربتی
دو مثقال آورده و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند غری است و صاحب
مفرده که ابن بیطار است در جامع آورده است که آن سمی است و در انجا
قول صاحب جامع معتبر است و این مولف گوید صاحب جامع تمام این نقلها
از مفرده غافقی کرده بلکه تمام کتاب غافقی را نقل کرده و باسم خود باز خوانده
و بدل آن بوزن آن بوزیدان است و بوزن آن تخم ترب و گویند بوزن
آن تخم اسبست و دو وزن آن تخم جرجیر و صاحب تقویم گوید فم معده را
موافق نبود و مصلح آن عصاره لسان الحمل و سکر بود خصي الكلب بیخیست مانند
خصي الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بلبوس بود بشکل اما
بدرازی مایل بود و آن روی برفوق زوجی بود و یکی فربه بود و یکی لاغر و گویند نوع
بزرگ چون مرد بخورد فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند
مادینه آورد و طبیعت وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود محلل
ورمهای بلغمی بود و ریشها پلید خورنده و قلاع را سودمند بود و نمله و ناصور و گویند
چون تر بخورند باه را زیاده کند و چون خشک بخورند قطع شهوت می کند
و جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاده کند و اگر نوع کوچک بخورند منع

آن کند برخلاف یکدیگر و وی مسخن [illegible] و سینه بود و مصلح آن
صمغ عربی و خشخاش سیاه بود خصي الهرس هلیو بست و گفته اند

و بیونانی [illegible] خوانند خصي العجاجيل خایه گوساله چون خشک کرده
بکوبند و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود خصي الایل خایهٔ بز کوهی
چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نافع بود جهت گزندگی افعی
خصية البحر جند بید ستر است و گفته اند خصف خربزه نارسیده بود بشیرازی
هوکلک گویند و این مولف گوید ابن سوندی در مفرده خود آورده که مضعف

باه است **خشخاش** درخت مقل است وکویند مقل یکی است وکهنه شود

خطمی بهترین وی سبز کوهی بود که کل وی سفید بود وآنچه بستانی بود بورد

لزوانی خوانند وری را النجم المدح خوانند وبیونانی الیا وکل ویرا کثیر المنفعت

خوانند وطبیعت وی سرد و تر بود وکویند کرم بود با عتدال و در وی تلیین بود وانضاج

درفعا وتحلیل و بر بهق طلا کنند با سرکه سودمند بود و منی کرداند آفتاب

نشیند و ورمها ظاهر نرم کرداند آنچه در بن کوش بود و خنازیر و دنبلات

و ورم پستان که از کرمی بود و ورم مقعد که هم از کرمی بود و درد مفاصل با پیه

مرغابی طلا کردن نافع بود و عرق النسا را سود دهد ورعشه و طبیخ وی چون

بیاشامند سودمند بود جهت عسر البول و قرحهٔ امعا و سنک کرده و خلطهای خام

غلیظ و عرق النسا و رعشه خاصه چون با شراب پخته باشند و چون با پیه بط

یا مرغابی بکوبند و صمغ البطم وزن بخود بر کیرد جهت ورم رحم وانضمام آن

بغایت سودمند بود و طبیخ وی بیخها همین عمل کند و بیخ وی چون با سرکه

بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندانرا ساکن کند و تخم آن خواه خشک و خواه

تر چون بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی

بر کزندگی نحل مالند سودمند بود و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت

کزندکان کند و در دستور بوسس کوید محمر اعضا منکبر بود و مقوی آن

و سه درم از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند و خون حیض فرود آورد و بول

براند و جهت اخلاط سوداوی مفید بود و صداع و شقیقه را ضماد کردن نافع بود

و با آرد جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کردن سودمند بود و اکر ورق وی

با اندکی زیت ضماد کنند بر کزندکی جانوران نافع بود و سوختکی آتش همچنین

و خطمی جهت سرفهٔ کرم سودمند بود خاصه چون با آب کرم لعاب وی

بکیرند و با قند بیاشامند و ورق وی در ضماد آن ذات الجنب و ریه نافع بود

و پوست بیخ وی چون با آب بپزند مفاصل و اعضاء صلب نرم کرداند

دو ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بران موی در پیش بشویند نیکو گرداند
و پاک و تخم وی یک جزو و دارد استخوان خرما دو جزو با سرکه بسرشند و بر ورم
عصب ضماد کنند تحلیل دهد و صاحب منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را
نافع بود چون بیاشامند و مؤلف گوید بیخ خطمی قوی جهت نقرس گرم
ضماد کردن با گلاب بغایت نافع و جهت سرفه صفراوی با نبات سفوف
ساختن با جلاب گرم خوردن و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح آن
عسل است و صاحب تقویم گوید مضر است بمعده و احشا و مصلح آن عصاره
زرشک است و بدل آن گویند خبازی و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است حطر
و سمّ است و گفته شود خطاف بپارسی پرستوک خوانند و دیسقوریدوس گوید
چون بگیرند بچه نخستین وی وقتی که ماه افزونی بود و شکم وی بشکافند و سنگ پاره در شکم وی

بود یکی یک رنگ و یکی مختلف رنگ از هر رنگی چون در پوست گوساله بندند
یا پوست گوسفند کوهی یا گاو کوهی بیش از آنکه خاک بروی نشیند و بر بازوی
مصروع بندند یا بر گردن وی صرع از وی زایل شود و خوردن وی روشنائی چشم
بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر وی در چشم کشند باصره را قوت دهد و
اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل بسرشند و سرکه و کسی که
جرب داشته باشد یا دانها براعضا در حمام طلا کند و بنشیند تا با عرق فرود
آید بعد از آن آب بریزد که بغایت نافع بود و اگر نمکسود کنند و خشک کنند
و دو درم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم
کشند در ابتداء نزول آب بغایت سودمند بود و چشم وی چون سحق
کنند بروغن زنبق و بر ناف زن بمالند نزدیک جماع سودمند بود و ابن زهر
در خواص آورده است که چون بگیرند دو پرستوک یکی نر و یکی ماده و
با تش بسوزانند و در شراب اندازند هر کس که آن شراب بخورد مست
نشود و خون وی چون بخورد زن دهد چنانکه نداند شهوت وی زایل گردد
وسبق و شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد
و ارسطاطالیس گوید در منافع اعضاء حیوانات که زهره پرستوک چون بران

سعوط کنند موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه کرداند و دندان
نیز هم سیاه کند پس چون خواهند سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کند
تا دندانرا سیاه نکند و سرکین وی چون نزهره کاو بیامیزند و بر موی
سیاه طلا کنند بی هنگام سفید شود **خطبان** خطان است و گفته شد
خفاش و طواط خوانند بپارسی شب پره گویند و بتیرازی موش کور
و تریف گوید چون بکشند و بر زنار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع
رستن موی بکند و چون در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را

نافع بود خاصه چون چند نوبت

تکرار کنند و گویند چون ببرند و مرق آن بیاشامند شکم براند و درد ورک سود دهد
و خاکستر وی روشنائی چشم زیاده کند و این زهر در خواص آورده است که چون

سری در طرقی مسین با آهنی با روغن زنبق بپزند چنانکه مهرا شود و صافی کند
و روغن بردارد بر نقرس مالیدن و فالج قدیم و رعشه و ورم دراجساد و ربو
بغایت نافع بود و اگر زنی دشخوار زاید زهره وی در فرج زن بمالند در حال
بزاید و این مجربست و اگر دماغ وی در سبیل بمالند باه را برانگیزد و اگر باب
بجوشانند تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبیخ وی
در آب زن کنند و در آن نشینند صاحب فالج بغایت مفید بود و
دماغ وی چون بر قوبا طلا کنند سود دهد و دماغ وی باب بیاز در چشم
کشیدن سودمند بود جهت نزول آب و اگر سر وی در شیب جامهٔ خواب
پنهان کند و کسی که بر آن خسبد باید که نداند بخواب نرود و خواب
بروی شوریده شود و اگر دل وی چنین کنند همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر
پنهان کنند هر چند کبوتر که بود از آنجا بروند و الفت گیرند و اگر در
سوراخ موش نهند همه موشان بگریزند از آنجا **خفج** خردل
بری است و در لام در صفت لبسان گفته شود ان شاء الله
خلال مامونی اذخر است و گفته شد **خلاف** بپارسی
بید گویند و خلافی بلخی بهرامج است و گفته شد

و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ وی از ورق بیرون آید و بهترین
بدان بود که در کنار چشمهها رسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک
بود تر و ورق وی هر دو قابض باشند بی آنکه بگزند و در وی تحقیق
بود و خاکستر وی در غایت تحقیق بود در بستن خون چون بر وی
ضماد کنند تر کرده و صمغ ورق وی بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی
با سرکه بر ثالیل و نمله ضماد کردن نافع بود و ورم پستان و ریشهای غلیظ
حرارت که در ورم گرم بود و شری و آبله چون بآب آن در حمام

بشویند بغایت نافع بود و آب وی صداع را زایل کند و آب ورق وی
نیکو بود جهت ناده که از گوش گشوده بود و روانه بود و ثمر وی بر ضربی که
بر صدفه زده باشند نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی
جهت ضعف بصر سودمند بود و آب وی جهت سدهٔ جگر نافع بود و
یرقان و مقدار مستعمل از آب وی بیست درم بود و اسحق گوید مغز است
بتر اسیف و مصلح وی گلاب بود خلیای قهٔ است بیونانی و گفته شود
خل بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم
و سرد و سردی وی غالب بود از گرمی و بهترین وی خمری بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند سرد است در اول و خشکست
در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از
هر عضو که باشد بکند چون بیاشامند و بآن عضو که از او خون روانه بود
بدان بشویند و یا بر بزنند و یا در انجا نشینند قطع خون بکند و چون
بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوت دهد و اشتهاء
طعام باز دید کند و صفراوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانها
محکم کند خاصه چون با شب یمانی بود و بن دندان محکم خاصه چون با گلاب

نیم گرم مضمضه کنند و چون ناشسته بدان تر کنند با اسفنج و بر جراحات نهند
منع ورمها بکند و ریشها که در بدن پیدا شود از حمره و نمله و جرب تر و سوختگی
آتش و قوبا و بواسیر و داخس چون با ادویه که موافق این زخمها بود استعمال
کنند بغایت نافع بود و ریشها بلید خورنده چون دایم بسرکه بشویند زایل کند
و چون پنبه ناشسته بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند درد سر که از حرارت
آفتاب بود زایل کند و بخار وی استنشاق التحلیل دهد و گرانی گوش و کری که
در گوش بود بیرون آورد و طنین زایل کند و اگر در گوش چکانند کرم آن بکشد
و بر گزندگی جانوران بر موضع زخم گرم کرده و وقتی که بدن سرد گشته باشد بسبب
سم آن و اگر بدن گرم گشته باشد سرکه سرد بدان موضع نهند بغایت سود دهد
و جهت دفع مضرت ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند خاصه مضرت افیون
و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و خون در شکم و چون با نمک
بیاشامند نافع بود جهت دفع مضرت فطر کشنده و چون بدان غرغره
کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهات را سودمند بود
و علق که در حلق چسبیده بود بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم
خشک کند و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع بود و معده را دباغت کند و ماده

نزد فع کند چون بر وی ریزند و جهت درد دندان که از گرمی و سردی بود
سود دهد از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بسبب تلطیف که
در وی است و این خاصیت که در وی است در غیر وی نیست و سرکه که
از انگور نجس گیرند با نمک سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه اما سرکه
مضر بود بسوداوی مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را
زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون با آب
و قند ممزوج کنند مضرت وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن
بادام و شهد بود **خل العنصل** بپارسی سرکه عنصل خوانند سودمند بود جهت
عرق النسا و [illegible] بود و چون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند
و گند دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد ناشتا دو درم از وی بیاشامند
و چون در گوش بچکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه که ریشی در وی بود و چون
ناشتا بیاشامند چشم را روشن کند و دندانها محکم گرداند و آواز صافی
دارد و درد معده را نیکو بود خاصه چون طعام در معده وی هضم نشود
و مصروع را سودمند بود و کسی که مره سودا بر وی غلبه کرده باشد و سنگ
مثانه بریزاند و اختناق رحم و صلابت سپرز و درد ورکین بغایت نافع بود

ولونرا صافی کند خاصه در زمان نقاهه و درد سر و عصب زایل کند و از دو درم

ابتدا کنند تا بیست درم هر روز قدری می افزاید صنعه آن بستانند اسفید سعید

پاک و بکارد چو بس پاره کند و در ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه

بیاویزد و بعد از ان یکمن از وی در هشت من سرکه انگوری اندازد و شصت

روز در آفتاب نهند در تابستان از اوّل سرطان تا اخر اسد و بعضی یکمن

عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده من کنند و در افتاب نهند و بعضی یکهفته

در آفتاب نهند امّا انچه دو ماه در آفتاب بود قوّت وی غالب بود و خاصیت

وی زیاده بود **خلال** سیاه بیست بلغت وادی القرن و بلغت اهل مدینه

سدی خوانند و وی چون سبز بود در اندرون طلعه و وی صالحتر

از بلح بود و انچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده ممسک بود

خلد بپارسی موش کور خوانند و بشیرازی انگشت برکه ان جانوریست

کور و در شیب زمین باشد و گویند که هر بود و هیچ نباتات و اشجار خورد

و در شیب بیازو کند تا بیشتر باشد و بطلب بوی پیاز و گندنا از سوراخ

بیرون می اید و اگر خواهند که وی را برانگیزند پیاز ما کند تا بر در سوراخ وی

نهند بیرون آید و برانگیزد و وی از جمله سموم قتاله است وابن زهر در خواص آورده است

خونی که در گوشت وی بود چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و خنازیر

زایل کند و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند و کسی را که بینی گنده بود در بینی

وی دهند گند بینی ببرد و چون کسی که تب ربع دارد چون بروی بندند شفا یابد

و هرارس گوید دماغ وی چون بروغن گل بگدازند و بر برص و بهق و قوبا طلا کنند

شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون بمالند زایل کند **خلر**

جلبان خوانند و خرّی گویند و ان حبیست نزدیک بکرسنه و در بعد

و نواحی کرمان و کوهبنان و ولایت اردستان بسیار خورند

و نبات بزنند و بجمان تنها مانند عدس و باقلا بزنند و خورند

و در بهار چون تر بود همچنان نا پخته خورند اما دوار اورد و بزبان ان
قوم کرو خوانند و بشیرازی مشود و این مولف کوید کویند که هر کس که ادمان
خوردن آن کند لنک شود و ازا خرو خوانند و طبیعت آن سرد و خشک
و غذا اندک دهد و خون بد از وی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را
مضر بود و بغایت نفاخ بود و چون طبخ وی بعسل یا بنا مند خلطهای
بد از امعا براند و حیض هم و محلل و ملین فضول سینه بود و اگر کاو بخورد مانند
اکر سنه بود در منفعت فربهی و نوعی از وی هست که از وی بزرکتر بود و آن پخته

شاید خورد و ویرا بسیلہ خوانند وان نوع بری بود و چون زنان بخورند شیر شان
بیفزاید **خمر** ماء العنب است و مدام و راح و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه
و قرقف و رحیق و نبید خوانند بپارسی شراب کویند و می کویند و بشیرازی
سنکی خوانند و بهترین آن بود که قوام ان معتدل بود و لون آن زرد بود و
خوشبوی بود نی آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نوی و کهنی و ازا
ریحانی خوانند و طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم اما آنچه سیاه بود
غلیظ بود و دشوار هضم شود لیکن کوشت زیاده کند و آنچه سفید بود و رقیق
غذا کمتر دهد و محروری مزاجرا موافق بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد
اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید و قوت وی میانه بود
در هر دو حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند
اما مثانه و کرده را موافق بود اما آنچه در وی قبض بود در وی ادرار بول زیاده
بود و مصدع و مسکر بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت
اتصال غذا زیادت بود و قطع سیلان مواد بکند و آنچه کهن بود مضرت وی
با عصاب کمتر بود و ادرار بول بکند و آنچه کهن بود مضر بود با عصاب
و حواس اما لذیذ طعم بود لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سفید بول براند

اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضر بود بمعده و آنچه تازه بود باد انگیز بود
و دشخوار بهضم شود و بول فایده بهترین آن بود که کهنه شده در اول سودمند بود
جهت شهوت کلی و درد بلغمی و عشق و شغاوزها بود و بهضم را نیکو گرداند
و چون بمکند تشنگی ساکن گرداند و بول براند و طبع نرم دارد و این مولف
گوید چون شراب بقدر اعتدال خورند طبیعت بدن بروی مستولی شود لاجرم
حرارت غریزی در دل زیاده شود پس آن حرارت در همه تن پراکنده
شود و معلوم است که همه قوتهای جسمانی که در بدن کار کننده اند بواسطه
حرارت غریزی کار توانند کرد پس چون حرارت غریزی زاید شود قوه
جاذبه کاملتر شود جذب غذا بهتر کند و قوت هاضمه هضم غذا نیکوتر کند
و چون حرارت غریزی قوی گردد بادهای غلیظ را پخته کند و قوت دافعه
بر دفع آن قادر شود و چون قوت دافعه آن بادهای غلیظ را دفع کند رگها
از بادهای غلیظ تهی شود و بلغم از معده زایل گردد و بادها که در امعا باشد
شکسته شود و مادهای فاسد که در گذرگاههای عصب باشند زایل شود لاجرم
حواس صافی را سود دهد و چون صافی تر گردد و رنگ روی خوب شود
پس از آن بواسطه قوت جاذبه و قوت هاضمه غذا بجمیع تن برسد

فربهی در بدن پدید آید و رگها فراخ شود و روح طبیعی و حیوانی و نفسانی در همه
اجزاء تن ساری شود و اگر افراط کند در وی مضر عقل بود و سپرز ضعیف
و جگر ضعیف و مبطل باه بود و شهوت غذا ببرد و نسیان آورد
و رعشه و ربع و [illegible] و ضعف بصر و اعصاب و صرع و سکته و مرگ
مفاجات آورد و تنها و اگر ناشتا خورند بعد از رنجوری [illegible] بیماریها
سخت خناق آورد و التهاب و اوجاع و مداوای وی بفصد [illegible] بود
و این مولف گوید اگر در شراب افراط کند بیمار شود پس حرارت
غریزی را غسل زدن ممکن نبود یا فرو میرد و مرگ مفاجات پدید آید
یا کمتر شود همچنانکه چون چراغ از روغن بیش از حاجت در کنند یا فرو
میرد یا ضعیف شود و چون حرارت غریزی ضعیف شود آن شراب
نامهضوم بماند و بلغم گردد و مضرت آن در همه تن پراکنده شود و لا ازانجه
از آن فضلها در دماغ جمع شود و آن دماغ یا گرم بود یا سرد اگر دماغ گرم بود
آن فضلها سوخته شود و از وی دیوانگی و وسواس پدید آید و درد
و درد گوش و سرسام گرم ظاهر شود و اگر دماغ سرد بود بسبب آن پاها بلغمهای
تنگ سرد شود و زیادت گردد و از وی صرع و سکته و لقوه و فالج و سرسام

سرد و فراموشی و وحشت و کابوس و ترسیدن در خواب و بیداری
بی سببی پدید آید و رمد رطب و سبل و ضعف حواس ظاهر شود
و اما آنچه از آن فضلها در دیگر اندام ها لندازوی تبهای سخت و اماسهای
بزرگ و ضعف دل و معده و جگر پدید آید و آنچه از آن بادها بجانب
پای افتد از وی بنوعی سبل و ضعف اعصاب پدید آید و اما آنچه از آن فضلها
در جگر جمع شود اگر جگر گرم بود بسبب گرمی شراب گرمتر بود و خون را
بسوزد و مایه صفرا و سودا زیادت گردد و تبها صفراوی و سوداوی
پدید آید و اگر جگر در اصل سرد بوده باشد چون شراب بسیار خورده
شود حرارت غریزی ضعیفتر شود و جگر سرد شود و شراب را هضم
نتواند کردن و فعل خود تمام نتواند کرد بدین سبب فضلها گرد آید و در تن
پراکنده شود و سده پدید آید و باستسقا انجامد و از این تفصیل که یاد
کردیم معلوم شود که همچنانکه در شراب اندک خوردن منفعت است
در بسیار خوردن وی چندان مضرت است و اگر خواهند که مستی
کمتر کنند رب غوره یا تخم کرفس تنقل کنند و غذا کمتر خورند و فالوده
قندی خورند و نیلوفر بویند و اگر محرور مزاج بود تنقل با انار ترش کنند

و سبب مرز گاهو و خیار و طلع و غذا بیشتر از شراب خوردن اش غوره و اش سماق
و انار دانه خورند و دفع مضرت وی شراب انجبار ماس کنند خمیر از خشکی
وی بقدر نمک بود در قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در دوم و کهنه وی گرم و خشک
بود در سیوم و در وی قوتهای متضاده بود مرکب از گرم و سرد سردی وی
جهت حموضه بود و گرمی قوی جهت عفونت و گرمی طبیعی از جهت نمک دارد
و در وی قوت جلا بود و ضرب ماده بلغمی کند از عمق بدن و محلل بود
و منضج همه ورمها بود خاصه دمامیل چون با نمک بیامیزند و اگر ضماد کنند بر وجع
بادی که در شیب پای بود نافع بود و چون معتدل بود و در آب خوشانند
و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر و نیم دانگی زعفران و دانگی قند در مقدار
سی درم از آن آب حل کرده بیاشامند تسکین خمار بکند و تشنگی بنشاند و چون
خمیر در آب حل کنند و دانگ نیم وزن آن روغن بنفشه با آن بیامیزند و بدان غرغره
کنند سودمند بود جهت ورم اندرون حلق و چون در آن حل کنند و از آن حبها
سازند و قطره چند بید سنگ که بدان حکانند و بیاشامند قطع اسهال بکند خمل
سورنجان است و گفته شد خان دو نوعست بزرگ و کوچک خان کوچک بیونانی خلما
اقلی گویند و بلطینه بیدقه و گفته شد و در باب با در صفت غران که از ابل میخوانند

هم گفته شود و خمان بزرگ شبوقه خوانند و گفته شود و قوت هر دو مجفف بود
و مدمل و محلل تحلیل معتدل و قوت خاما اقطی مبرد بود و مسهل سبب رطوبتی
مائی که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن چون بپزند سرباد شتی
مسهل بلغم بود و مره و ساق وی چون ماره بجوشانند همین عمل کند و اصل وی
چون با شراب بجوشانند و با طعام بخورند مستسقی دهند سود دهد و اگر کسی را که
افعی زده باشد بیاشامند بغایت نافع بود و اگر با آب بپزند و زن در آن نشینند
صلابت رحم نرم گرداند و بحال صلاح باز آورد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند
همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود با پیه خوک
بیامیزند و بر ورم گرم ضماد کنند و سوختگی آتش و گزندگی سگ دیوانه بغایت نافع بود
و چون با سه بزر نرگس ضماد کنند نافع بود **خمخم** خمخم است و گفته شد در باب حا
خماد داق [illegible] است و گفته شد و در باب ذال در دو خمه اوراق گفته شد
خماهان صندل حدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوعست
نر و ماده اما نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون با آب بسایند محک
آن زرد بود مانند زرنیخ و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود و جوهر آن پاک بود
و اگر با آب بسایند محک آن چون زنجفر بود سرخی بغایت و طبیعت هر دو سرد بود و آن

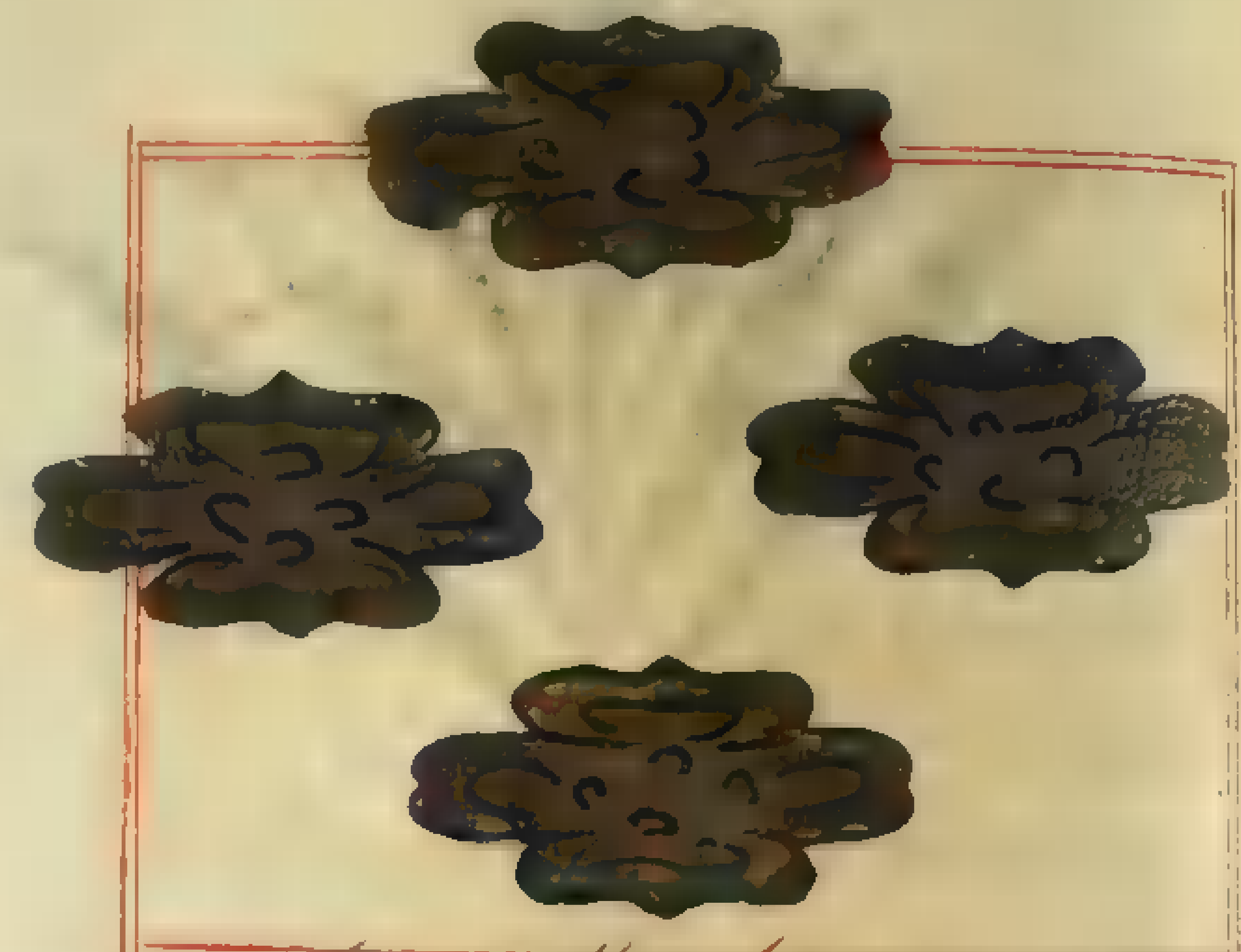

نوعی از آهن است بپارسی خماهن گویند و محکوک وی چون طلا کنند بر ورم
و حمره و سرمرغ سودمند بود و حرارت آن بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو
نوع این خاصیت دهد در ورمهای دموی و صفراوی خاصه نوع ماده که بپزند و تسکین
در وی زیاده بود از عمل نوع نر **خندریل** نوعی از کاسنی بری بود اما بغایت
تلخ بود و از آن بعضید خوانند و ورق وی بکاسنی صحرائی ماند و ثمر وی
و گل وی و ساق وی همچو سنبل لیکن قدری کوچکتر بود و بر وی
صمغ پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلائی و قوت وی
مانند کاسنی بستانی اما بسبب تلخی وی که

زیاده است بخنیق در وی زیاده بود و صمغ وی چون سحق کنند و با مر بیامیزند
و در خرقه بندند بمقدار زیتونی وزن نخود بر گیرد حیض براند و اگر نبات وی
همچنان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند چون باب بگدازند
و با بطرون بیامیزند و بر بهق مالند نافع بود و صمغ وی موی زیاده که در چشم
بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و بنشینی در وی فرو برند
و رطوبتی که بر آن چسفیده شود در بن موی زیاده که در چشم بود چسفانند
موی زیاده زایل کند و چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب
وی چون با شراب بخورند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی چون باب کاشنی

عمل کنند و در چشم کشند با دسبل که در چشم بود زایل کند و اگر دو درم از وی
با خمر بیاشامند یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب برگ بر بواسیر
طلا کنند قلع کند ولیکن وی در موی چشم همان عمل صمغ وی کند خندروس فالاوا
گویند و آن حنطه رومی است بپارسی کاکل گویند طبیعت آن گرم

و تر بود و لزج و غذاء وی سردتر از غذاء گندم بود و کمتر اما غذایی نیکو بود
و از برنج غذا نیکوتر دهد و طبیعت سرد و معده را نیکو بود و چون با سرکه
بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود
جهت قرحه امعا جنتی رواق خوانند و بریان رری سلسلس و ورق وی

مانند ورق کندنا شاخی بود و ساق وی املس بود وانرا انبارنیز
هم خوانند و بر سر وی کلی سفید بود و بیخ وی دراز بود و کرد شکل
بطریقه بیخ نیلوفر و خریف بود و کفته شد در اصل الخنثی

طبیعت آن کرم و خشکست و کویند سرد و زود بیفور بوس کویند
جون بیاشامند بول و حیض براند و جون دو درم از وی با شراب بیاشامند
نافع بود جهت درد پهلو و سرفه و بیخ وی جون بسوزانند و خاکستر
وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند بعد از انک بصوف پاره موضع
آن مالیده باشند و اکر مجوف کنند و روغن زیت در آن کنند و بر آتش نهند

نا بجوشند و بر شقاق کی از سرما بود بمالند و بر سوختکی آتش نافع بود واکر آن روغن
در کوش چکانند درد کوش زایل کند و کرانی ببرد واکر ورق و کل و بیخ آن
بر موضع کزندکی [illegible] ضماد کنند سودمند بود خاصه جون با شراب بیامیزند
واکر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند و بر دملها و ریشهاء پلید بد و رمها که
در بنها بود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و جون با سویق بیامیزند سودمند
بود جهت ورمهای کرم در ابتداء آن ضماد کردن واکر آب آن بکیرند و در کوش
مخالف چکانند درد دندان زایل کند واکر بهق سفید در افتاب بخرده پاره بمالند
نیک وان بیخ طلا کنند بغایت نافع بود واکر تخم و کل وی با شراب بیاشامند
سودمند بود جهت کزندکی عقرب و شکم براند و بیخ وی جون بر قوبا طلا کنند
زایل کند واکر با زیت بجوشانند و در کوش مخالف چکانند درد دندانرا ساکن کند
واکر سحق کنند با عسل و بر شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی جون
تر بود ببرند و با سرکه و زیت بخورند برقانرا بغایت نافع بود و استسقارا
هم و بسیار وی مرار آورد و مصلح وی آب تمر هندی بود با غوره **خنفسا**
بشیرازی خزوک نس کن خوانند اکر با زیت بجوشانند و در کوش چکانند در حال
درد ساکن کند و همچنین اکر سحق کنند و در خواص این زهراورده است که خنفسا جون

در شب گل کند مرده شود و باز چون در سست سرگین کنند زنده

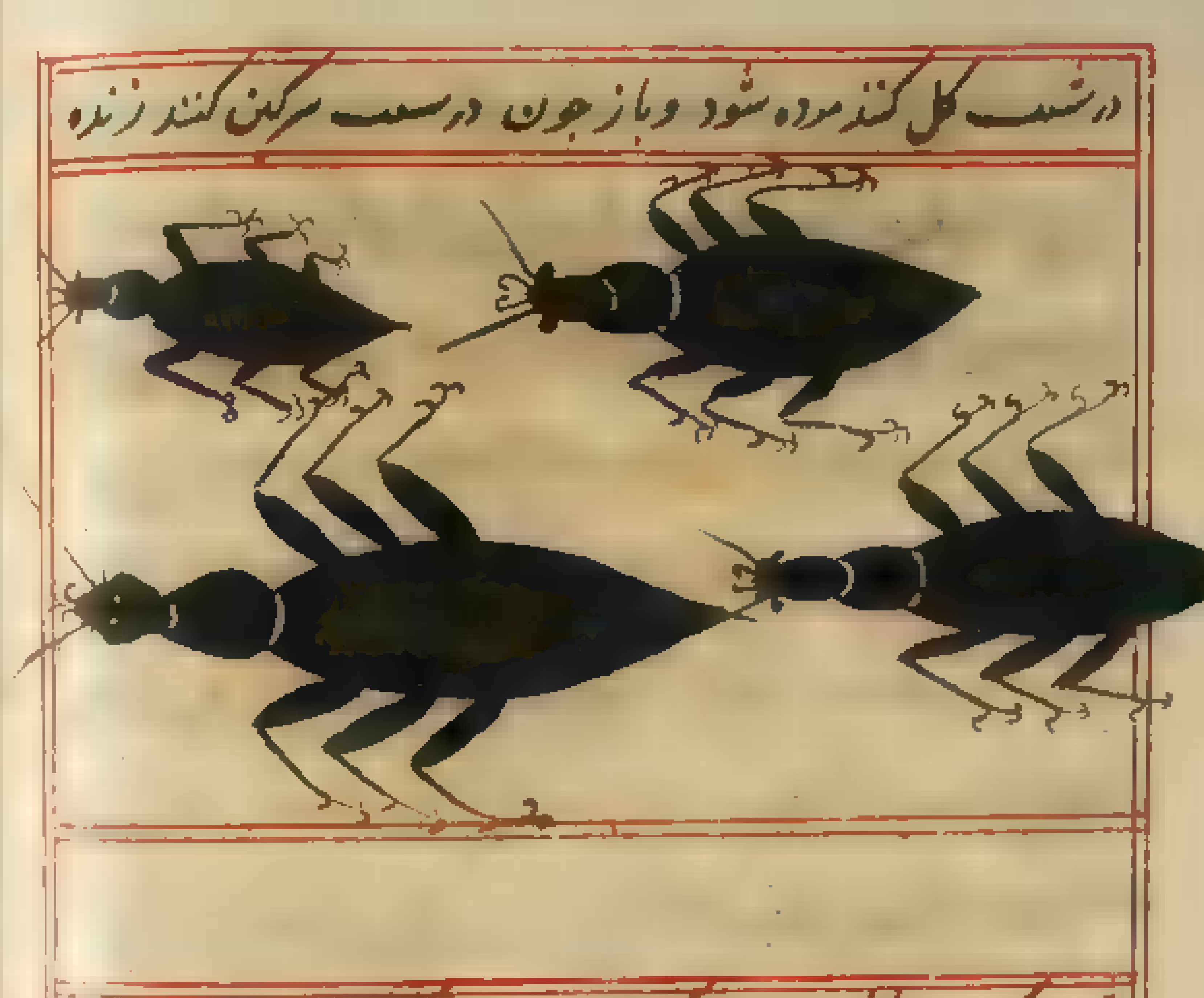

شود واگر سر با خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع پیدا شود
ومتفرق نشوند و شریف گوید اگر مو خردی پاره کنند ومیلی بدان فرو برند
وآن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و تاریکی زایل کند واگر با زیت
بجوشانند چندانکه قوت با روغن دهد وازان روغن در بواسیر مالند بغا[یت]
سودمند بود واگر بدان ادمان کنند دانه بواسیر قطع کند واگر خنفسی را نیم کوفته
کنند وبر موضع کزندگی عقرب بندند درد زایل کند **خولنجان** بهترین وی آن بود که
سرخ و سطبر و کم گره بود وآن نبجی است که بازار وی آشیانه سازد

راب دریا در وقت بچه کردن وانرا در خانه بازیابند و وی از زمین یونان
خیزد وزمین یونان آب برانده است کس انرا نیابد الا در خانه باز انرا باز انرا
بگیرند و بشویند و پاره پاره بپوند وانرا خسرودارو خوانند وبرکی قوه غات
گویند وطبیعت وی گرم وخشک در دوم و گویند در سیوم معده را
نیکو بود و درد قولنج زایل کند و درد گرده و مثانه را زیاده کند و بوی
دهان خوش کند وطعام را هضم کند وعرق النسا را سودمند بود و بول ببندد
و چون از سردی گرده و مثانه بود و صرع و صداع که از سردی بود و سرطان
و خنازیر و درد های بلغمی و سوداوی را نافع بود و بادهان بشکند و بلغمی را جدا

نافع بود و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و بیجان آن و اگر
قدری در دهان گیرند نفوط آورد و صاحب جامع گوید پدرم از وی چون سحق کند
و در سرچهار یکی شیرگاو افشاند و ناشتا بیاشامد در قوت باه بغایت
سودمند بود و از خواص وی آنست که در هر دیگ یا کاسه که بود مگس گردان نگردد
و جهت معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوت اعضاء باطنه بدهد و
گویند مضرست بدل و مصلح وی کثیرا بود و چیزها چرب و صاحب تقویم
گوید مضرست بحجاب سینه و مصلح وی صندل و طباشیر بود و بدل وی
قرفه قرنفل و اسحق عمران گوید بدل وی دارچینی صینی بود و گویند قرنفل
خولان حضض است و گفته شد خوخ بپارسی شفتالو گویند و بهترین
آن بود که سهل از وی جدا شود و وی زودتر هضم شود و آن نوع را آلو خوانند
و از معده زودتر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت چسبیده بود
غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد و تر است در آخر درجهٔ
دوم و گویند در آخر درجهٔ اول ملین بود و در وی قبضی بود آنچه پخته بود
ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض
در وی زیاده بود و آنچه خشک بود بجوشانند و طبیخ وی بیاشامند

قطع سیلان فضول از معده و ... نکند اما خشک وی ...
و آنچه تر بود و رسیده اشتها طعام باز دید کند و گرم و خشک مزاج را باه
زیاده کند و تبهاء محرقه را سودمند بود و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند
و فساد وی چون فساد زردآلو نبود و لذیذتر از وی بود اما غذا وی غلیظتر
از غذاء وی بود و رطوبت وی زود بود اما غذاء وی متعفن شود و مولد
بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربا خورند یا عسل
یا شراب ریحانی اگر ورق وی با بهار وی بکوبند و آب وی بیاشامند

حب القرع و کرمها بکشد حرح افرح گویند سادج هندی است وگفته شود خرخ

قلیفاسنه قاقلاست وگویند سنبل بوا است کران گو حکمت وگفته شود

خون سیاوشان دم الاخوین است وگفته شود خرز مهرج سم الفار است

بشیرازی خرزهره گویند وبپارسی خرزهره وان دفلی است وگفته شود

خوبطن ورق مقل است ومقل ونارکیل وامثال آن خوانند خواتیم الملک

وختم الملک طین مختوم است وگفته شود خیشفوج حب القطن است و

گفته شد خیار قند خوانند بشیرازی خیار بالنک وصاحب منهاج گوید لطیفتر از خیارزه بود

وسرد وتر در دوم وی اندکی قبض بود واسحق عمران گوید سرد وتر و ثقیلتر و غلیظتر

از خیارزه بود وطبیعت وی سرد وتر بود در دوم سودمند بود جهت تپها محرقه و

بول براند وتشنگی بنشاند ومبرد احشاء محروری بود وآب وی سی مثقال تا چهل

مثقال با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار اصفر بود واز خوردن وی خلطی بد

متولد شود وبهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود وافضل وی آب وی

بود وموافق جگر ومعده گرم بود وغافقی گوید آب وی لطیفتر بود از آن

خیارزه بود اما جرم خیار دیر هضم شود وبغایت سودمند بود وخوردن وی تشنگی

آورد ودرد معده وخاصره ومصلح وی عسل بود یا میویزیا جوارشنی که ناخواه

وکندر در وی بود اما آنچه بسر که پرورند بغایت سرد بود وحرارت بنشاند

اما در معده دیر بماند واولی آنکه بعد از طعامهای غلیظ بخورند مانند آش ماست

وآش غوره وامثال آن باید که بعد از اسفیداج خورند وپوست وی خشک کرده

مقدار چهار درم چون زن بیاشامد دشخواری زادن بروی آسان شود خیار شنبر

بپارسی وهندی خیارچنبر خوانند ووی هندی وکابلی ومصری بود بهترین

وی هندی بود که سبز وسیاه رنگ بود رسیده وفلوس وی براق بود

وپوست وی رقیق وبهتر آن بود که در زمانی که استعمال خواهند کرد از قلم بیرون

آورند طبیعت وی معتدل بود در حرارت وتر وگویند گرمست وگویند سرد است

محلل و ملین بود جهت ورم های گرم نافع بود که در احشا باشد خاصه در حلق بود
... و با ... شکر و لعاب ... نیکو خناق را نافع بود
غرغره کردن و طلا کردن ... و درد مفاصل و مفاصل را

سوود بد و درد جگر و جگر پاک گرداند و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل
مره صفرا بود و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود
و چون با آب کاسنی با آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان و درد
جگر گرم بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافت کنند
و اسهال وی بی زحمت و اذیت بود تا بحدی که اگر زن آبستن بخورند
هیچ زیان ندهد بلکه مصلح وی بود و زادن بروی سهل گردد و مره محترقه

وبلغم

وبلغم براند و شکم نرم کند و قولنج بگشاید و شربتی از طبوس وی از پنج
درم بود و اسهال وی بقوت جاذبه بود و گویند طبوخ وی هر کس که امعاء وی
ضعیف بود اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن بادام چرب کنند یا در شیر
ریزند و اسحق گوید مضر است بسعال و مصلح وی آب عناب بود و صاحب
تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است
و بدل وی صاحب منهاج گوید سه وزن آن ترنجبین و سه وزن آن هویری
دانه و قدری تربد بود **خیری** انواع است یک نوع خیری بیابانی است
و آنرا خطائی گویند و یک نوع بنفش است و آنرا

خیری منثور خوانند و هفت رنگ خوانند و یک نوع سفید گویند و یک نوع
زرد است بهترین آن زرد است که بپارسی خیری شیرازی خوانند و در بغداد
و موصل آنرا عصیفر گویند و طبیعت وی گرم بود و گویند گرم و خشک بود
در اول و گویند در دوم بود بوئیدن گل وی محلل بادهاء غلیظ بود از دماغ و سردی
دماغ و رطوبت آنرا نافع و گل وی چون خشک بود قوت وی زیاده بود
از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد چون در آن نشینند
بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند مفسد بچه بود بسبب حرارتی که
در وی هست و قوت تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند
حیض براند و باد معده و امعا را نافع بود و فواق را سود دهد و اگر با عسل بخورد
برگیرند بچه زنده تباه کند و مرده بیرون آورد اما بیخ وی در قوت مانند ایشان
بود لیکن غلیظتر بود و بطبیعت زمنی نزدیک بود و برگ چون خشک
کرده با سرکه بر سپرز سخت شده ضماد کنند نافع بود و نقرس و ورمی که
در مفاصل پیدا شود و بغایت صلب بود چون ضماد کنند سودمند بود
و طبیخ وی بسرکه درد دندان را سود دهد و گل وی چون در موم روغن کنند
شقاق مقعد و انگشتان را نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند

و خیری

وخیری سیاه که آنرا شیرازی خطایی خوانند طبیعت وی معتدل بود سودمند
بود جهت بادی که در سر بود و بغیر آن نوع زرد و سرخ که منفعت آن گفته شد که
در طب مستعمل است و منفعت آن بسیار است اما در انواع است دیگر خیری
چندان منفعتی که مشهور بود نیست که آنرا یاد کنیم مگر کسی خیری بتجربه معلوم کرده
باشد و این مولف گوید خیری انواع است و نوع سرخ که مصری بود و در
آخر مهرماه بشکفد و بشب بوی خیری خوشتر باشد و چون بلند شود
چوبها زمین فرو باید برد و خیری را بروی باید بست تا باد بروی چیره نشود
و نوعی را بغدادی گویند و آن در بهار کارند و بوی وی خوشتر بود و نوعی
شجری گویند و آن در اسفندارمذ ماه کارند و بوی وی خوشتر بود و چون
باد جنوب وزد بیشتر بشکفد و نوعی را حرمایی گویند و آن نوع بهترین انواع
خیری است و آن زرد بود و آنرا خیری شیرازی گویند و نوعی را بلخی گویند و آن
مانند یاسمین صنی خوشبوی بود و چون باد شمال آید نیکوتر بشکفد خیرزج
خیازی است بپارسی خرو گویند و خبز الملک نیز خوانند و در خیازی گفته
شد خیربوا جبل بوا و نال بوا گویند بهترین آن تازه فربه تیز بوی بود و رازی
گوید در قوت مانند قرنفل و لطیفتر از قاقله بزرگ بود و طبیعت وی گرم و

خشک بود در سیوم معده و جگر سرد را سودمند بود و بجهت معده بلغم ناک و اول
بود وقی بشنوند و غذا را هضم کند و ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند
و اشتها طعام باز دید کند و نافع بود بجهت وجع های سرد خاصه در دماغ
و وقت سر بدبد و ابن ماسویه گفته جهت بهق که در همه بدن بود
بغایت سودمند بود چون یک جزو از وی و یک جزو کندش و یک

جزو و تخم ترتیزک کوفته و بجهت بغل بسرشند و طلا کنند و گویند مضر بود
باحشا محروری و مصلح آن شیر هم خورند و سکنجبین بود و بدل آن بهترین الاجی
خوانند خیزران بری اس بری است و گفته شد و صفت ابن سلادر الف صنعنا

بریکه

بریکه که آنرا مورد اسفرم خوانند در میم گفته شود انشاء الله باب الدال
داذی و بر حب الاس است و گفته شد داذی بروج داذی از رونک نیز
گویند بشیرازی اناکک خوانند و از کوه کیلویه که از ولایت پارس است خیزد
و در هیچ موضع دیگر نبود و طبیعت وی گرم است و معتدل بود در تری

و خشک منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزد و ابن مؤلف گوید چون بکوبند
و شیران بگیرند و بیاشامند حیض براند و بغایت مجربست داذی
جنبت مانند جو باریکتر و درازتر و بطعم تلخ بود طبیعت وی گرم و خشکست

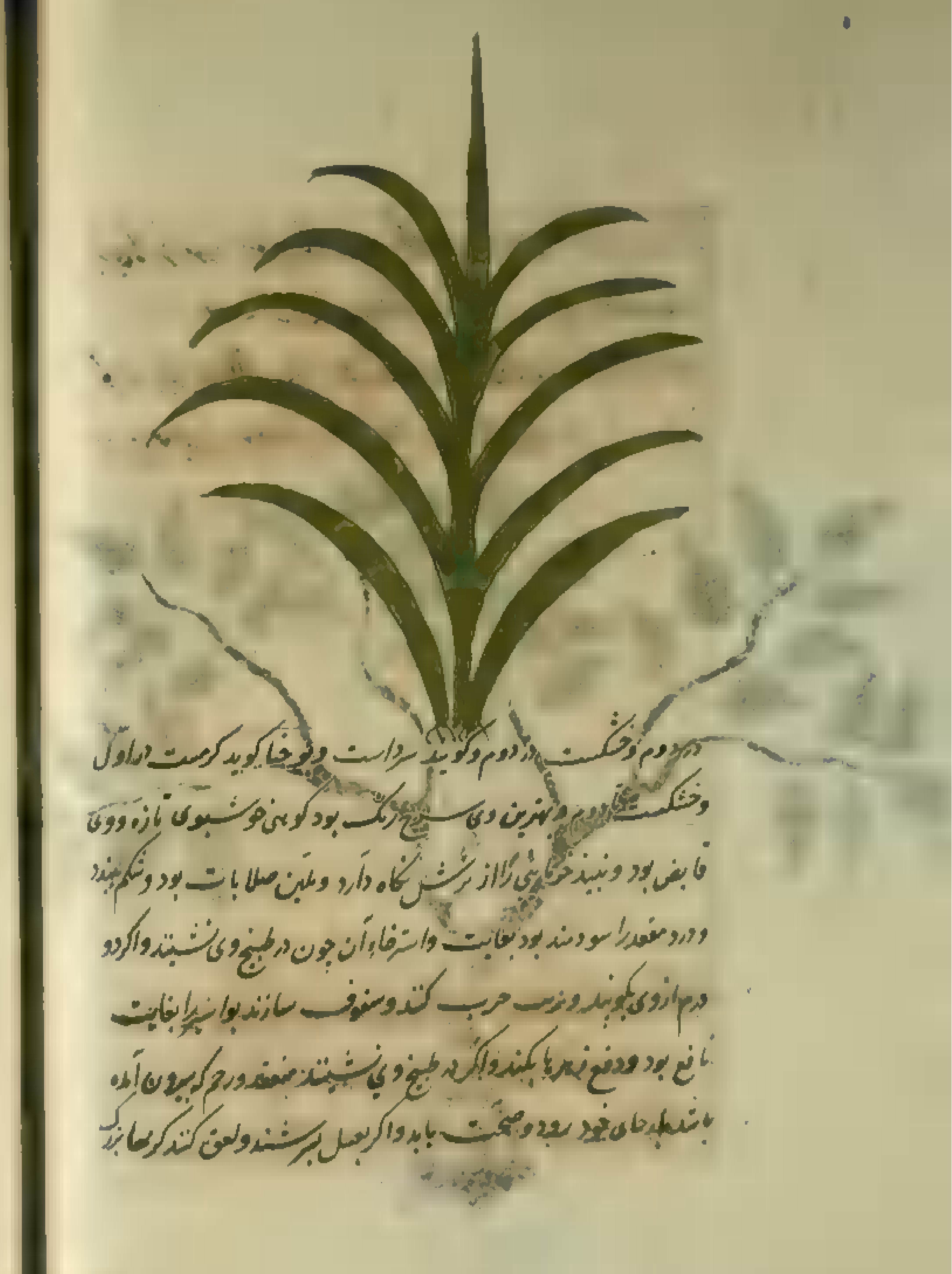

در دوم و خشکست در دوم و گویند سرد است و خوزی گوید گرمست در اول
و خشکست در دوم و بهترین وی سپید رنگ بود کوهی خوشبوی تازه و وی
قابض بود و نبیذ خرمایی را از ترشی نگاه دارد و ملین صلابات بود و شکم ببندد
و درد معده را سودمند بود بغایت و استرخاء آن چون در طبیخ وی نشینند و اگر دو
درم از وی بکوبند و زیت چرب کنند و سفوف سازند بواسیر را بغایت
نافع بود و دفع زهرها بکند و اگر در طبیخ وی نشینند منفعت رحم که بیرون آمده
باشد بجای خود ببرد و صحت یابد و اگر بعسل بسرشند و لعوق کنند کرمها بزرگ

وکوهک

وکوهک بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوای وی قی و اسهال و حقنها
حرب بود و صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر و دوار و مصلح آن خمیره بنفشه
بود با بلیله بغند و بدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام و نیم
وزن آن ابهل الا که در آبستنی نشاید که ابهل استعمال کنند **دادی رومی**
هوفاریقون است و گفته شود **دارشیشعان** قندول خوانند و بزبان بربری ازروی
و بلفظی دیگر اسقلابوس و آن درختی سبز خارناکست و در پوست وی حرافتی
و در گل وی حدتی و در چوب وی عفوصتی بود و بعضی گویند بیخ سنبل باشد که سخت
و گویند چوب سنبل رومی است و این خلاف است آنچه محققست پوست وی
مانند قرفه بود بشکل اما بسبزی میل از وی سبزتر بود و سرخ تر مانند خون
و بهترین آن بود که گران وزن بود و آنچه بسرخی زند و چون پوستش باز
کنی بلون خون بود و خوشبوی و ستبر و در طعم وی اندکی تلخی و نوعی آن
دارشیشعان بود که املس باشد و تابان و نغار تلخ و سفید رنگ بود و رگی نداشته
باشد و طبیعت وی گرمست در اول و خشکست در دوم و گویند سود است محلل
ریاح بود و مصلح عفونت و قطع خون بکند و شکم ببندد و چون طبیخ وی بیاشامند
و چون بشراب بپزند و بدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ریش که در دهن باشد

و دندانرا نگاه دارد و استرخاء عصب را نافع بود و اگر در ادویه

درجه کنند و مقدار شربتی از وی یک درم بود تا دو درم نافع بود جهت نفخ
معده و چون سحق کنند و بروغن حیری بسرشند و در گوش نهند کرم گوش
بکشد و چون سحق کرده بسرکه بسرشند و بر دندان نهند درد ساکن کند و جالینوس
گوید عفونات در لات و وسواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک کند
و اسحق گوید مضر است بجگر و اصلاح وی بروفو کند و صاحب تقویم گوید
مخفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی رنفورس گوید

در سودمندی

در سودمندی استرخاء عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ این زراوند و نیم
وزن این درونج بود و شابونکی بدل این کن مازک است

دار فلفل

جالینوس گوید ثمار فلفل سفید رنگ و گویند درخت وی غیر
درخت فلفل است بتحقیق بهترین وی آنست که سبز بود و بطعم فلفل
و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند خشک است در دوم و گویند
تر است در اول محلل بود و مرضهای سرد زایل کند و چون در میان جگر بر
بریان کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و هضم طعام بکند و قوت
معده بدهد و باه را زیاده کند و قایم مقام زنجبیل بود و جهت گزندگی جانوران

خوردن و با روغن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را
پاک کند از رطوبات و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید
عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود و روفس گوید قوت پشت بدهد و شهوت را
زیاده کند و ارروماض گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزندگی افعی و صرع و مقدار
مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسر و مصرع و صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود
و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل او بوزن آن فلفل بود و گویند
و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد دارچینی بهترین وی سیلانی بود خوشبوی
سرخ رنگ تیز طعم که در طعم وی تیزی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و روغن وی گرم بود و دارچینی در غایت لطافت بود و مصلح عفونت و زکام را سودمند بود

وخوردن

وخوردن وی و کحل کردن تاریکی چشم زایل کند و مفرح قلب بود و در وی تریاقیه
هست و چون با مصطکی تبر بر و آب این بیاشامند فواق زایل کند و دارچینی حیض
تمام آورد و هضم طعام بکند و درد معده که از سبب دل بود زایل کند و بادها بشکند
و رعشه را نافع بود و سینه را پاک کند و سدهٔ جگر بگشاید و قوت معده بدهد
و استسقا را سودمند بود و در جه زخم باررده تخم مرغ سود دهد و زهرهای
گزندگان و سر گزندگی عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت سودمند بود و چون
سحق کرده با سرکه بر قوبا طلا کنند سود دهد و چون با عسل بر کلف بمالند زایل کند
و سرفهٔ کهن را سودمند بود و درد گرده و عسر البول و اولی این بود که بکوبند
و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قوت وی تا بجده
سال بماند و بقراط گوید قوت انسان را نگاه دارد چندانکه در حیوة باشد
و ذهن تیز کند و جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول پاک کند و نسیان
ببرد و دسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و سرگردش را نافع بود
و مثانه را قوت دهد و هم شبها را نافع بود و روفس گوید لقوه را نافع بود
و استرخاء عضل و ارجانس گوید یرقان را نافع بود و صرع و وجعها سود دهد و مقدار
مستعمل از وی یک درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند

مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیره بود و بدل وی پوست سلیخه بوزن آن و نیم آن
از کبابه با اصل بارزین و گویند بدل این دو وزن کبابه بود و شادروان گویند بدل وی بوزن
وی خولنجان بود و گویند بدل وی دو وزن وی اصل بود و روغن دارچینی رعشه را
نافع بود **دار بل** نوعی از مرواست و گفته شود درمیم انواع آن **دار برنیان**
بتر است و گفته شد **داروی** سولا راشت و گفته شود **دبق** افسوس خواست
واین جیست بشکل فندق کوچک و دانها مورد و عطار شیراز و برا موبرج علی
خوانند و چون بشکنند علی لزج بغایت چسپنده در اندرون وی بود و بهترین وی
تازه املس بود که لون اندرون وی کرانی بود و لون بیرون وی سیاهی و سرخی بزند

وطبیعت

وطبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و گویند در [illegible] و در وی رطوبتی
فضل بود غیر نضیج و انسی گویند گرم و تر بود و محلل و ملین چون با زرنیخ بر ناخن بیاه
شده نهند قلع کند و بر ورمهاء سرد و تر سری بلغمی ضماد کردن نافع بود و چون
با زرنیخ و موم خلط کنند اجزا ساوی و بر ورم بن گوش نهند و مجموع در بهار نافع بود
و اگر با کندر [illegible] بر ریشهاء کهن نهند زایل کند و اگر با بوره بر سپرز بگدازانند
ولقم و عرق النسا و ورس را نافع بود چون نیم درم از وی مستعمل کنند و جذب
رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند و فولس گوید خلطها در اعضا بگدازاند و قوت
اعضا بدهد و رطوبت زایل کند و دوروبس گوید محلل اخلاط فاسد بود که در
ورکین جمع شده باشد اما مضر بود بقلب و از خوردن وی قراقر در شکم پیدا کند
و مغص آورد و دوا اروداری این بود که با آب عسل قی کند و حقنه و سکنجبین
بیاشامند و گویند مصلح وی بالنگ و کاوزبان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا
بود و در تحلیل ورمهاء صلب چهار دانگ وزن آن جوزالسرو و نیم وزن آن
ابهل است **دبس** بپارسی عصیر شاب خرمائی گویند بهترین آن بصری بود که از آن
سیلان خوانند و آن آتش ندیده باشد و آنچه از رطب فارسی گیرند دوشاب خوانند
وطبیعت آن گرم و تر بود و کلف زایل کند چون با قسط و نمک بدان بمالند وطبع

نرم دارد و غذا دهد لیکن خلطی غلیظ و خونی عکر از وی متولد شود و مصلح
وی بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده با مغز کاهو خورند
دما فرع است و گفته شود دماب سیسنبر است و گفته شود دیودار
دیودار و دیدار گویند و گفته شود دجاج بپارسی ماکیان گویند و مرغ خانگی گویند
و طبیعت وی معتدل بود در گرمی دماغ را زیاده کند و عقل بیفزاید و دماغ
وی چون با شراب بیاشامند منع خونی که از جهت دماغ
روانه بود بکند و آواز صافی کند و گزندگی جانوران بلید را

نافع بود

نافع بود و چون بشکافند و همچنان گرم بر موضع گزندگی جانوران نهند و زنان
زمان بدل کند بغایت سودمند بود و منع سریان سم بکند و فرع غذاء ناقهان بود
و شاید که ادمان خوردن وی کند خداوند ریاضت و کدو اولی آن بود که بعد
از تناول وی سکنجبین بخورند و دماغ وی منی زیاده کند و دماغ را بیفزاید و ثریف گویند
چون جوانمرغ فربه با مسکه بپزند چندانکه پخته شود و کسی را که سرفه خشک
بودی خون چون بخورد زایل گردد و اگر مرغ پیکدانه فربه کنند دوازده روز
بعد از آن بکشند و سر وی بیرون آورند و مجذوم در اعضاء خود بمالند بغایت
نافع بود و اگر بر کسی که مالیخولیا سوداوی داشته باشند طلا کنند بغایت
سودمند بود خاصه چون سه نوبت بجای طلا کنند و چون مرق مرغ پیه دار

بها شاید کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم شود هفت روز و در

روز یک مرغ باران بخورد لون وی بحال صحت رود و بغایت نافع بود

دراج رو فس گوید فاضلترین مرغ بری بود و این مؤلف گوید بشیرازی انطاطیا خوانند

و بعد از وی تذرو و سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و سفنین و فرخ الحمام و ورشان و

فواخت و طبیعت آن گرم و خشکست دجر لیماست و گفته شود دخن بپارسی

ارزن گویند و بشیرازی المرزان نوعی از جاورس است و طبیعت این سرد و خشکست

در دوم و گویند در سیوم و گویند گرمست شکم ببندد و بول براند و غذا اندک دهد و اگر

بشیر تازه ببرند خشکی وی کمتر شود و غذا بسیار دهد لیکن

سده

سده و سنگ کرده پیدا کند و مصلح وی قند بود و سویق وی قطع قی و اسهال صفرا

بود بکند و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح وی مصطکی بود و شابور گوید بدل آن برنج است

دخان مجموع و فعا نها ملحق بود و در وی اندک نفعی ناری بود و نیکوترین و

فا نها دخان قطران بود پس رفت پس صمغ بعد از آن مر بعد از آن کندر و دخان کندر

را دو بها جمله ورم چشم استعمال کنند که در وی قرحه بود آن قرحه را پاک گرداند و

گوشت برویاند و در کحلها نیز مستعمل کنند جهت منع موی زیاده که در چشم

می روید و دخان بطم سودمند بود جهت رطوبتی که در چشم بود بی آنکه رمد بود

و دخان قوار بر گرم بود قطع سبل بکند و روشنائی چشم بیفزاید دراج

گوشت وی معتدلتر از گوشت فیج بود و فاخته و فاضلتر و لطیفتر

وخشکتر از گوشت تذرج بود و حرارت کمتر منی را زیاده کند و شکم
ببندد و دماغ و فهم را زیاده کند و مصلح نانعان بود و دراج را بشیرازی
کنک کر خوانند و این مؤلف گوید دراج هندی را مرغ منقول خوانند دراقن
و دراقن نیز گویند و بلغت اهل شام خوخ است و کفته شود دردی الخمر
بهترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت وی گرم و خشک بود محلل
اورام بود و کلف و نمش را زایل کند و اثرهایی که مانند عدس بر روی پیدا
شود چون بسایند و با اشنان خلط کنند و هر روز روی را بدان بشویند
روی را پاک گرداند و جلا دهد دردی الخل دردی سرکه چون خشک کرده
بسوزانند و مانند زبد البحر با در دیگی کواری نو کنند و بر سر آتش نهند و غایت
سوختگی وی این بود که سفید گردد و بشویند مانند توتیائی سوخته و وی محرق
و معفن بود و مسخن و مجفف گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و
با رابنج بر سفیدی ناخن طلا کنند زایل کند و چون با روغن مصطکی با راتینج
بیامیزند و بر موی مالند و یکشب رها کنند موی را سرخ گرداند و آنچه شسته بود
آثار داء الفیل و ریشهای آن ببرد و تاریکی چشم زایل کند و آنچه سوخته بود با مورد
تازه بر شکم و معده ضماد کنند محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان

بکند

بکند و چون ضماد کنند بر سست شکم و بر ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم
پستان ضماد کردن نافع بود و اگر بر بیرون رحم ضماد کنند حیض باز دارد
و مسکن دردهاء گرم بود درونج صاحب منهاج گوید دو نوعست
فارسی و رومی و بهترین وی رومی بود

و او را درونج عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب
جامع گوید در کوهستان شام و اندلس بسیار بود طبیعت وی گرم و خشکست
در سیوم و عیسی گوید گرم و خشکست در دوم بادها را بشکند و گزندگی
جانوران زهردار را نافع بود و در درد رحم که از سردی بود سود دهد
و خفقان که از سردی بود زایل کند و بادهای غلیظ که در معده و امعا
و رحم بود لطیف گرداند و تحلیل دهد و بر گزندگی عقرب و رتیلا

با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن نافع بود و تقویت دل بدهد و مفرح بود
و تریاق همه زهرها و مقوی دل و اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند
تا سخونت وی کمتر شود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند بغایت نافع بود
و خاصیت وی ماهی نماید و کیفیت وی بشکند و این زهر در خواص آورده است که
چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ
کنند و در ریسمانی نوی ببندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند فرزند وی را
نگاه دارد از همه آفتی محفوظ ماند و اگر دشخوار زاید زائیدن بر وی سهل
شود و زود بزاید و اگر بیاویزند بر وی و سوری بر ریسمانی بسته باشند
و بن وی سوراخ کرده باشند بدرازی ایمن باشند از خوابهای بد و از ترسیدن
در خواب و این از خواص است و سفین اندلسی گوید مسخن دل و معده و
جگر بود و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت مالیخولیا معاً بی تحلیل
نفخ و تلطیف غلظ اخلاط و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و اسحق گوید دو
درم و هو گوید مضر بود بسر و مصلح آن رازیانه و قند بود و رازی گوید بدل وی
در دفع مضرت بادها که در رحم پیدا شود بوزن وی زرنباد و دو دانگ وزن آن
قرنفل و سابور گوید بدل وی عاقرقرحا بود و گویند بدل وی دو وزن آن سورنجان

درونقیون از جمله مخدرات بود و نبات وی به درخت زیتون ماند لیکن
لیکن از یک گز کوتاه تر بود و ورق وی برنگ ورق زیتون بود اما درازتر
بود و برنگ تیره بغایت خشن بود و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه
کوچک بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بدرازی
یک گز بود و بستبری انگشت و در کوهها روید و در طبیعت مانند بیخ
و لفاح و خشخاش سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده بود
و غثیان سخت و فواق و مغص آورد و اسهال چون و عش و مسبت
و کشنده بود از چهار روز تا هفت روز و مداوا آنکس که آن خورده بود

بقی کنند یا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن بذر البنج گفته شد در دار
شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه و بشیرازی اسفیدار و بسمرقندی
کل کرم و در صعدبان کنجشک و در اندلس بشجرة النسم و در نحارالامنکر
وعوب نوعی از وی است و صفت غرب گفته شود اما ورق

در دار در وی قبض بود و جلایی و پوست وی قابضتر و سرد تر از ورق
وی بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته بطول کند سود دهد
و پوست شبر وی چون یک مثقال با آب سرد بیاشامند با شراب
مسهل بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند و با سرکه بر جرب ریش

شده

شده مالند سودمند بود و پوست وی چون بر جراحات
بحد بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بر سرشند و بر برص
طلا کنند زایل کند و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزد رطوبتی که
از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند کری که از رنجوری
در ارحادث شده باشد زایل کند و عصاره ورق وی چون در گوش
بچکانند هم کرم و ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم
کشند تاریکی چشم زایل کند و رطوبت ثمر وی چون بر روی
مالند جلایی تمام دهد و شیخ گوید ورق وی سرد و خشک
بود در درجه اول در ثمرة العلیق است و گفته شود در دبطارس
دودسطارس نیز گویند و معنی ابن بلوطی بود یا سرخس بلوط و این
چیزیست که بر درخت بلوط کهن پیچیده می شود مانند سرخس
اما کوچکتر بود و در وی حلاوتی بود با اندکی تیزی و تلخی اما اصل
وی با وجود شیرین و تلخی و تیزی عفص بود و قابض و معفن و
در غایت حرارت بود چون بکوبند با هیچ همچنان و بر موی
ضماد کنند موی را ببرد و فالج ولقوه را سودمند بود در داب وسنبویه است و گفته شود

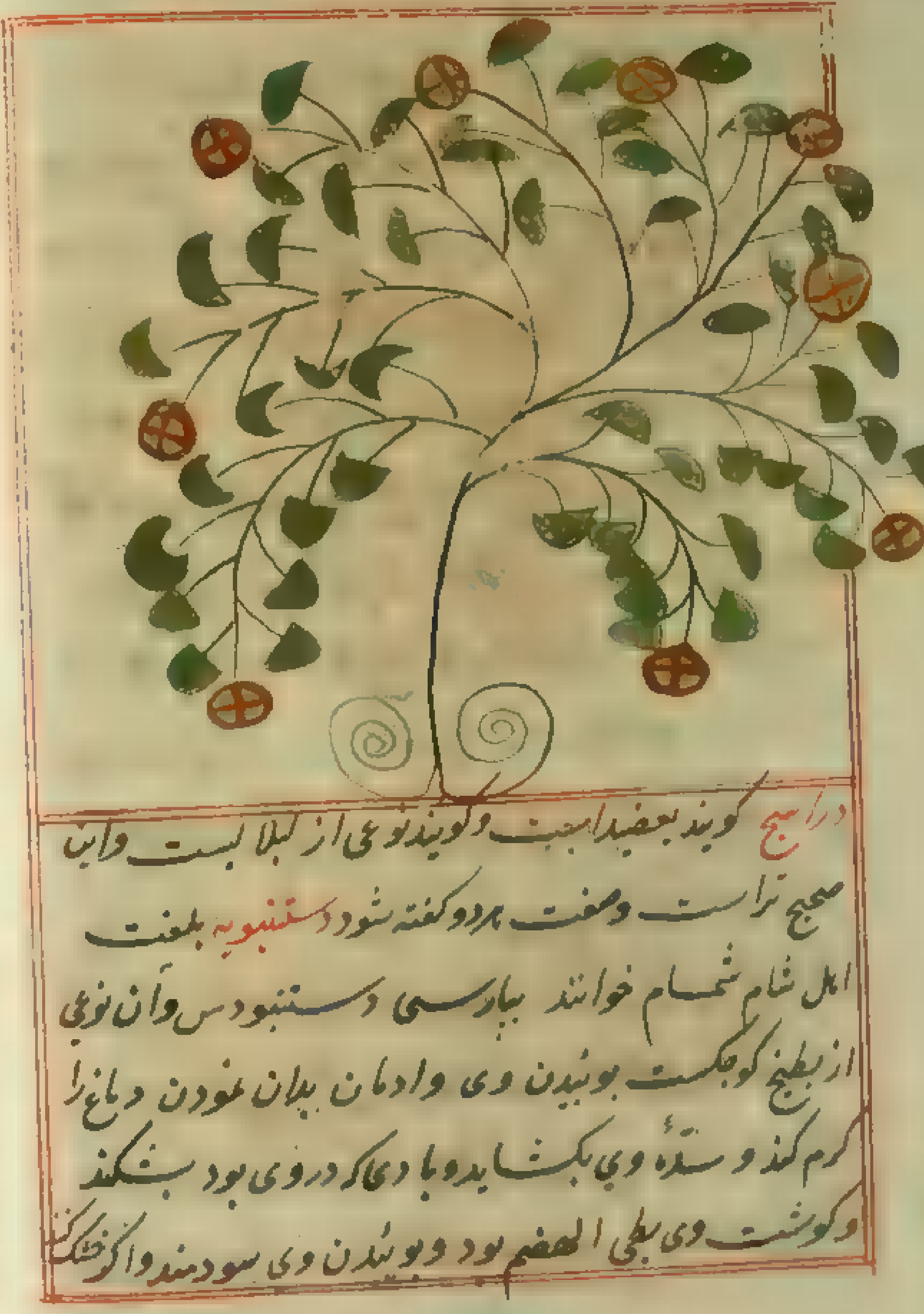

دراسیج گویند بعضی اسبست و گویند نوعی از لبلاب است واین
صحیح تراست وصفت هردو گفته شود دستنبویه بلغت
اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو دس وآن نوعی
از بطیخ کوچکست بوئیدن وی وادمان بدان نمودن دماغ را
گرم کند و سدهٔ وی بگشاید و بادی که در وی بود بشکند
وگوشت وی بطی الهضم بود و بوئیدن وی سودمند واگر خشک کن

و روی را بدان بشوید پاک گرداند و جلا دهد دفلی حبن است واین دو
نوع بود بری و نهری و هردو نوع را اسم الحمار خوانند بپارسی خرزهره
و بشیرازی خرزهره و بهترین وی سبز بزرگ ورق بود و بغایت تلخ بود
وگل وی مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب بود وطبیعت وی
گرم وخشکست در سیوم وگویند خشکی وی در دوم بود وگویند در اول
بغایت محلل بود اگر طبیخ وی در خانه بیفشانند قتل براغیث وارضه
بکند و در محلل بود اگر طبیخ ورمهای صلب که بود ووردینت

ودرزانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند و مانند مرهم بود بر ورمهای
صلب نهند بگدازاند و تحلیل دهد و آب ورق وی چون بر جرب
و سعفه طلا کنند سودمند بود و چون با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند
سودمند بود جهت گزندگی جانوران زهردار و مقدار مستعمل از وی
نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فقاح وی و ورق وی حیوانات را کشنده بود
از آدمی و سگ و اسب و خر و استر و غیره مجموع حیوانات و آنچه
ضعیف بود از حیوانات نمل و مثل آن اگر دفلی در آب خیسانند و از آن
آب اینها را کشنده بود و اندکی از وی کرب آورد سخت و باد
در شکم پیدا کند و آب که دفلی در وی رسته باشند بد بود و فقاح وی
بغایت معطش بود و ورق وی چون با آب بپزند و بپالایند و بهر
یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب
بسوزد و روغن بماند و بعد از آن ثمن رطلی موم سفید بر آن روغن نهند
مانند مرهم و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت کمال مفید بود
و اگر ورق وی خشک کرده بکوبند و بر ریشها افشانند خشک بداند
و وی خشن را ریش کند و حوالی آب و مداوای کسی که دفلی خورده باشند ماستهای

حرب

حرب و حبضها و لعاب بزرقطونا و روغن گل و کثیرا
و جلاب و در عنب بعضی   مفید بود و همچنین انجیر
انگوری اضافه چیزها جرب کنند دفطامون مشکطرامشیع است
و گفته شود دفاق الکندر   در صفت کندر گفته شود داب بپارسی صفار گویند
و بزرازی خار پوست وی و خوردوی بغایت خشک بود و در درجه اول سوم بود
و چوب وی سرد و تر بود ورق وی چون تر بود با شراب اینده بپزند و بر چشم
ضماد کنند آب رفتن چشم باز دارد و ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در زانو باشد
سود دهد و اگر نمک بکوبند و بر ریشها بر افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را

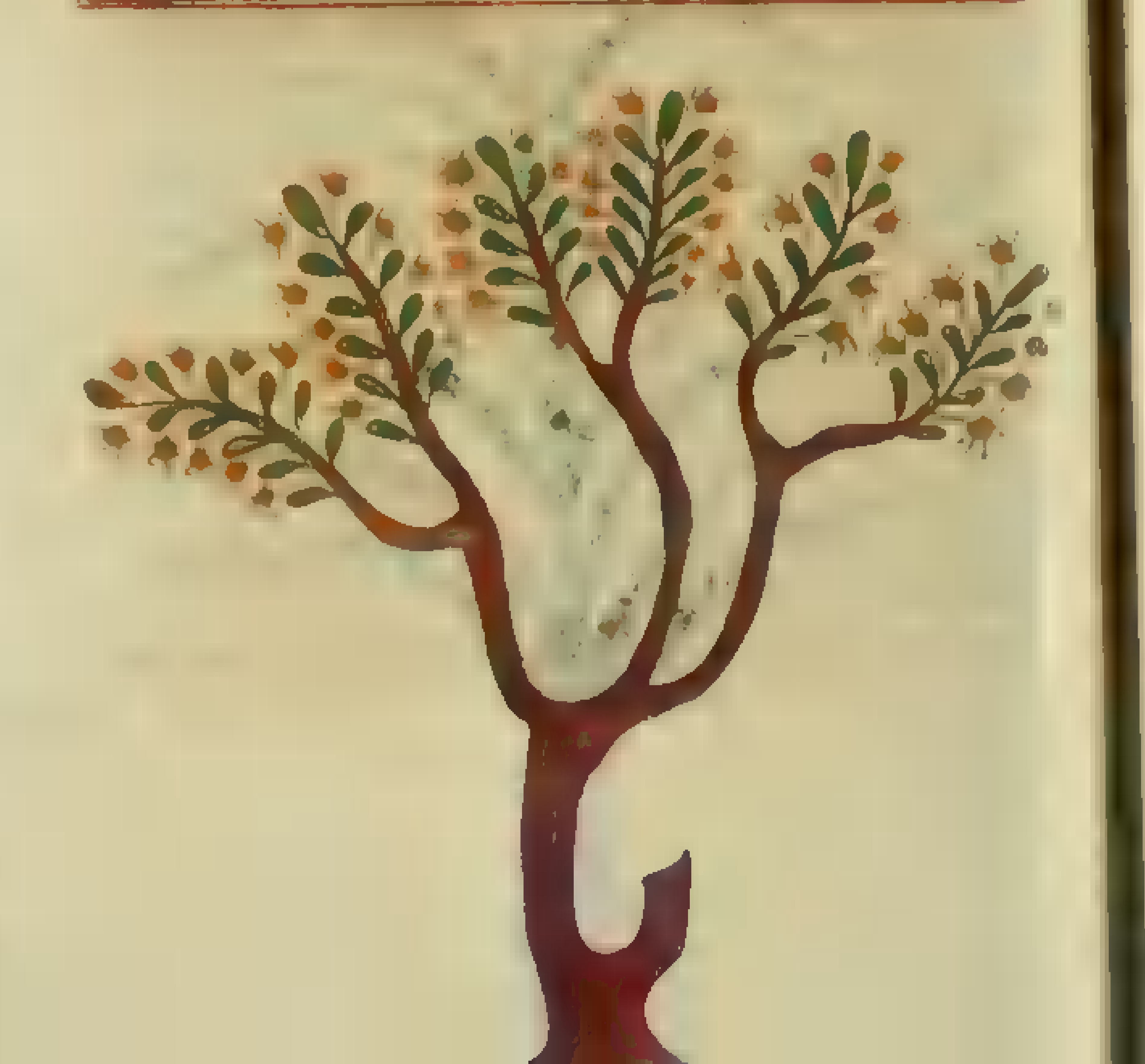

سوده بود و پوست وی چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند نافع
بود جهت درد دندان و سوختگی آتش و ثمر وی چون تر بود با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران سود دهد و چون با به بر سوختگی آتش نهند نافع بود و غبار
بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود بحواس و شش و آواز و باید که ثمر تازه
از پی آن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عود بود با قرفه دارچینی و جوز وی با به بر گزندگی
جانوران ضماد کردن نافع بود و خاکستر وی ریشهای چرکن زایل کند و پوست
وی چون بسوزانند جلا بی تمام دهد تا بحدی که برص را شفا دهد و چون ورق و ثمر
وی بخور کنند در خانه خنفسی بگریزد **دلبوث** نوعی از سوسن بری است و این معروفست بسیف الغراب

وبدان سبب

وبدان سبب آنرا سیف بری نهاده‌اند که ورق آن مانند سیف است و بشکل
ورق ابرسا بود اما ورق ابرسا باریکتر و کوچکتر بود و ساق وی مقدار یک گز
بود و گل وی سرخ رنگ بود و ویرا اسقراغاسون خوانند و بعضی باخاریون گویند
و کسیفیون نیز خوانند و اصل وی مانند دو بار کوچک بود زبر یکدیگر آنکه
در شیب بود لاغر بود و بالایی فربه و در وی قوت جاذبه بود و ملطف
و محلل بود و در بغداد این بیخ را نافوخ گویند و زنان بغداد جهت فربهی مستعمل
کنند و جهت جلاء بروی چون بدان بشویند بغایت لون را نیکو گرداند و در بغداد
بسیار بود و لرزان معاوج بالای وی چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون
با شراب بیاشامند شهوت جماع برانگیزد و بیخ شبیبی وی چون زنان بیاشامند
قطع شهوت ایشان بکند و زهراوی گوید چون بیخ وی در شراب خیسانند
و صاحب بواسیر هر روز مقدار یک رطل از آن شراب بیاشامد بواسیر را خشک
گرداند و این مجربست و اگر خشک کنند بیخ وی و هر روز مقدار یک درم با ماء العسل
بیاشامند همین عمل کند **دلبک** ثمر گل است چون گل بریزد این ثمر حاصل شود
مانند تخم سه گل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی شیرینی بود
و در شام بعرف الدبکر خوانند و این مؤلف گوید شیخ الرئیس برانست که تخم گل است

دلبینس نوعی از صدف کوچک بود که چنان خام عکسود می خورند و در جا
کنند شود و هم صدف دلق صاحب منهاج گوید غذای وی مانند سمور بود در جه
جالنی و مالسی گوید گرمی وی کمتر از سمور بود و بخونه وی معتدل بود وای بر آن
طبیعت جوان و کام و تراست دلفین ماهی بزرگست سیاه رنگ و سر وی
مانند سر خوک بود و دندان دارد و آنرا الخنزیر البحر خوانند و در جرون خوک
ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگدازند در خطلی که شحم وی
بیرون کرده باشند و دهان بو شد و در گوش چکانند کری کهن شده و از آن
بو به نرا زایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود و نغمی گوید گوشت
وی مانند گوشت سگ آبی بود در غلیظ و در هضم و تولید سودا و کابوس بد

و دندان

ودندان وی چون بر کودک او بر بندند بتر رسد و پیه وی چون بخور بند درد مفاصل را
سود دهد دماغ بهترین مغزها مغز مرغها بود خاصه کرکی و بهترین مغز مواشی بره
و گوساله و شیخ الرئیس گوید مصلح کسی بود که زهر خورده باشند یا گزیده و برا گزیده باشند
و بقراط گوید جمیع مغزها سرد و تر بود و خونی سرد لزج و خلطی غلیظ از وی
متولد شود و چون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیاده کند و مرطب اعضا
و کرده بود و باه را زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود و دیر
هضم شدن و بر معده مالیده شود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود
و دیرتر از معده بگذرد از آنچه رسیده بود و مصلح وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل
و دارچینی و سرکه بود دماغ الدیک والدجاج مغز خروس و مرغ چون بخورند بگزندگی
مار و غیره نافع بود و چون بریان کنند بگرد آسیاب و مقدار باقلایی بخورند خون
رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از حجب دماغ روانه
بود دماغ البعیر مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را سود دهد
بود دماغ البط مغز بط ورم مقعد را سود دهد دماغ ابن عرس مغز راسو چون خشک
کنند و با سرکه بیاشامند صرع را بغایت مفید بود دماغ الخیل مغز اسب محرق و مسحوق
بود دماغ الخفاش مغز شب پره با عسل چون در چشم کنند در ابتدای نزول آب

نافع بود وخاکستر آن روشنائی چشم بیفزاید ومغز وی تازه چون برگ
پای مالند باه را برانگیزاند دم الاخوین شیان خوانند وایدع ودم الثعبین ودم
الثعبان بپارسی خون سیاوشان گویند وبعربی قاطر الدم ومولف
گوید این سه نوعست چکیده وخشتی وترابی بهترین این چکیده بود صافی که قطعا
خوب در وی نبود وطبیعت وی سرد وخشک وقابض بود وخشکی وی در دوم
بود وشیخ الرئیس گوید سردی وی در سیوم بود وبوخنا گوید گرمست در
اول وخشک تا دوم قوت معده وجگر بدهد وشقاق مقعد وسحج امعا را
بغایت مفید بود وقطع خون رفتن کند از هر موضع که باشد چون نیم درم از وی
بر روی زرده تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند شکم براند وسحج را نافع بود ودر
داروهاء چشم قوت چشم بدهد وجراحتهاء تازه را سودمند بود وروفس
گوید ریشها ودملها و[illegible] را نافع بود ودر دارو چون بر آن افشانند
وجالینوس گوید گوشت بر جراحتهاء که در امعا بود وظاهر بدن برویاند
ووی شش را بد بود ومصلح وی صمغ عربی بود یا کتیرا وبدل وی در همه فعل
کاه ربا بود یا عصاره کاه ربا وگویند جفت بلوط ومولف گوید وی صمغ بود وآن
جزیره سقوطره خیزد آنچه چکیده بود وآن دو نوع دیگر از هندوستان خیزد از موضع

دیگر

دیگر وابن مولف گوید در این روزگار هر چند دم الاخوین که آورده اند مغشوش
بود وغش آن بکندر کرده اند دم خون گرم وتیز بود وگفته شود هر یک بجای خود
دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق وکلف چون
گرم بر آن طلا کنند ومنفعت [illegible] گرم بود در نزد وی وچون بر آتش بریان کنند
جهت قرحه امعا نافع بود وقطع اسهال مزمن بکند وچون با شراب بیاشامند
سموم را نافع بود دم الایل خون گوزن وگاو کوهی چون بریان کنند سود دهد
بود جهت [illegible] که زنان کرده باشند وذوسنطاریا را سود دهد واسهال
کهن وکسی که از هر چیز رده باشد دم ابن عرس چون با [illegible] چون طلا کنند بر خنازیر
ومفاصل تحلیل کند دم الحمام چون با [illegible] آنچه بوی بود چون
با شراب بیاشامند صرع را سود دهد دم الانسان خون آدمی چون وقتی که
حجامت کند بگیرند وبا گرد جلنار بسرشند وبا شراب [illegible] طلا کنند
بر هر ریشی که در اعضا بود [illegible] ریشهاء که سبب [illegible] بود
بصلاح آورد دم القراد بپارسی چون گویند چون در میان شراب کنند
مستی زود آورد وابن از خواص است دم البقر خون گاو ماده چون بر جراحت
ریزند خون ببندد دم الحلم دم قراد است که گفته شد منع موی زیاده کند

در چشم باشد بکند و فنی که بکند و بر موضع این طلا کنند و وی اقوی بود
از دم ضفدع از منع رستن موی. دم الحمار و الورشان
والسمن والدجاج خون کبوتر و خون ورشان که بپارسی کنار گویند و چون
سمن که بپارسی بوتیمار خوانند و چون مرغ خانگی بهترین این بود که از
حیوان سلیم گیرند آن گرم بود جهت منع ورمها که تولد کند بسبب
سقطه با روغن گل نافع بود و جهت جراحات چشم در چشم چکانیدن
سودمند بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند و چون فاخته و کبوتر قطع خون
رفتنی که از حجب [?] نافع بود بکند. دم الثور خون گاو نر خون نر بود از جمله
سمومات بود از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و مری و سرخی
زبان و غثیان سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن
و خناق کند و کنا از آورد و مداواء وی بجنبه و اسهال کند و قی در آنجا
خطرناک بود که خناق آورد و بعد از حقنه و مسهل دو بهاره که نافع بود جهت
فسردگی خون مانند مح الحران [?] و دوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر
در سرکه و فلفل والعماد در سرکه دهند و خاکستر سر و دو نخم کرنب و عصاره
عوسج و علامات خلاص وی آن بود که از دبر وی مانند زعفران چیزی بیرون آید

واولی آن بود که بر شکم و معده وی ارد با ماء العسل ضماد کنند و اگر چون
وی بجان گرم با سویق بر ورمها صلب ضماد کنند تحلیل دهد. دم الضفدع
خون وزغ که بشیرازی بک گویند بهترین آن خون ضفدع زرد و سبز بود
منع موی بر رستن بکند و موی زیاده که در چشم باشد بکنند و بر موضع
این طلا کنند نروید خاصه خون ضفدع سبز کوچک و چون بسوزانند خاکستر وی
در بینی دهند خون رفتن باز دارد و علت الغیاس [?] المجوسی گوید چون طلا کنند
بر دندان برو باشد و خبراو [?] گویند که ضفدع و خون وی چون بپزند بر دندان
نهند دندان بیفتد و این مجربست دم الحربا خون آفتاب پرست که آن
نوعی از اعضاست منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون بکنند و بر موضع
این طلا کنند دم الخفاش چون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد
که بزرگ گردد دم الحایض گویند مسکن وجع نقرس بود چون بر وی چکانند
و چون بر چهره مالند و چون زن بخود برگیرد منع آبستنی بکند دم الکلب
دم الکلب سودمند بود جهت گزندگی وی رسم سهام ارمنیه و گویند
بچه بیرون آورد و منع وی زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس گوید
دروغست دم الدب خون خرس چون گرم بر ورمها نهند زود پخته کند

وان زهر در خواص آورده است که خون وی چون در چشم کنند بعد از آنکه
موی را زیاد برکنده باشند دیگر بر نروید و شریف گوید خون وی چون دو از
بیاشامد نافع بود دم الورل والحردون خون ایشان چون در چشم کنند
قوت باصره بدهد و ایشان نوعی از عظایه اند صفت حردون گفته شد
دور کرده شود دم البومه خون بوم سودمند بود جهت ربو و همچنین عرق
وی و گوشت وی دم التیس خون بز نر که بشیرازی دکه خوانند بهترین آن
بود که از بز کوهی گیرند چهار ساله وقتی گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت
دیگی سنگی بیاورند و حلق وی ببرند و چون اول رها کنند و آخر و از آن
میانه بگیرند در دیگ و رها کنند تا سرد شود بعد از آن قرصها سازند
و رها کنند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی بنهند که نم بود و چون
خواهند که استعمال کنند جهت سنگ گرده و مثانه سه درم از وی در کاسه
شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی در وقتی که وجع
ساکن بود سنگ گرده بریزاند عجایب و این از جمله مجربات است
و چون تر بود و بر ورمها گرم طلا کنند نفع دهد دم المعز خون بز چون با عسل
بیاشامند در سنگ مثانه نافع بود دم الحمل خون بره گویند سودمند بود

بخاصیت

بخاصیت صرع را دم الفاره خون موش بر ثآلیل و مسامیر چون
طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت
وی مانند گوشت آدمی بود بطعم و قطعا فرق نتواند کرد کسی که آدمی خوار بود
دم الدیوک والدجاج خون خروس و مرغ سودمند بود جهت خونی که
از غشاء دماغ روانه بود دم الحمار خون خر منع رعاف کند جهت دماغ بود بکند
دم الخفاش خون خفاش چون بیاشامند صرع را نافع بود دم السنانه ودم التنین
تنین که نهنگ و این دم الاخوین است دنقرا بقم خوانند و طبیعت وی گرم و خشک
بود و به قوت مانند نمک بود بلکه قوی‌تر بود از وی چون سحق کنند و با شکر بکار
اعضا طلا کنند زایل کند و چون سحق کرده بر موی غلیظ نهند رقیق گرداند و نیم بپارسی
شوره خوانند دند بشیرازی باتو گویند و این خروع صینی است

وحب خطائی خوانند وحب سلاطین نیز گویند واین سه نوعست
صینی و هندی و سخزی صینی بمقدار فستقی بود و سخزی بمقدار بید انجیری
ومیل بسرخی ونقط سیاه بران باشد و هندی از صینی کوچکتر بود واز
سخزی بزرگتر ومعوان مثل بزر دی زند وبعضی گویند حب الملوک ماهودانه
است وگفته شود وطبیعت زند گرم وخشکست در چهارم بهترین وی
صینی بود پس سخزی پس هندی وشربتی از وی یک حبه ونیم بود
تا دو حبه وگویند از دو دانگ تا نیم درم مسهل رطوبات وسودا وبلغم
آنچه در مفاصل بود ونشاید که در شهرها گرمسیر مستعمل کنند الا در شهرها
سردسیر وطبیعتهاء سرد ومصلح وی این بود که پوست وی باز کنند
بکار و باید که نزدیک وی بپزند اگر بپوست وی رسد سرخی
آب زایل شود وسفیدی مانند مرض پیدا شود مغز وی را بگیرند و در
اندرون وی مانند زبان گنجشک بود آنرا جدا زنند و با قدری نشاسته
وورق گل سرخ وزعفران وکثیرا ورازیانه بکوبند واگر خواهند که
با ادویه مسهل ممزوج کنند با تربد وعصارهٔ غافث وعصارهٔ افسنتین مانند
آن که همان مزاج داشته باشد ونباید که زند در ترکیبی کرافیون وفرفیون

باشد

باشد مستعمل کند واگر با شیر خر ومسکه خورند هم شاید وآن سودمند بود
جهت مرهٔ سودا وبلغم ومسهل خلط خام بود ودرد مفاصل را تحلیل دهد
وسیاهی موی را نگاه دارد ورها نکند که زود سفید شود وعیسی بن علی
گوید که وی سحج امعا آورد وباید که بعد از آن شیر تازه خورند وغذا گوشت با آب
سیب وغوره وقدری بیند وابن افشامه واگر ماهی خورند شاید واگر خشو بی
سازند از برنج وجو مقشر بروغن گل نافع بود دنقه زوان است وسیلم
نیز گویند وگفته شود ذو الحبه خنطانا است وگفته شد وسرزن خوانند وان
حشیشی است که در میان گندم روید وبشیرازی تخم این کماس خوانند وطبیعت
این گرم است در اول وخشکست در دوم وگویند معتدل است
واین ملین ورمهای بود که در ابتدا نهایت صلب بود
وچون داء الثعلب ضماد کنند سود دهد وچون
با آرد بر غرب ضماد کنند سودمند بود و غرب
ناصوری بود که نزدیک چشم پیدا می شود در
آنجه چشم ودو درم از وی مسهل گرم بود
ووی مضر بود با ششن ومصلح وی کثیرا بود. وبهترین

وی سیاه بکسب بود و عصاره کرا رخسار وی کیرند باید که با آرد فی آمیزند و خشک سپس کنند و بعد از آب استعمال کنند **دوم** درخت مقلاست و در مهم گفته شود **دو قوا** تخم حزر بری است و بعی آن شقاقل است وگیاه و می خودسن گیاه خوانند و کند کیا بزر گویند و بغایت خوشبوی رست دارد و گویند دو قوا تخم کرفس بری است و خلاقات وبیونانی دوقس خوانند و دوقس نوعی از انست بشیرازی بدیان گویند و صفت آن در قاف در قوقالس گفته شود صفت همه و بهترین دو قوا تازه زرد رنگ و طبیعت این گرمست در سیوم و خشکست در اول گویند

کرم

گرم و خشکست در دوم مغص ساکن کند و بول و حیض براند و سحج اطفال را نافع بود و مقدار شربتی یکدرم بود و منفخ معده بود و فضلها ء بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از آن سبب بود زایل کند و گزندگی عقرب را نافع بود چون بپزند و آب این بیاشامند یا بر موضع گزندگی ریزند و رفس گوید قوت معده بدهد و هضم طعام بکند و منی زیاده کند و جالینوس گوید شهوت باه برانگیزد و نعوظ قوی آورد و ان ماسوس گوید استسقاء مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و **فولس** گوید کرمها و حب القرع بکشد چون با شیخ یا ترمس بیاشامند و وزن آن و **دسقوریدس** گوید مهیج شهوت جماع بود و مدر طمث و **صاحب تقویم** گوید مضعف مثانه بود و مصلح آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج گوید مضر بود بمثانه و شهوت جماع ببرد و مصلح آن مصطکی بود **دودل** گویند طالیسفر است و گفته است **دو باروج** گویند کاکنج است و گفته شود **دود القرمز**. دود الصباغین خوانند و این کرمی سرخ است که در درخت بلوط یابند و وی صدفی شکل بود کوچک مانند حلزون و جالینوس گوید چون از درخت بگیرند و تر بود سرد و خشک بود در دوم و صفت و منفعت وی

در باب کاف و زو مذ کفته شود دود الحریر بپارسی کرم ابریشم کویند چون بکیرند

و خشک کنند و سحق کنند ... ازوی ... کر ازار د کندم بود افتاد

کنند و با ... بند ... بالای نون ... انعکاست نیکو کند و برزا

و ... کند و اکر ... ازوی خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر ... م

او برند بغایت سودمند بود دود ح نخیض تو است و کفته شود

دوقص بصل است و کفته شد دود رحولی نوعی از سوسن بریاست که

یونانی کیسیفون کویند و آن ولبوس است و کفته شد دود شجر

الصنوبر کرم درخت صنوبر بود قوت مانند او بود در فعل همان عمل کند

و آن سبز رنگ بود و چون بکوبند و بر مو ضعی ضماد کنند کوشت را

تباه کنند و اکر بر ورم ... دو ... که محتاج شکافتن

بود نهند بشکافد دود ص است که آهن یافته در آن اندازند و از مو بیا

یاه بود و منفعت وی در صفت حدید کفته شد دود البریج نروک است

و در باب نون صفت نروک کفته شود دود المنطاقی خالد و میون است

وگفته شده دهنج سنگی سبز است بپارسی دهانه گویند وآن دو نوع است
کرمانی و فرنگی و بهترین آن فرنگی سبزتر بود و ترشی و سبزترین و ...
چنان امتحان کنند که چون بشکنند و ببوی آن شنوند و ... کنند تا خشک شود
اگر آبینه زنگ برآورد نیک بود و اگر نه سبزترین بود و طبیعت این سرد و خشک است
و در طبیعت نزدیک توتیا بود و این مولف گوید که این یک نوع که بدر این ضعیف
آورده که کرمانی است از خراسان خیزد و از ولایت فارسی میانه سیرجان
و شواره هم خیزد و آنچ فرنگی گویند و نده خوانند بدان سبب که در وی

مثل جوهر آهن بلارک نقشها باشد و فرند بلغت تازی جوهر شمشیر بود
و تولد دهنج سبزترین از معادن نقره بود و از آن دهنج ترشش از معادن مس و در
هر دو نوع سمی باشد و دهنج بکار نیست که در معدن نقره و مس مصعدی شود

بونهال توتیا بمرور ایام می بندد و بعضی مانند پر طاووس است و غلبه لون آن بسبزی
زند و بعضی سبزتر بود و بعضی بی لون زرد دهنج ترشش در صنعت کبیر
بکار برند از بهر افادت لون دران صنعت اگر بر زر شکن دار افکنند دو به
شکن ببرد و دهنج سودمند بود جهت سفیدی چشم با مروارید ناسفته
و توتیای هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته مانند سرمه در چشم کشند
و وی از جمله سمومات بود و اگر حک کنند و کسی که زهر خورده باشد بیاشامد
دفع زهر بکند و اگر کسی که زهر نخورده باشد و بخورد سم مهلک بود و اگر بموضع
گزندگی عقرب مسح کنند درد ساکن کند و اگر سحق کنند و قدری با سرکه
بگدازند و بر قوبا که از مره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که در سر و جمیع
اعضا بود سود دارد دهمست درخت غار است و صفت این گفته شود
دهن الحل شیرج است بپارسی روغن کنجد خوانند و سیرجت گویند
و روغن شیره گویند بشیرازی روغن خوش خوانند و در شیر گفته شود
در شرح منفعت آن دهن الخلوق روغن زعفران است و صفت ادهان
در مقالت دوم در مرکبات گفته شود دهن جبلی او ملی است و گفته شد
دهن البلسان روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع شعری

نشتری از آهن ساخته اند و زیر هر برگی شق کنند چنانکه بدان جایگاه که
روغن است برسد و ترشح بنیاد کند و روانه گردد و گویند به پنبه حاصل
می کنند و گویند شیشها ساخته اند که هر یک پنج مثقال از آن بگیرد در شب
هر برگی که شق کرده باشند بیاویزند و بهترین وی آن بود که تازه باشد
و بوی وی قوی بود و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند
و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بشیر
چکانند شیر ببندد و اگر در آب چکانند و حل کند مانند شیر سفید
شود و اگر برابریشم چکانند و ابریشم را بسوزند و خاکستر آن ببرشند
و در آب اندازند در بن آب نشیند و آن را شیر بلسان خوانند و صمغ
بلسان گویند و بحقیقت آن روغن نیست بلکه صمغ است و آن موضع
که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و از راعین الشمس
خوانند و بلسان از معجز عیسی علیه السلام است و تخم آن را نیز روغن
هست و از او حب بلسان خوانند و کهنه شد و صفت عود کهنه شود و
حب آن بقوت تر از عود آن بود و امتحان آن بکنند ما و حول دفر کنند
و مولف گوید این دو امتحان معتبر نیست که روغن مغشوش کند با دو سوزن

فروخ

فروخته می شود و غش آن بروغن صنوبر کنند و بروغن مصطکی و روغن
حنا و شمع گداخته و دانه جهت آنکه چون بکنند تا بدان چرب کنند و با آتش
دارند و افروزند و طبیعت این گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
و لطافت وی از حب و عود زیاده بود و در چشم کشیدن جهت نزول
آب نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید و سردی رحم را سود دارد و چون زن
بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه و بچه بیندازد و چون بیاشامند بول براند
و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی که فطر
خورده باشد و گزندگی جانوران چون دو دانگ از وی با آبی که نانخواه در وی
جوشانیده باشند بیاشامند بغایت سودمند بود و سنگ گرده بریزاند
و مرضهای بلغمی را نافع بود و مولف گوید جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود
و بدل آن بوزن آن دهن رازقی با نیم وزن آن روغن نارگیل و دانگ نیم
آن زیت کهن و گویند بدل آن روغن رازقی است و نیم وزن آن آب
کافور و ابن ماسویه گوید بدل آن یک وزن و نیم آن روغن زیت بود و ابی الحکم
در صیدنه گوید بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود و گویند حب بلسان کوفته
چون در روغن رازقی بجوشانند بدل این بود و گویند بدل آن روغن کاری است که

دروی مرکبه باشند دیودار دیداز گویند و معنی این شجر الجن است و این
نوعی از ابهل است با صل و صنوبر گویند و عیدان وی مانند عیدان زرنباد بود و شبر
دیودار لبن وی بود و گرم و تر و محرق و معطش بود و کری آن عنزاز خشک
بود چنانچه پوست وی در سیوم بود استرخاء عصب و فالج و لقوه را نافع بود
چنانچه هیچ بهتر از وی نبود و مرضهای سرد که در دماغ بود و سکته و صرع را
نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و طبیعت ببندد و در طبیخ
وی نشستن استرخاء مقعد را نافع بود ودیودار نیز گویند

و این مولف گوید بزبان جوون ازارکس خوانند دیو است حذوفی است

دیناروبه خراسیت و گفته شد دیوباقونیطین اصل اللون است و گفته شد
دینار بسریانی بزر الکشوث است و گفته شد دیاقودا شراب خشخاش است که
با پوست بزند دیفروجس دیفروجاس گویند و دیرجاس هم خوانند آن سه نوعست
یکی نوع معدنی بود که حریره قبرس از جاهای بیرون می آورند و این نوعی از طین است
یکی بعلبی سنگ بود چون بآفتاب خشک کنند و نوعی دیگر نقل است که
از مس می گیرند چون نحاس بگدازند و آب بروی ریزند چون از بوطه بیرون آورند
در شیب این بابند و نوع سیوم و قشنبا است که می سوزانند مانند کلس و لون
وی مانند نقره بود و جالینوس گوید طعم وی و قوت وی مرکب بود و قبض
آن زیاده از حرارت بود و بغایت محلل بود و سودمند بود جهت ریشهای
چون مهاستعمل کنند و اگر با عسل کن گرفته بود جهت ریشهای که در دوعا
و دهن بود و جهت خناق نافع بود و گوشت زیاده بخورد و ریشهای که
در بدن بود و چون با صمغ البطم بیامیزند یا در موم روغن کنند و استعمال کنند
بصلاح آورد و چون با سرکه سحق کرده بر مکه طلا کنند زایل کند و چون سحق کنند
و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند دیک بپارسی خروس گویند
خصیه وی زود هضم شود و گوشت وی گرم و خشک بود و بقراط گوید مرغ ...

رعشه و درد مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبت بسفایج و بباز بپزند و صاحب منهاج گوید

بپزند تا دانکی آب بماند و آب مرق بیاشامند و مرق خروس پیر بورا
سودمند بود و چون بسفایج و شبت اضافه کنند قولنج را سود دهد و با حکلا
مسهل بلغم بود و چون با حبها قابض بپزند پیچ را نافع بود و چون با شبر
بپزند قرحه مثانه را نافع بود و چون بشکافند بعد از آنکه کشته باشند
و گویند چون زنده بود و برگزیدگی افعی و مار و در نهند بغایت نافع بود و پوست که
اندرون سنگدان وی بود پوستی تنک که بی اندازد اگر خشک کرده
سحق کنند و با شراب بیاشامند درد معده را بغایت نیکو بود و مؤلف گوید

بانبات

با نبات قدری سحق کنند و سفوف سازند حبس عل کند د بنا فوس ازاحس
الکلب خوانند و خراطیم و سط الراسع نیز گویند و این

نوعی از خار است بشیرازی وبرا طوسک خوانند و ساق وی دراز بود
و خارناک و ورق وی مانند ورق نیل است و خارناک بود و فی دماوس
طلطشان بود و چون کهنه گردد لون این سفید گردد و چون بشکافند در میان وی
کرمها کوچک بود طبیعت وی میخوش خشک بود در دوم بیخ وی چون
با شراب بجوشانند و بکوبند تا بعوالم بهم شود و بر مقعد ضماد کنند ساق را

زایل کند و اگر به ناصور نهند سود دهد و گل وی خواه خشک و خواه تر
اما تر نیکوتر بود چون بکوبند و در خرقهٔ پاک کنند و سر خرقه ببندند و در میان شیر نهند
و بمالند چندانکه هیچ در خرقه نماند و آن شیر بر شیری دیگر کنند مجموع یکباره
گردد و ببندد و اگر در آب بمالند همچنان که گفته شد و سه بامداد بناشتا
بیاشامند سپرز را نافع بود و چون بجوشانند و بخورند مسهل بود و بول
براند و اگر جوشانیده ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع حس
بکند دیگر بردنگ بشیرازی مرگ موش عمل خوانند و مولف گوید آن
زرنیخ مصعداست و کسی که این خورده باشد علامات و مداواء
این در صفت زرنیخ گفته شود و وی اکله را سود دارد و هر ریشی که
عفن شده باشد و گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند
و بوی کند این بود

باب الدال ذاقی الاسکندرانی

معنی این بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسقوریدوس
گوید ورق این از ورق مورد بزرگتر بود و نرم تر و غایت
سفید بود و ثمر وی در میان ورق بود بمقدار نخودی و در کوهستانها
روید و بیخ وی مانند بیخ مورد بری بود لیکن بزرگتر و خوشبوی

بود و چون بیخ بگیرند مقدار شش درم و با طلا بیاشامند سودمند بود
جهت دشخواری زادن و چکیدن بمیز و جهت کسی که بجای بمیز خون از وی
آید و جالینوس گوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود
و بتجربت بانگ حیض و بول براند اما غار ذاقی معنی غار الارض بود و
دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود
و قضبان وی مانند یک گز بود و ثمر وی گرد بود و سرخ رنگ و بپیوسته
از ثمر ورق و ورق وی چون نیک بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن گرداند

وعصارهٔ وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چون از وی بخور کنند
دود وی کژدم را همین فعل کند و جالینوس گوید قوت وی مانند قوت ذاقی الاسکندرانی
بود و عبد ابن صالح گوید ورق مثل ذاقی الاسکندرانی و خامادافی آنست که ورق
ذاقی الاسکندرانی اول پهن بود و با قضبان بود و خامادافی ورق وی کوچک
بود و از قضبان جدا بود باقی همه مانند یکدیگر اند دافنوبداس بیونانی یعنی مانند غار
خاصه ورق وی وآنچه محقق است نوعی از مازریون است که ورق او پهن بود
و مازریون ترکی گویند و بدری یاداداکویند و گفته شد و استعمال کردن وی بد بود
دبل جلد سلحفاه بحری بود و گویند بحری چون بسوزانند و خاکستر وی بسفیده

تخم

تخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان سودمند بود
و جهت شقاقی که زنان را در نزدیک حیض آمدن پیدا بود بغایت نافع بود
ذباب ابن زهر گوید مگس الوان بود و هر حیوانی را مگس بعینی بود شتر و گاو
و شیر و سگ و امثال آن و اصل آن کرمی بود و مگس آدمی از سرگین حاصل
می شود و اصل ایشان کرمی کوچک بود که از بدنهای ایشان بیرون آید از
هر حیوانی که باشد و این کرم باز مگس شود و زنبور و هو گوید چون بگیرند
مگسی بزرگ و سر وی ببندازند و به بدن وی شعیره که در مژه باشد
حک کنند حکی سخت زایل کند و اگر مگسی بگیرند و با زرده تخم مرغ
سحق کنند نیک و ضماد کنند بر چشمی که گوشت سرخ در اندرون
وی جهیده بود و بیونانی کرماسیس خوانند در ساعت ساکن
کند و اگر حک کنند بر داء الثعلب حکی سخت داء الثعلب را
زایل کند و اگر بر گزندگی زنبور بمالند سخت درد
ساکن کند و دیسقوریدوس گوید بر گزندگی عقرب و
زنبور و نحل چون بمالند سخت چند نوبت بر موضع
گزندگی بغایت نافع بود و چون وی را بسوزانند و با عسل

برداء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی بران بر رویاند و طبیعت وی
سرد و خشک بود **ذراریح** حیوانیست اخضر از مگس بزرگتر
بسرخ اما باریکتر بود و بغایت سرخ و نقطه سیاه بران بود

و این سم قاتل است و مؤلف گوید در حوالی همدان و کوه و گریوه این

نواحی

نواحی بسیار باشند هر یک بمقدار زنبوری بزرگ و بر نبات شبرم جرا کنند
و غذاء ایشان شبرم بود و بی عدد باشند دران صحراها و چون خواهند که
استعمال کنند در کوزهٔ نو کنند و سر آن بکتان پارهٔ بگیرند و آن کوزه بر سر دیگی
سرکه دران جوشند نهند تا بخار سرکه بایشان رسد و خناق شان بگیرد بعد ازان
استعمال کنند و بهترین وی ذهبی رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم بود
و خشک و گویند گرم و خشک بود در دوم چون بر ثآلیل طلا کنند قلع کند و اگر در
موم روغن کنند بر صنا خن زایل کند و ناخن تباه شده بیندازد بزودی و برص
و بهق با سرکه طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند موی بر رویاند
و ورم سرطان بگدازاند چون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بران طلا
کنند و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و اندکی از وی چون با ادویه
بود کر دفع مضرت وی بکند بول بود و گویند اگر در زیت بجوشانند
موی برداء الثعلب بر رویاند و اگر گزندگی عقرب بوی حک کنند نافع
بود و اگر در روغن کنند و یکهفته در آفتاب نهند و بعد ازان قطرهٔ در گوش
بچکانند درد گوش زایل کند و گرما ببرد و روغن وی محلل ورمهای بلغمی
صلب بود و هر کس که یک ذراریح بخورد و گوینده کشنده بود علامت

وی این بود که ورم قضیب وزهار و نواحی آن پیدا کند و قرحهٔ مثانه و بول
بندد و بعد از انکه وی خورده شود و چون بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال
و غثیان و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی
و تاریکی چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و به تسوج از وی قرحهٔ مثانه پیدا کند
بخاصیة با وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که در مداواء وی مستعمل کنند یک
طبیخ با ادویه که مصلح وی بود مانند کثیرا و مداواء کسی که این خورده باشد
قی و حقنه و شیر تازه آشامیدن و لعاب و روغن بادام
شیرین و جلاب و مرقها چرب و بعض بیمرشت کنند
و صاحب تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم
بود و بدل وی گویند طینوث است و گویند کرم
درخت صنوبر بود. **ذرة** جاورس هندی است بشیرازی
ذرة خوانند و این دو نوع است سفید و سیاه بهترین
آن سفید فربه بود و طبیعت این سرد و خشک است
و محقق قطع اسهال بکند و اگر استعمال کند مانند ضماد کرداند
و خناق پیدا کند. **ذرق** حمدو ما است

و گفته شد **ذرق الخطاطیف** بپارسی سرگین پرستوک
خوانند چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زائل
کند **دیگر** خطرا سالیون است و گفته شود **دیگر**
نوعی از سداب بری است و بوی بد دارد
و گل وی زرد و خوش رنگ بود چون
بکوبند ورق آن و بیاشامند ریح و درد

جگر و درد اندرون نافع بود **ذنب الخیل** نباتیست که در خندقها
دگر بهار روید و قضبان وی مجوف بود و بسرخی مایل بود و صلب
بود و پر گره و بنزدیک گره ورق بود مانند ورق از خر باریکتر و
اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود
و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و گویند
و خشک بود در دوم قابض بود خصوص عصارهٔ وی و محقق بود
بغیر لذع و قطع خون رفتن بکند و جراحتهای عظیم چون بر وی ضماد
کنند با صلاح آورد و اگر چه عصب بود

نفس را نافع بود و درد امعا و مجموع ... شکم رفتن چون باب
... مانند سودمند بود و عصارهٔ وی رعاف را نافع بود و بیخ وی و خیش
وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و ورم معده و جگر و استسقا را
نجابت سودمند بود و وی نوعی از لحیة العسل است و بسیار
مستعمل کردن مر سستی اعصاب بود و مصلح وی خمیرهٔ بنفشه بود
ذنب الفاره لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب بدین نام
خوانند که خوشه وی بذنب موش ماند **ذو خمسة اوراق** و ذو خمسه
اصابع مخمل است و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید مطاسون

اقسام ذوجه خنجه نیز گویند و در باب ما در صفت نکست گفته
شد و در باب الف در ابلق و هر اسم دیگر که وارد هم گفته شد ذو ثلاثة
نبات رغرغ است و گفته شود ذو ثلاثة شوکات شکاعی است و گفته
شود ذو ثلاثة ورقات این اسم بر چند چیز واقع است بر چند قوقا و بر
خصی الثعلب و بر صعصعه و بر جوانبه و هر یک در باب خود گفته
شد ذو ثلاثة الوان و ذو ثلاثة اوراق نیز خوانند و این طریفین است
و طریفیون هم گویند و گفته شود ذهب بپارسی زر گویند طبیعت

وی معتدل و لطیف بود و قولی گوید گرم و لطیف و نفع وی مجموع معتدل
خفقان دل ... الادویه ... نافع بود
و حکاک وی درد دهن را دفع کند و بوی دهن زایل کند و در چشم کشیده ...
بر افزاید و روشنائی بیفزاید اگر میل از زر سازند و در چشم کشند نافع
نافع بود و حکاک وی آنچه بسوهان بتراشند در ادویه جهت دفع سودا
نافع ... بود و حکاک وی لطیفتر بود و اقوی الادهان و صاحب
منهاج گوید ... استعمال ... بود و گویند ... است ... و
وی ... و ... صاحب ... و ...
و ... الانس بود و ... و ... و
... که ... جهت ... دل و ... و
باد که ... دل بود و عشق و ... که از ... و ...
... که نافع است ... دل را ... کند ... کند ...
کردن را نافع بود ... را ... چون ... وی ...
... کند و ... را و چون با ادویه ... شامند
... و ... بود ... و ... اعضا

... [illegible] آورده اند اگر [illegible] گوشت کسی [illegible]
[illegible] خالص [illegible]
[illegible] مجربست و کسی که [illegible] باشد
[illegible] دود [illegible] انگشت کند [illegible]
[illegible] آورده اند که [illegible] سرخ [illegible] رطل [illegible] اندازند
[illegible] کند و اگر [illegible] چشم دیگر که باشد یک رطل [illegible]
[illegible] زر [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] خواص [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] نماید [illegible]
[illegible] آرد
[illegible] کند [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]

خوردن [illegible] ابن [illegible] باشند ذئب بپارسی گرگ گویند سردی
چون در [illegible] هیچ مردی کرد این [illegible] دماغ وی
چون بگدازند [illegible] و روغن زیت و در [illegible] نافع بود جهت
هر علتی ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی و اگر چشم و [illegible]
[illegible] کودک [illegible] سد و اگر [illegible] دفن کنند

نزدیک [illegible] هیچ گرگ نزدیک [illegible] ابن [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] کند که [illegible] گرگ خورده باشد [illegible] صاحب قولنج [illegible]
[illegible] مجربست [illegible] صاحب قولنج [illegible]
[illegible] گرگ خورده باشد [illegible] نافع بود

واکر عوض بشم موج در پوست ابل بندند و اندک اندک بیاویزند همین
عمل کند و اکر اسوپها کوچک از نقره بسازند و با خود دارند بیند از بی سوء
خواند و باید که دو کوسفند داشته باشند بمقدار یک قلائی در وی کند
صاحب موج از خود دارد بود نافع بود و مجرب بغایت و بکرات امتحان کرده
و کویند چون سرکین وی سحق کنند و دانسوی کنند و بر حلق صاحب خناق
باشند که بسبب این رطوبت بود نافع بود و این زهر در خواص آورده است
کرک خاک نخورد و کیاه نخورد الا وقتی که رنجور شود همچنان سک و هم حیوانات
قضیب ایشان از عصب و عصب بود بغیر از روباه و کرک که از استخوان بود
واکر ذنب وی در جایی که علفزار کاو بود بیاویزند مادام که این آویخته باشد
اکر چه کاو کرسنه بود قطعا کرد آن نکردد واکر در موضعی سرکین این بخور
کنند موشان آنجا که جمع شوند واکر زن بر سر بول کرک شاشید هرکز
آبستن نشود واکر قضیب وی خشک کنند و بکوبند با زیت و پاره صوف
بر آن بیالایند و در خود بر کیرد شهوت منقطع شود واکر دو
وی بوزن دانکی با عسل با هم بیامیزند و بیاشامند باه زایل کند و
احتلام ... که با خود دارد منع ... بکند و ... نکردد وی

نکردد

نکردد واکر دانه ... و ... این ایمن باشد و این از خواص است و شیخ
الرئیس کوید زهره وی منع تشنج و کزاز بکند و ریشهاء عفن خاصه که از ... بود
و چون سعوط کنند بدان نزلها سخت را نافع بود و در خواص این زهر آورده که چون
کرک اسپی را بکزد و از وی جدا شود این سبب بر مجموع اسبان در وی ... کیرد
و پیه وی بر داء الثعلب و داء الحیه بمالند سودمند بود و حافظ کوید چون
آدمی خون آلوده بود و کرک بوی خون بشنود قصد وی کند اکر چه در غایة پهلوان
بود و سلاح تمام داشته باشند تا بجایی در وی کند که بخورد و کویند چون
پر کرک در موضعی که کوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و آورده اند که چون
نکاح نامه بر پوست روباهی که بعضی از وی کرک خورده باشد بنویسند قطعا در میان
زن و شوهر موافقت نباشد البته و پوست وی و چشمهاء وی چون جمع
کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب خلایق بود

باب الرا راوند بپارسی ریوند کویند و مولف کوید
پنج ریباس است و صاحب منهاج کوید دو نوعست چینی و خراسانی
و خراسانی معروف بود به راوند الدواب و این جهت چارپایان
مستعمل کنند و چینی جهت آدمی و بهترین این چینی بود که چون سحق کنند رنگ

بزغان بود و چون بشکنند اندرون وی بطریقه کوبان کاد بود و آنرا
[illegible] خوانند علیدرکه سیاه و بزرگ بود مانند سم اسب و باید که قطعا
سوراخ در وی نبود و طبیعت این گرمست و گویند معتدلست و شیخ
گوید گرمست در سیوم و خشکست در اول و گویند گرم و خشکست در دوم
چون سحق کنند با سرکه و بر کلف روی بمالند زایل کند و بادها را سودمند بود
چون بیاشامند ضعف معده و درد گرده و مثانه و درد جگر را نافع بود
و با آب چون ضماد کنند بجهت ورمهای گرم جهت تسکین دارد و جالینوس گوید
نافع بود جگر و سپرز را چون بیاشامند و سده جگر و امعا بگشاید و خام
[illegible] جگر اگرچه مزمن سده و حج این بود ورم و صلابت لین و قوت
جگر زیاده از همه چیز بود و بعضی گویند سپرز معروق النسا چون بیاشامند
و نفث دم که از سینه بود و بجهت فتق و فواق و خفقان و قرحه امعا
چون نیم درم اندر [illegible] درهم و گویند این دانگی تا یکدرم و اسهال و تبهای
دایره و سموم و گزندگی جانوران نافع بود و از [illegible] گوید اسهال که
از ضعف معده بود نافع بود و شیخ الرئیس گوید چون بروغن وی
بمالند جهت فسخ که در عضله حادث شود و درد دندان و امتداد آن

نافع بود و مجهول گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خفقان از دل ببرد
و مسیحی اندلسی گوید مقوی اعضاء باطن بود و سده بگشاید و رطوبتهای
فاسد خشک کند و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را
سودمند بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بواسیر نافع بود جهت درد
مثانه و بول براند انواع اسهال که از معده باشد بنشاند و جگر را از رطوبت بسیار
پاک کند سودمند بود و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود و همچنین با ایارج [illegible] جهت
تنقیه دماغ تنقیه تام بود و ذهن را نیکو گرداند و صداع بلغمی زایل کند و اگر ایاره
لوغاذیا کمن با وی اضافت کنند فعل وی اقوی بود و سودمند بود خواه با وی
و خواه تنها در معالجه علتها که از سردی دماغ بود و نافع بود جهت
قولنج بلغمی و ریحی اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح بکند و تب ربع و تب
صفراوی را نافع بود و روفس گوید بدنرا پاک گرداند از همه حرارتها و
ورمهای گرم را سودمند بود و درد جگر و سپرز و یوحنا گوید ورم معده را و درد پشت
و جگر نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کرده [illegible] باشند
خام با انزروت و گویند مضر بود بمعده و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن
نیم وزن آن [illegible] و شیخ [illegible] صبر رازی گوید

بدل این و ضعف جگر و معده بکند و زنان و [illegible]
یکسه [illegible] سنبل بود رازیانه [illegible] کنند رازیانه
بری بود و بستانی بود و بستانی را [illegible] خوانند و بری را [illegible]
بهترین این بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم و
بستانی در دوم و بری را [illegible] خوانند و بستانی
ورق وی گرم بود در اول [illegible] گرم بود در سیوم

[illegible]

و [illegible] گرم بود در دوم و خشک بود در اول [illegible]
و روشنایی چشم بیفزاید [illegible] وی سود مند بود جهت

نزول آب چشم و درد [illegible] آب رازیانه چون بخورند شیر
زیادت کند و تخم وی همین عمل کند چون بیاشامند یا با [illegible] اگر طبیخ وی
با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض براند
و بول و [illegible] بود و چون با آب سرد بیاشامند در [illegible] التهاب
معده ساکن کند و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه
ضماد کنند سود دهد و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها کنند جهت
روشنایی چشم نافع بود و آب رازیانه چون بجوشانند و [illegible] سرجوش
با عسل سکنجبین با [illegible] سکنجبین در چشم کشند منع نزول آب بکند و روشنایی
بیفزاید و بیخ وی در علاج از تخم و ورق اقوی بود و شیخ گوید سدهٔ
جگر و سپرز بگشاید و ریگ سنگ کرده و مثانه بریزاند و [illegible] البول را
نافع بود و [illegible] گوید از قول فلاحه نبطی نقل [illegible] آدم علیه
السلام که تخم رازیانه مقدار یک درم با قند یک درم هر روز ناشتا بخورد
از ابتدای آنکه آفتاب بحمل آید تا آنکه به برج سرطان رسد و مداومت
بر آن نماید در سالی این سه ماه که گفته شد قطعاً مریض نشود الا [illegible]
اگرچه پیش طبیعی برسد و حواس وی صحت باشد تا آن زمان که بمیرد

و بیخ آن بیخ کوید بلغم لطیف بود و غذا بد دهد و سود مند بود جهت تنهاء
… کوید زایل کند … معده بود و تخم وی خشک کرده
… مثانه و کرده بکشاید و بادها بشکند و درد پهلوها و سینه که
تولد از سود کند یا از بادی غلیظ نافع بود و سستی معده ببرد و رطوبت
… کوید که … تخم … تر جا کند تا چشم
… قوت کیرد و … بعد از زمستان از …
… چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود بدان بمالند
جهت روشنایی … سبحان الذی … ارشنا الیه
… اصلاح آورد و … این صندل و کافور بود و …
… بود اما … قوی بود و سنک کرده بریزاند
… بند و … تا …
… نافع بود و … کوید که … دیوانه طلا کردن سود مند بود
… کوید …
… خوانند و … کوید
و این … بود و این … است … و …

[illegible]

جبلی بود و این نه به شکل … است و بیخ آنرا بزرکی … خوانند و طبیعت
این کرم و خشک است … سیوم بود و در وی رطوبتی فضلی بود بهترین این
بود که سبز و تازه بود سود مند بود جهت درد مهرهء …
از رطوبت بود … با روغن … بریزند و بدان طلا کنند و اکر … کنند که
نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش بود … تمام
… طبع وی … بول و حیض … و اکر … کنند …
بغایت … بود و … کنند که اول خشک کنند … و

و بپزند و بعد از آن در آب سرد خوب شانند پس از آن در شراب نهند و شیخ
الرئیس گوید نافع بود جهت همه المها و دردها که از سردی بود و مفرح دل بود
و مقوی باه و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باه را برانگیزاند و سودمند
بود جهت بقطر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و دسقوریدوس گوید
گزندگی جانوران نافع بود خاصه مصری این مقدار دو درم و لعوق وی سرفه
و عسر النفس را سود دهد وقتی که با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند
عرق النسا را سودمند بود و ماسرجویه گوید اگر زن در شب خود دود کند
ترک حیض کند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و یک مثقال بیاشامند سستی اعضا
شالم بود که بسبب این از سردی بود و منصوری گوید سده جگر و سپرز
بگشاید و بسیار خوردن این حب را تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس
گوید مصدع بود لیکن درد شقیقه بلغمی ساکن کند خاصه بطول کردن و مصلح
وی سکر بود و گویند مصلح وی مصطکی و حماما بود و گویند مقدار شربت وی بدل
وی ارسا بود **رامک** مرکبست از مازو و پوست انار و زاج سیاه
و صمغ و دوشاب با عسل و طبیعت وی سرد و خشک است و گویند گرم
بود و قابض بود و لطیف و صنعت وی در مرکبات گفته شود

بالمیلی به یونانی خرفلکما را بدین اسم خوانند **راتینج** ابتاج بود بلغوند
رجینه و درسیتینه نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و آن سه نوع بود یکنوع سایل
بود که منعقد نشود و یکنوع جلیب بود و نوعی صلب بود بعد از آنکه
با آتش پخته باشند و از آنقلفونیا گویند و بغیر از آن دیگر را خوانند بهترین وی آن
بود که سفید بود و اندکی بزردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت وی
گرم و خشک است و عیسی گوید گرمست در سیوم و خشکست در اول و محلل بود
گوشت برویاند در زخمها لیکن مهیج الم بود و در زخمها را با صلاح آورد و ما کنند عروق
و احتمال [illegible] مسخن اعصاب بود و مصلح وی موم و روغن بان حی العالم بود و بدل وی علک
البطم است رقنه و گویند [illegible] **زرنیخ** صاحب جامع گوید از رق

سوسن سفید است و چند قول دیگر هم آورده که رازقی قطن است و دیگر گوید
رازقی کتان است و گوید روغن رازقی از بهار انگور رازقی گیرند و دیگر گوید
روغن بزر کتان است و گوید روغن سوسن سفید روغن رازقی است
و مؤلف گوید رازقی گل زنبق است و صاحب منهاج گوید سوسن سفید است و صاحب
جامع گوید زنبق یاسمین سفید است و هر دو خلافست اما اگر گویند که زنبق نوعی
از سوسن سفید است دور نباشد راس الفار سر موش چون خشک کنند و بسوزند
و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود راس
الارنب سر خرگوش چون بسوزند و خرد بکوبند و با پیه خرس بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود رانا بیونانی رمان است و گفته شود ربیثا مؤلف گوید
ماهی کوچک است که از طرف حدود می آورند و در گرمسیر ویرا ماهی آشنه خوانند
و از وی ماهیابه سازند و همچنان خشک نیز می خورند و طبیعت وی گرم تر از رمان
بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود ولیکن تشنگی آورد و مصلح وی سرکا بود
زنزق عنب الثعلب است و گفته شود رب السوس عصاره سوس است و
در عین گفته شود در صفت عصارات [illegible] نوعی
از افسنتی است لیکن

کوهی بود و گفته شد صفت افسنتین رته بندق
هندی است و گفته شد ریتیلا مؤلف گوید جانوریست
مانند عنکبوت و در یزد و این نواحی بسیار بود
و آنرا خایه گرگ خوانند بپارسی دمله و ترکی بای خوانند
و از جمله گزندگان زهردار بود و لون وی زرد بود
و سابی هست که بیونانی فالنجیون خوانند
و نافع بود بگزندگی ریتیلا و این نباتست را هم ریتیلا

خوانند و در فا کفته شود رجل الجراد شیخ الرئیس کوید بقله است که
قایم مقام بقله عاملی بود و سودمند بود جهت سل و طبیخ وی نافع بود

جهت تب ربع و تبهاء مطبقه و مسیح کوید ذنب است و مولف
کوید بتحقیق نه ذنب است و از انسو و ترکستانی خوانند و کفته شود
رجل الغراب در شام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش بود بشکل پای کلاغ و چون

بپزند نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و فولس کوید
اصل وی چون بپزند قولنج را سودمند بود و اگر مضغ کنی بوی رسد و درد
پشت و ران و زانوها را بغایت نافع بود اما اصل وی کرم بود در آخر
درجه اول و خشک بود در اول درجه دوم و شربتی از وی جهت
قولنج چون سحق بود از دو درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته و اگر در

جنوکه جست معالجت جان علی سو زنخی می کند بی حضرت رجل الحمامه
بجارست و کفته شود ... رجل عقاب المعا است و کفته شد رجل
العقاب در رجل العقعق و رجل الکرز ... رجل الغراب است که ... بطربالار رجل
الغراب خوانند و کفته شد هفت بر دو رجل الفروج رجل الطاوس نیز کویند و این معانی آنست
وکفته شود رخبین نوعی از مصل است بشیرازی قره قروط خوانند و ابن ماسویه کوید
طبیعت این کرم و خشک است در دوم و هر آنکه کرم مزاج بود و ظلی بد از وی حاصل
شود و اکر سافه از وی بخورد بر کیرند شکم رخمه
مرغیست که ویرا مردار خوار خوانند و دو ویرا کویند
و بشیرازی خودو خوانند زهره وی چون در کوش
مخالف چکانند با روغن بنفشه یا در شقیقه جانب
مخالف [illegible] شقیقه را زایل بکند و کودکان را
سعوط کنند [illegible]
کودکان را بود [illegible]
[illegible]
[illegible]

کرانی کوش بود و زهره وی بر کزندکی مار و عقرب و در سوس مالیدن
نافع بود و شریف کوید کوشت وی چون با خردل خلط کنند و خشک کنند
و بخور کنند هفت نوبت در شب کسی که بر زنان بسته بود کشاده
کردد باذن الله تعالی و چون [illegible] بال راست وی بکیرند و در میان
پای زن آبستن نهند سهل براید و در جوامع این نیز آورده است که
بوی چون بخور کنند در خانه کزندکان بکریزند و سرکین وی [illegible]
حل کنند و در مرض [illegible] این [illegible] شود و جکر وی [illegible] خون بزبان کنند [illegible]
کرده [illegible] حل کنند و کسی که [illegible] داشته باشد [illegible]

سده ورحی کند صحت یابد و چون پوست زرد که در اندرون سنگدان
وی بود خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمند بود جهت
هر سمی که باشد و اگر سر وی برزنی که در شخوار زاید بیاید و بوزند آسان بزاید
رخام نوعی از احجار است و الوان بود زرد و سیاه و سرخی رنگ
و سپید و نه دوری بود بهترین وی سپید و براق بود گویند طبیعت این سرد و
خشک است چون سه روز هر روز یک مثقال سحق کرده با نبید یا با عسل
بسرشند و بخورند منع دلها بکند که براعضا از هیجان چون پیدا گردد و چون
سوده شده سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی روان بود بپاشند قطع خون بکند
و اصلاح کرده و منع ورم بکند و چون خلط کنند [illegible] عروق شاخ
[illegible] طلا کنند [illegible] بزنند [illegible] شود [illegible] بیرون
آورد [illegible] این آهن [illegible]
بران نقش کرده باشند [illegible] سحق کنند و کسی که
عاشق بود و اهم معشوق [illegible] معشوق را او را عاشق کند و صاحب منهاج
گوید گرم بود [illegible] جهت [illegible]
داء الثعلب زرنباد [illegible] گفته شد بپارسی [illegible] گویند

و تره تیزک گویند و طبیعت این گرم و خشک بود و لطیف که بخارها بکشد
و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم بکند و مضر بود بمعده و مثانه و قطر البول
احداث کند و اولی این بود که محرور مزاج با کاسنی و کاهو خورد رصاص
قلعی بپارسی ارزیز خوانند و بهتر از وی قلعی و بهترین وی آن بود که صافی بود
و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند خشک بود و محرق این و اسفیداج
این لطافت در وی زیادت بود و تلیین و تحلیل و صفت حرف
این در باب الف در صفت اسرب که این اسرب سوخته است و گفته شد
و اسرب رصاص اسود بود و سردی وی زیاده از قلعی بود و قلعی را اسقلید
و قصدیریم خوانند و اگر صحیفه ای از وی بسازند از اسرب و بر عانه بندند
یا بر کاه منع احتلام بکند و اگر این صحیفه بر موضعی که بر عصب پیدا شود بندند
زایل کند و هر جایی که پیدا گردد و ابتدا غل خنازیر [illegible] بندند گداز اند
و ورمها [illegible] که بار بیش بود [illegible] ورمها [illegible]
و ریشها [illegible] سرطانات با عسل [illegible] بود و روغن زیت
با روغن گل یا روغن مورد چون بوی اضافه کنند و این صحیفه بدن
و روغن [illegible] کنند [illegible] بود و جهت [illegible] این باشد [illegible]

علت ... حادث شود که از خوردن مرداسنگ حبس بول ... و غلیظ
و ثقل معده و معاء و نفخ ... ضیق النفس ... بود که بخناق کشد و املاء
کند و لون وی ... بود ... کند بطبیخ تخم کرفس و شبت
و انجیر ... و ماء العسل ... و نشانه خلاص وی آن بود که
ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون ... کنند
رصاص با شراب ... نافع بود جهت ... گرم و ابن ... خواص
آورده که اگر ... رصاص ... که آتش در شیب
آن برافروزند گوشتی که در ان دیگ بود قطعا پخته نگردد و هر کس که
انگشتری رصاص در انگشت کند ... وی لاغر گردد و اگر رصاص ...
روغن بمالند تا رنگ برآورد و بعد از ان ... روغن چراغ طلا کنند
هرگز ... گوید اگر ... از رصاص ... درختی
کنند که ... زیاده گردد و ابن ... [illegible]
گوید رصاص ... [illegible] ... است
[illegible] ... از ... آورند دیگر از هر دو
بلغار و این نوع ... و انرا ... گویند و نوعی دیگر ...

زنکسان و این نوع اندک مایه سیاه فام بود بر صورت مار یا گرده مهر پادشاه
واکا و بعضی در یکدیگر پیوسته ازان نردبان پایه گویند و بهترین انواع بلغاریست
که از همه صافی تر و روشن تر بود رطب گرم بود در دوم و تر بود در اول و گویند
حرارت وی کمتر از رطوبت وی بود و درجه حلاوت وی زیاده بود حرارت
زیاده بود و اسحق گوید گرم و تر است در دوم و غذاء وی زیاده از غذاء بسر بود
و بهترین آن جنی بود ... و بعد از ان زرد ... در سلم پیدا کند مانند
انجیر تر و خشک همچون خرما و رطب بود و رطب معده سرد را نیکو بود و منی
بیفزاید و طبع نرم دارد ... و رطب و خرما مفسد دندان و گوشت
بن دندان بود و مضر بود بحجره و آواز و خونی که از وی متولد شود بد باشد
و زود متعفن شود و مصدع بود و مولد سده و مصلح وی بادام
و خشخاش بود که با وی ... بخورند و بعد از ان ... با خیار ... که
با سکنجبین خورند رطبه ... است و چون خشک شود قت
گویند و ... خوانند بپارسی اسپست گویند ... شود
رعی الابل ... و این ... است که ...
چون ... بود ... طلا ... اندکی

بود و طبیعت این گرمست در اول و تر است در دوم و جالینوس گوید
گرمست در اول و خشکست در دوم و لطیف و سر چون بوی جرا کند هیچ مغز
بیهوش شد بلکه سم جانوران زهردار بود و طبیخ وی چون بخار اشیاء کند و قم
وی چون با بالای پیه با شامند جهت گزیدگی جانوران نافع بود و دوی مقوی بود
اعضا را و معده و منع این قوه بود با سنبل الطیب و سلان رطوبات
رحم را نافع بود رئی لثا و سطاریون و فارسطاریون نیز گویند رغف جلنارات
و گفته شد رغیدا و آن دانه ایست که در میان گندم می باشد و دانه از گندم پاک کند

و مقوی بود خوردن این و بشیرازی ازاه خوانند و بپارسی جر رغوة القمر
زاج القمر است و زبد القمر نیز گویند و این حجر القمر است و
گفته شد رغوة الجامین اسفنج است و گفته شد رغوة الملح
زبد الملح گویند و قوت وی زیاده از قوت ملح بود و محلل و ملطف
بود و رغوة ماء الملح در غایت حرارت و خرافه بود و باشد که بسوزاند
رق سلحفاة بحری است و گویند اری و گفته شود در شین
رقاقس گویند جنت افریداست و بعضی گویند لعبه بربری است و بعضی
گویند حصی الثعلب ملهبی و هر یکی بجای خود گفته شده است
رغوة سخالات و گفته شود رفعا سرحس است و گفته شود
رقعه هر دارویی که صبر گیرد کنداز را رقعه خوانند مثلاً بحباز
و منوه و ما ایلی و رقعه خاص اسم بیخی است بسیخ بزرگ
حلبت و طبیعت این سرد و خشکست چون بکوبند و یک
مال از آن دو و بعضی بخور ست و سه روز بپای بگذارد هر روز
این مقدار موافق بود وی و حصوصی که در بدن پیدا شود بسبب
افتادن ... باز خم یا بر دارشتی چیزی سنگین

رمان بیابانی بجوز الحی ماند اما سروی بشکافته بود و مختلف شکل بود
و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک بود معده بلغم و
رطوبات معده بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد **رمان حلو** انار
شیرین بهترین آن بزرگ شیرین رسیده طیب بود و طبیعت
آن سرد بود معتدل در درجه اول و تر بود در آخر آن و گویند گرم
بود باعتدال و در وی جلا بود با قبض و تلیین بود و دانهٔ وی
با عسل درد گوش را نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد
و معده را جلا دهد و خفقان را سودمند بود و مولف معده بود و بول براند

و معده وی چون در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند
روشنائی بیفزاید و چون لختی کهنه گردد بهتر بود و دانه وی بد بود نفخ و ریاح
در معده پیدا کند و گویند مصلح وی انار ترش بود و رازی گوید انار که نفخی دارد
دکا باشد که نفوذ آورد و مخلص با مصلح نیست از بهر آنکه نفخ وی بگزرد و کل وی
چون بسوزند جراحت را سودمند بود **رمان حامض** انار ترش بهترین آن
بزرگ آبدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض بود و قابض ترین اجزاء
وی کل وی بود و انار ترش سرد و خشک است در دوم و گویند معتدل بود

در تری و خشکی صفرا بشکند و منع سیلان فضول بکند از احشا و دانهٔ وی
با عسل قلاع را نافع بود و عصارهٔ وی ناخنه را سود دهد و دانهٔ وی چون در آب
باران خیسانند منع نفث دم بکند و وی خفقان را سود دارد و جلا دل بدهد
و التهاب معده را نافع بود و جگر گرم سود دهد و تبها را و سویق وی میل اروی
زنان آبستن بود و در وی ادرار بول زیاده بود انار شیرین و سویق وی جهت
اسهال صفراوی سودمند بود و قوت معده بدهد و جگر گرم و آب وی تپش
و درد دل را ساکن کند و انار سبز تازه ترش و شیرین پوست از وی
جدا کنند و در هاون سنگین بکوبند چنان با پیه خود و بیفشارند نیم
رطل با بیست درم شکر طبیعت براند و بعضی عصارهٔ صفرا براند و معده را
قوت دهد و معده مضطرب و در تب وی ضماد [illegible] سودمند بود و تشنگی بنشاند
و غثیان و قی باز دارد و خاصه منع وی و بسیار خوردن شهوت را
مضر بود اما انار دانه [illegible] ترش بکم بنشاند و صاحب تخم کرده
انار ترش مضر بود به سینه و آواز صاحب [illegible] کویند دانهٔ وی بد بود
و مصلح [illegible] و سینه مضر بود [illegible] و معده و مصلح این حلوا [illegible] با قندی بود
و درجه [illegible] اصل این بود که [illegible] تا خورند

رمان البعال خشخاش است و گفته شد رمان الانهار نوعی از جلوفاریون است
و گفته شود در باب ما و در دمشق اندرو حامض خوانند رمان البر درختی است که
در زمین انار ماند و گلنار وحب الفلفل دانهٔ اوست و گفته شد رماد
بپارسی خاکستر گویند مجموع [illegible] باشد رماد المازریون جلاء بهتر بود و معنی
و در روشنایی چشم بیفزاید رماد خشب البلوط خاکستر چوب بلوط قابض بود
خون ببندد و چون بخورند [illegible] و [illegible] با شراب [illegible]
بیاشامند سودمند بود جهت [illegible] معده و در این [illegible] غایت نافع بود
رماد حطب الکرم خاکستر چوب رز بهترین این بود که از درخت بد بود
و طبیعت این سرد و خشک بود و گویند گرم بود و ریش روده را نافع بود
مقدار نیم درم و گویند مضر بود به شش و مصلح این کثیرا بود و چون با سرکه ضماد
کنند بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه سودمند بود و اگر سحق کرده در خرقه
کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون [illegible] این گرم [illegible]
و [illegible] کنند بغایت سودمند بود و چون [illegible] و سرکه ضماد کنند
نافع بود جهت گوشت زیاده که در [illegible] پیدا شود و [illegible]
و سرکه با [illegible] ضماد کنند جهت منع عفن و استرخا مفاصل و نقرس

اعصاب نافع بود **رماد قصب** خاکستر نی بهترین این نخلی بود و طبیعت این
سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم سده که در مراره بود
بگشاید مقدار دانگی و گویند مضر بود بشش و مصلح این کتیرا بود با قند
رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانه پرستوک بهترین این بود که آشیانه در موضعی
خانه باشند که بسیار هوا بود و صفت سوختن این چنان بود که در کوزه
کنند و بگل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند یکساعت و بعد از آن
بیرون آورند و سحق کنند طبیعت این سرد و خشک است نافع بود جهت دشخواری
زادن مقدار یک مثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح این سکنجبین بود **رماد
السرطانات** صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه
کنند و در گل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از آن بیرون
آورند و سحق کنند و طبیعت این گرم بود در اول و خشک بود در دوم
منفعت این در باب سین در سرطانات گفته شود و صاحب جامع گوید
صفت سوختن وی چنان بود که دیگی مسین سرخ بر آتش نهند و سرطان
زنده در آن نهند و بسوزند تا چون خاکستر گردد بردارند و استعمال کنند
رماد قشور الباقلا خاکستر پوست باقلا وقتی که تر بود چون بسوزند و

خاکستر این ضماد کنند یا مالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن
باشد ببرد **رنف** علاج است که گفته شد **رند** صاحب منهاج گوید
آس است و صاحب جامع گوید درخت غار است و صفت این گفته شد
و صفت غار نیز گفته شود **رؤوس** بهترین سرها این بود که از حیوانی
معتدل در رطوبت گیرند و طبیعت این گرم و تر و غلیظ بود غذا بسیار
دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب کبد بود و مضر بشش چون بپزند عرق این
چکیده کند اعضاء سفلی تر کند و گرده و اعصاب را [illegible] نیکو گرداند و باه را زیادت
کند چون بپزد ماند که حرارت و یبوست بود و خوردن وی سود بود و بعد
از آنکه دیر منهضم شود و اولی این بود که با دارچینی خورند و بعد از آن مصطکی
بخایند و هر کو گوشت سر بره بهتر از سر بز بود و سر بره بهتر از سر گاو بود و بهترین [illegible]
وی [illegible] غذایی بود که اندک سختی داشته باشد و غذا بسیار دهد و قوت
بدن ضعیف ببرد چون منهضم بروی مستولی شود و باه را زیادت کند و ضعیف را
گران کند و کسی که معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج آورد قولنجی بجاست
ضعف و گوشت زبان سبک تر بود و گوشت خدین غذا بسیار تر دهد
و چشم چرب تر دهد و زود تر بگوارد و دماغ سرد و تر بود و زبان با نمک خورند

و چشم نیز با نمک زیاده خورند و گوشت غلیظ و بی گوشش ببر کو سعتر
دانجدان و خردل خورند و اولی این بود که بوشیاف و عصر و فها جندانکه امکان
بود بخورند و اگر ارزو غالب بود با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ
در صفت دماغ گفته شد اما سر ماهی که ماهی کوچک نمکسود خشک کرده جون
بسوزانند جهت شقاق که در مقعد و طاره و ورم کرده و ورم صلب بود مانند
این نافع بود و سر ماهی نمکسود جون بسوزند و بر گزندگی عقرب مالند
سود دهد رواس جرجیر الماس و گفته شد روبعنج راسخت گویند
و این نحاس محرقاست بپارسی مس سوخته بود لیکن بپارسی روی سوخته
گویند و بهترین ان مصری بود و طبیعت این گرم بود در سیوم و قابض
و محلل و ملطف بود و سبل آب زرد بود و در خضابات موی استعمال
کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت
زیاده بخورد و ریشها بد که در بدن بود منع کند روبیان ادربیان است
و گفته شد صفت این و اهل مصر قریدس خوانند و اهل اندلس قمرون و این
زهر در خواص آورده است که جون بکوبند با عود سیاه و بر ناف ضماد کنند
حب القرع را بیرون آورد و گویند جون خشک کرده سحق کنند تا طفل و در چشم

کشند شبکوری را نافع بود و ماسرجویه گوید گرم و تر بود باعتدال منی را
زیاده کند و شکم نرم دارد و بصری گوید پیش از انکه نمکسود کنند باه را زیاده
کند و غذایی صالح دهد و چون نمکسود کنند یا کهن گردد مولد سودا و خلط بد بود
و رازی گوید دشخوار هضم بود و غذوه وابد بود و اولی این بود که اصلاح این به
و مری و کردیا و بعد از ان جوارش بود یا جوارش موخکی سهل خورند و اگر
گرم مزاج بود از عقب این رب انار مع خورد و اگر جهت باه خورند شاید که
با سرکه خورند بعد از ان که نیک بخته کنند با روغن گردکان و زرده تخم مرغ
و پیاز و کندنا قلیه سازند و سحق کرده در رحم بود و باه را زیاده کند روث
الحمار الاهلي سرگین خر خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون
بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین تازه بفشارند و این آب
در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین چون سرکه بروی افشانند و ببویند
همین عمل کند و چون تر بود و بفشارند و آب این بیاشامند سنگ گرده بریزاند
و سرگین است نیز همین عمل کند و سرگین خر که در علف جریده بود چون
خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزندگی عقرب عظیم نافع بود
و مولف گوید اگر خشک کرده وی جهت جرب بکوبند و ببیزند با گوگرد سحق کنند

و به روغن کهنه خوشانند و بشب بمالند و بامداد بعسل و عدس کوفته بحمام برند
و پیش از آب ریختن بمالند و بنشینند تا عرق فرود آید بعد از آن آب بریزد غایت
نافع بود روث البرذون سرگین استر چون دود کند در شیب رحم بچه مرده
بیفکند روبا عنب الثعلب است و گفته شد ریشی بشیرازی ارده خوانند
طبیعت وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی عسل بود باد و شاب و در صفت
سمسم گفته شود منفعت این ربیع الفار حوقان گویند و این سم الفار است و تراب
الهالک نیز خوانند و این شک است و در شین گفته شود ربیعان در لغت بعضی
عرب رغوان است و گفته شود ریباج رامج است و گفته شد ریباس
بپارسی ریواج گویند و قوت وی مانند حماض اترج و غوره بود و بهترین وی
خارسی بود شاخهای دراز سبز ابداد طبیعت این سرد و خشک است در دوم
جوارست بنشاند و ستی باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون و وبا را نافع بود
و چون عصارهٔ وی در چشم کشند روشنائی بیفزاید و وی اسهال صفراوی
و حب و معده را سود دارد و بواسیر و غثیان ساکن کند و قوت اشتها دهد
و معده و جگر گرم و آب دهن باز آرد چون بجوشانند و طلا کردن سود دارد و مضر بود
بسینه و قولنج و مصلح وی مانند اترج مربا بود و صاحب تقویم گوید مضعف اعصاب

و منقطع باه و مصلح وی شراب عسل و بالفیسون بود و بدل این حماض اترج

[illegible]

است با غوره ریبه بپارسی شش گویند صاحب منهاج گوید گرم و تر بود
و سهل انهضام و طبیعت معدد و غذای وی اندک بود و خیل بلغم داشته باشد
و مضر بود با صحاب کبد و بقراط گوید مجموع ششها سرد و تر بود و روفس گوید خشک
بود دشخوار هضم و اصلاح وی چنان کند که با زیره و کرویا خوسانند و بعد از آن بریان
کنند و بهترین ششها شش بره و گوسفند کوهی بود و شش بره چون بریان کنند

بی نمک ورطوبتها که ازوی روانه بود بکیرند و بر ثآلیل خشک که بر اعضا رسته
باشد طلا کنند و بدان ادمان کنند البته زایل کند و هم این رطوبت برقوبا خشک
مالند نرم کرداند و ششش حزبود بمعده والآت بول ومصلح وی حب الاس
وشکر بود **رئة الثعلب** شش روباه چون با سرکه عنصل بخورند ربو وضیق النفس را
سود دهد **رئة الخنزیر البری والجمل** شش خوک وشتر چون بسوزانند وخاکستر آن
بر ریشی که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود و اکر سوخته همچنان کرم بران
نهند نافع بود وشش خرس همین عمل کند ومنع تورم این نیز بکند وخاکستر
شش خوک چون برجرب بر افشانند سودمند بود **رئة الحمار الوحشی**
شش خرکور چون خشک کنند وبکوبند وبیاشامند سودمند بود ضیق النفس و
سرفه را **رئة البحر** قلومن بالسیوس این چیزیست که در ساحل دریا یابند
ماخذ الکینه چون زبود وچون سحق کنند وبر نقرس ضماد کنند نافع بود
وشقاق که در دست وپایها باشد بسبب سرما بدان ضماد کنند غایت
نافع بود و شقاق که در دست وپایها باشد بسبب سرما بدان ضماد کنند
بغایت نافع بود **رجان** وریحان الملک وضمیران هم کویند بپارسی شاهسفرم
خوانند با سیر نافع بود ودر شین یاد کرده شود **ریحان سلیم** جمسفرم

وجاهو

وجاهو سلیم نیز کویند ونبات وی در کوهستان فارس واصفهان بود مانند
شبث زور رق وی مانند خطمی بود وفقاح وی کوچک بود ومانند

لبلاب بر درخت پیچیده شود و وی محقق ولطیف بود با سرکه
بر جره طلا کردن سود دهد وبر ورمهای بلغمی طلا کردن وبر نقرس وبواسیر
همین سبیل وجهت لقوه بغایت مفید بود وبر کزندکی عقرب طلا کردن
بغایت نافع بود وچون زن با روغن کل بخود بر کیرد جهت درد رحم
بغایت نیکو بود واین سوسنه کوید طبیعت وی کرم بود وبا سیر ظاهر

باطل را سود بد و این مولف گوید که ای ریحان آورده که
طبیعت این گرم و خشک است تا چهارم و از آن نشست که سرها
بروی غلبه نمی‌کند و عمر وی دراز باشد اگر بروزگارها
آب نیابد بشکند و هر درخت که در پهلوی وی بکارند از بیخ وی
آب بستانند و بسیار از وی صداع آورد و مصلح این روغن
نیلوفر و کافور بود و بدل این مرزنگوش است و گویند بدل این
نیم وزن این شیح است و نیم وزن این عنب الثعلب
ریحان داود وریحان دارو نیز خوانند و این از دلمن الغار است
و گفته شد ریحان الکافور و کافوری بهودی و سحر الکافور
نیز خوانند بپارسی سوسن گویند و این نوعی از درخت
دشت بود نباتست بوی بیشتر در خراسان بود و گل وی مانند
گل خرما بود و ورق وی مانند ورق کاشنی صحرائی
و گل وی و ورق وی بوی کافور کند قوی چون ببویند و یا
در دست بمالند خواه خشک و خواه تر و طبیعت این گرم و
خشک در دوم و بوییدن بسیار وی و ادمان بدان نمودن رطوبات

از غشای

از غشای دماغ بکشد و چون ادمان بدان نمایند اخلاط غلیظ که در سر باشد
تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاجرا سودمند بود نه گرم مزاج را
ریحانی شراب صرف است خوشبوی یا ریسعت سعد است
و گفته شود ریناج صاحب منهاج گوید سعتکی است مانند سرطان
و طبیعت این سرد و تر است در دوم نشف رطوبات چشم
بکند و جلا دهد و روشنائی بیفزاید و مولف گوید این نوعی از سرطان
بحری است و در صفت سرطان گفته شود ریش شریف گوید

برمرغها چون بسوزند و خاکستران بر جراحت افشانند خشک گرداند
و بر پای بزرگ پاری دهند بود در قی و در علاج بینی شکسته و منافع بر هر
مرغی در موضع خود با منفعت این گفته شود ان شاء الله تعالی

باب الزا زاج انواعست سفید و سرخ و سبز و
زرد زاج سفید قلقدیس خوانند و شوعار گویند و بیونانی خلقتیس و زاج سرخ سوری
خوانند و زاج سبز قلقنت و قلقند خوانند و قلقطار زاج زرد است بپارسی
زاج شتر دندان خوانند و بهترین این مصری بود براق مانند زرنیخ بدخشی و چون
در دست مالند زود ریزنده شود و پاک بود و کهنه نباشد و دیگر از زاج سوری هست
بپارسی زاج کفشگران گویند و شیرازی زاج سیاه خوانند و بیونانی مالنطریا و ملیطریا
نیز گویند و جالینوس گوید قلقطار چون کهن گردد زاج شود و وی معتدلترین زاجات
بود و محرق وی الطف محرقات و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند
یکدیگراند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت است لطیفترین سفید است
و اقوی ترین سبز و غلیظترین سرخ و قلقطار خیر الامور اوسطها بود
متوسط است میان غلیظ و لطافت و زاجی دیگر هست که بیونانی سبق گویند
و بهترین این مصری بود که لون این مانند زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک بود

در سیوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگراند و وی قابض بود و محرق خشک ریشه
احداث کند و جرب و سعفه و ناصور و علق و ریش گوشت مرده این بود منفعت بود
خاصه چون بقیلا بعسل بیالایند و قلقطار بگدازند و در گوشت نهند و اکله که در
دهان و بینی و دهن بود و ریش این خاصه سوری سودمند بود و خوردن این مخنق
مشفش بود تا بحدی که بکشد و از خوردن زاجات سعفه سخت پیدا گردد
تا بحدی که بعسل کشند و مداوا وی بشیر تازه و سکه و قند و مانند این کنند و باقی
منفعت هر یک در باب خود گفته شود زاوق درختیست که آنرا زاب
خوانند و گفته شود زاووق زیبق است و گفته شود زبیب بپارسی
مویز گویند و هر ثمره که خشک شود وی را خوانند الاوخماکه ویا تمر الرطب
خوانند و زبیب بخوانند و زبیب عنبر خوانند و بهترین این خراسان
بود بزرگ شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانه وی سرد و
خشک بود در اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود
در دوم و با دانه خوردن درد معا را نافع بود و معده و جگر دوست دارند
و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود و باریه دمنو بود در ادویه مسهل
چون ده درم از وی اضافت کند و چون بی دانه بود شکم بازدارد این نوع که

لاغر بود و قابض حلق باشد وی را مضر بود و معده را قوت دهد و طبیعت
ببندد و عرق النسا دم بود و صمغ وی بغایت سخت بود و گویند بیشتر نیکو بود
و اسحق گوید مردم بخایند و قول اول صحیح است که گوید حضر بود کوه
و صمغ وی قابض بود و سود دارد قرحه کند و هیچ مضرت و ماده نماند
الا مگر محرور مزاج بود و مصلح وی سکنجبین بود یا از جو اگر بر وی حیدی بر آن
خورند و در سود وی گویند گوشت وی چون بخورند موافق قصبه
نفس بود و سود مند بود جهت سرفه و اگر گوشت وی با فلفل
خلط کنند یا با آرد جو و حسن و بعضی بریان کنند بعسل و بخورند طعم از دهن
بیرون کنند و چون بیا میزند با سرکه طلا و مکوی ضماد کنند بر ورم گرم که
عارض شود در اعصاب خاصیت سود دارد و چون خلط کنند سحق کرده
با شراب و ضماد برو جه بنیا شود در پوست مثل جدری و ریشها
غیرها و عفونات که در تن حاصل بود و سلامات و چون ضماد کنند
با جاه شیر ... سود دارد و بود و چون ... جنبد جنبا نند رود قلع
مسو بر غذا زیاده از انکه ... میوه ... انجیر خشک بود
و اطلاق ... از اطلاق ... بود ... سو بر موافقتر از انجیر خشک بود

بعد و بدل این کشمش است زبیب الجبل میویزج است و گفته و صاحب جامع
گوید حب الراس است و این هوا است حب الراس گفته خوانند و صفت
میویزج گفته شود و بشیرازی مویزک خوانند زبد البحر بپارسی کف دریا
خوانند و این پنج نوع است یکنوع بشکل اسفنج فربه بود و ستبر و
بوی وی مانند بوی ماهی بود و در ساحل دریا بسیار یابند
و نوع دوم بشکلها خنده چشم بود یا اسفنج و بسیار کوف

[illegible]

بود و بوی وی مانند بوی طحلب بری بود و سیوم بشکل کرم بود و
وی را میلسیون خوانند بشیرازی کرم او خوانند و نوع چهارم بصوف

جرکن مانند بسیار تجویف سبک و توقف گوید این سنخ است و گفته
شد و نوع دیگر بشکل مانند فطر بود و ویرا هیچ بوی نبود و با طعم خشن بود
مانند قیسور و ظاهر املس و بهترین این وردی بود که بزردی مایل و طبیعت
این گرم و خشک بود در سیوم و کهنه تر بود داء الثعلب را نافع بود
چون بسوزانند و با شراب سیخ رنگ که قوام این رقیق بود بر داء الثعلب
طلا کنند موی برویاند و خنازیر و جرب و باد و بهق و هر علتی که
در جلد پیدا شود جهت این سودمند بود چون با موم و روغن گل استعمال
کنند و بثوره را صافی کند و کلف سیاه و اثرها که در روی و هم اعضا پیدا
شود زایل کند و نوع سیوم که گفته شد عسر البول و سنگ گرده و دمل که در مثانه
بود و درد گرده و استسقا و درد سپرز را سودمند بود و حیض براند و باقی
انواع این منفعتهای دیگر که گفته شد ایشان باشد و جلا دندان بدهند و
موی بر داء الثعلب برویاند چون با نمک با شراب طلا کنند و انواع زبد
البحر موی سفید برویاند و یک نوع هست که سفید بود و صنعت وی
گرم بود و خشک در دوم جلاء چشم بدهد و با ادویه که مناسب
بود سفیدی که در چشم بود زایل کند البته و قلع این بکند و مقدار مستعمل

از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ بود و مضر بود بر و مصلح این کثیرا بود و
گویند مضر بود بر حواس و مصلح وی روغن گردو بود و بدل وی بوزن وی حجر
القیسور و اگر خواهند که ویرا بسوزانند در دیگی گلی نا پخته نهند و سر وی نهند
و شکاف این بگیرند و در تنور گرم میان آتش نهند پس چون پخته گردد
بیرون آورند و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل
این کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند زبد البحیره بیونانی اذاراقیون
و ازرمی و ادراقیس نیز گویند و بسریانی عافورا و این گرد بر گرد نی
جمع می شود و در دریا مانند پنج بود و در میان نی و گیاه یابند و لون
وی مانند جواسوس بود و بشکل زبد البحر است و بسیار
سوراخ و طبیعت این در چهارم گرم بود و نشاید که تنها استعمال
کند باید که ادویه خلط با این کند که کسر قوه وی بکند و قوت وی
دار محتاج باشند از جهت بیرون شاید که استعمال کند لیکن
از جهت اندرون احتراز واجب دانند بسبب شدت قوت که
در آن است و دیسقوریدوس گوید حب ریتش بشده
و کلف و قوبا و مدرها و مانند این بغایت سودمند و ...

ابلد دوائی حاد بود و بدل مزاج رگ عارض شود در اعضا بادمزاجی تنگ
کند و عرق النسا را سودمند بود و درازی گوید چشم را جلا دهد و ورم پستان پاک کند
چون کوفته باب طلا کنند زبد القمر نجوالقمر است و گفته‌اند زبد
بپارسی مسکه گویند و بشیراز خشک بهترین تازه بود که از شیر میش گیرند
و طبیعت این گرم و تر است در اول درجه و وی زیاده منضج و ملین بود
و اگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند و غذاء وی بد بود و جراحات
اعصاب را سودمند بود و ورم بن گوش و ارنبین و دهن و اگر بولغه

کودکان بمالند سودمند بود جهت زود رستن دندان و ورمها که در دهن
بود نضج دهد و چون با عسل خلط کرده لعق کنند سودمند بود جهت رستن دندان
و ورمها که در دهن بود خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب و ورم
شش را بغایت نافع بود و بدان حقنه کردن ورمهای صلب حاره که در رحم و امعا
و اسفل باشند سود دهد و ریش روده و اگر ادویه بود که نافع جراحتهائی بود که
در اعصاب و حجب دماغ و فم مثانه باز دید آید سود دهد و ریشها پاک گرداند
و گوشت این برویاند و دفع زهرها بکند چون زهر گزندگی افعی بمالند نافع بود و سرفه
سرد و خشک را بغایت سود دهد خاصه چون با شکر و مغز بادام بود و ذات
الجنب و شش را بغایت نافع بود و منع خون و ماده بکند چون پانزده درم
از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن وی مسهل بود و مسیح مرخی معده و مصلح
این چیزها و قابض بود و گویند مصلح وی مانند قندی بود و نافع بود جهت
خشونت حلق و قوبا و سعفه خشک و خشن چون بدان بمالند سود دهد و حرقت مثانه را
نافع بود یا با بیضه نیمبرشت و آنچه تازه بود در بعضی ادویه بدل زیت بود
و در بعضی بدل تخم و دهان وی بعضی روده وی چون بگیرند از چراغ مانند دوده روغن
روغن بزر بجای فطیرینه در ادویه چشم مستعمل کنند محقق بود و قبضی اندک در وی بود

و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش اندرون پاک گرداند و بود و مجال صحت
آورد زباد نوعی از طیب است و این عرقی است که از میان مقعدهای جانوری گیرند
شکل گربه اندر جزیره کوچک بود و آن را گربه زباد خوانند و طبیعت وی گرم بود
در سیوم و معتدل بود در رطوبت و یبوستی و بوییدن این و مالیدن صداع سرد و درد
شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط از وی در ... سعوط ... که ... مفتوح

بود بگدازند و بیاشامند خفقان را زائل کند و ضعف دل را و دهن ... نبات
کال بود و اگر زنی دشخوار زاید یک درم از وی با یک درم زعفران در مرقه مرغ
تو به کنند و بیاشامد زائیدن بروی آسان گردد زبل جانوران سرگین گویند
و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف غذا هر یک نوع سهل

انسان و مجموع زبلها محلل و مسخن و مجفف بود و هر یک مفصل گفته شود زبل
الاطفال آنچه اول از طفلان بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحق کنند
با همچندان ورق مامیثا و همچندان نبات و در چشم کشند سپیدی که در چشم
بود زائل کند در چند روز و بهترین زبل طفلان این بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشند
از تخلیط و عسل بر شنده و بدان تحنیک کنند خناق و ذبح نافع بود یا در حلق
دمند یعنی عمل کند و همچنین کسی که ورم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک مرگ بود
و احتیاج بعهد باشد از خناق سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل
معجون کنند و در حلق وی طلا کنند بغایت نافع بود و مجرب و باید که
غذا کودک سه روز نرمس با نان تنوری دهند که نمک خوش کرده باشند
و شرابی که اندک مزاجی داشته باشند بوی دهند به روز بیابی و غذاهای معتدل
و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت
حاجت و همچنین اگر غذا وی گوشت مرغ و دراج بخته باب بود
سودمند بود و باید که از غذاهایی که رطوبت بسیار داشته باشند نگاه
دارند و اگر نگاه ندارند در فعل و عمل تیز باشند زبل کلاب بود و زبد الاطفال
بزرگترین تریاق کسی که باشند پیکانی زهر دار بوی زده باشند و

در بد انسان چون خشک کنند و با شراب بنوشند یا با عسل بیامیزند سود دهد
جهت سمها و گزندگی جانوران خاصه و سمها که بخورند تلف کننده و یرقان را
نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع عضه بپاشند زایل کند
زبل العلق سرکین علق چون بیاشامند صرع را نافع بود زبل الحردون
والوزغ سرکین عضایه لونها را نیکو گرداند طلا کردن زبل الخطاطیف
سرکین پرستوک سپیدی چشم را زایل کند زبل الکلاب بهترین این بود که از سگی
گیرند که استخوان خورده باشد و این با عسل نافع بود جهت ریشهای کهن
و تحنک بدان کردن خناق زایل کند و جهت دفع اسهال آشامیدن
با شیر سودمند بود خاصه چون دوسنطاریا بود و جهت قولنج بدان
حقنه کردن با آب گرم نافع بود و دسقوریدوس گوید چون بگیرند در تابستان
سرکین سگ بعد از غروب ستاره کلب و خشک کنند در شراب
و با شراب بیاشامند یا با آب شکم ببندد و سرکین سگی که استخوان
خورده باشد آنچه سپید بود و خشک و گنده نبود آنرا خشک کنند و نگاه
دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت
سحق کنند با ادویه که نافع بود بدین رعلت و اگر با ادویه که محلل بود

طلا کنند ورمها بگدازاند زبل الذیب بهترین سرکین گرگ این بود که از خار گیرند
و سپید بود و در وی استخوان و موی بود قولنج را نافع بود خاصه چون این گرگ
استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع و مجرب و اگر نزدیک حاضر بیاویزند
عین خاصیت دهد و اگر در پوست ایل یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند بریسمانی که
از پشم کبشی که بعضی از وی گرگ خورده باشد نیکوتر بود این مرض را زبل الزرازیر
سرکین کونیل بهترین این بود که از زرزوری گیرند که برنج خورده باشد قوبا و بهق
و کلف را سود دهد زبل العصافیر سرکین گنجشک پاک کند و زایل کند کلف
از روی بود و چون بلعاب دهن بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند و ثالیل
بتبرازی گوک خوانند زبل الرخمه سرکین مردارخوار خوانند چون دود کنند در شب
زن بچه بیندازد و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند گرانی گوش زایل
کند زبل الحمام سرکین کبوتر گرم تر از همه سرگینها بود در مرض سرد که باشد
با آرد جو چون بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سودمند بود
خاصه چون بزرکتان کوفته با وی اضافت کنند و چون با عسل و بزرکتان خلط
کنند ورمهای صلب منفجر گرداند و خشکریشه که حادث شود از آتش
پارسی و چون با زیت بیامیزند سوختگی آتش را سود دهد و اما سرکین کبوتر که در خانها

و برجها دارند بغایت گرم بود و سرگین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند
در مرضهای بسیار که احتیاج بپخته بود و تو باده و خناق و سبل و سعفه و درد شکم
و [illegible] کرده را نافع بود خاصه چون با پیه خوک کوفته و پخته با خردل بیامیزند و چون
با آرد جو بیامیزند و در آب بپزند و با سرکه و عسل بپزند و ضماد کنند بر دنبل
و خنازیر و ورمهای صلب بگدازاند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند
و با آب بپزند و اندکی قطرات اضافه کنند و با موم نیک بهم کرده و بر برص
نهند یکتان پاره و سه روز رها کنند بعد از آن بردارند و دیگر بار تازه بنهند سودمند
بود و چندان بر آن عمل مداومت نمایند که زایل گردد ان شاء الله و اگر با آب بپزند
و خاصه عسر البول در آن نشینند بغایت نافع بود و جهت درد شقیقه طلا کردن
نافع بود مجرب و چون با سرکه بر شکم مستسقی طلا کنند سودمند بود و همچنین اگر
با سکنجبین بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ چون دو درم ازوی با سه درم
دارچینی بیاشامند سنگ گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مانند
خاکستر شود و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند
سرگین کبوترهای کعبه که تنها خورده باشند سنگ گرده بریزاند و این مجربست
و سرگین کبوتر در حقنه و قولنج نافع بود زبل الفیل چون به پشم تازه زن بخود

برگیرد و هرگز آبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب تب کهن را نافع بود
زبل الفرس سرگین اسب است همان عمل سرگین می کند زبل الدجاج سرگین مرغ خانه
اگر درد کند سودمند بود جهت درد دندان و موافق کسی بود که قطر گشنیز و ادویهای
گشنیز خورده باشد و اگر با سرکه بیاشامند خناق را عظیم نافع بود و اگر با شراب
یا با سرکه بیاشامند قولنج را بگشاید و مجربست زبرجد نوعی از زمرد است
و طبیعت این سرد است در دوم و خشک است در اول با معده را قوت دهد

و دیگر منافع در صفت زمرد گفته شود زبد القواریر مصنوعنا است
و گفته شود زجاجول گشنیز است و گفته شود زجاج بپارسی آبگینه
گویند طبیعت این گرم است در اول و خشک است در دوم موی برویاند

چون باروغن زیبق طلا کنند و دروی قبضی و لطافتی بود و سفیدی
چشم زایل کند و روشنایی بدهد و چون بسوزانند در

علل اقوی بود و آنچه سوخته بود سحق کرده سنگ گرده و مثانه
بریزاند چون با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق مستعمل کند باید که نعایت
سحق کند و صفت سوختن وی این است که در کوره ریگران نهند و بدمند
تا نزدیک گداختن پس بیرون آورند و در آب قلی اندازند بعد از آن سحق کند
و بکار برند و گویند سوختن وی بدان نوع بود که سحق کنند و برروی صحیفه
از آهن کنند و آتش هم در شیب این کند و سران گشوده باید و مقدار

به ساعت دایم تحریک این کند بعد از آن بیرون آورد و سحق کند نعایت
مستعمل کند و این مولف گوید در قریه قمر و از رستاق دامغان گیاهی است که
برروی زمین پهن شود و آبگینه گردد سفید و صافی و در
داروها بکار دارند زدوار جدوارست و گفته شد
زرنباد بزبان هندی بچور خوانند و بزبان اهل مکه عرق الکافور و
وی بجنیست که از وی بوی کافور آید چون تازه بود و بلفظی
دیگر سطواک خوانند و در طعم وی تلخی بود آنچه در تری بکارد
پاره کنند و بجوشانند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند
تلخ تر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت این گرم و خشک بود
در دوم تا سیوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه
در ارحام و بدن را فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند
چون در دهن گیرند و قی به بندد و گزندگی جانوران را
سود دهد تا بحدی که نزدیک بجدوار بود و شکم ببندد و منفع
و مقوی دل بود بخاصیت قوت قبض و تلطیف و از ادویه تریاقات
بکار بود و مقوی روحی بود که در جگر باشد و مسهل سودا بود و سنوحی

ازوی بکرده وبول براند وسودمند بود جهت مرضهای سوداوی وخفقان
دل وفساد فکر وغم ووحشت ودر بیشتر منافعها مانند درونج بود ومعده
تر را خشک گرداند وچون در دهن گیرند وبدان ادمان کند درد دندانرا نافع بود
وبوی بد از دهن زایل کند خواه که از ریه بود وخواه که از سبب غذا واین
زهر در خواص اورده است که چون تر بود وبکوبند ودر شب بپای عالند علتی که
در سر بود زایل کند از صداع وشقیقه وامثال این وچون در خانه بخور کند
مور بگریزد وباز نگردد وصاحب دار الفیل برجعوبه چون طلا کند که آنرا
بشیرازی کوه که خوانند موافق بود چون بزرگ درست ازان چون سوراخ

کند وبرجعوی کسی او برند که شهوتش منقطع شده باشد البته این کس بحال صحت
باز آورد چون از علتی بود نه آنکه طبیعی باشد وجالینوس گوید چون با عسل
بیاشامند درد رکبه وحقوین وعرق النسا وفالج وصرع که بسبب این از رطوبات
بود نافع بود ودیسقوریدوس گوید تزجر کودکان وعرق النسا وجرب کودکان
چون سه درم با عسل بسرشند وطلا کنند نافع بود وروفس وفالج وصاحب
منهاج گوید این مضر بود وبدل ومصلح وی مویج بود وصاحب تقویم گوید مصلح وی
سنبل الطیب ونبات بود وبدل این رازی گوید در مداواه
گزندگی جانوران وبادها غلیظ یک وزن ونیم این درونج وچهار
دانگ وزن این طرحسوف بری ونیم وزن این دانه اترج بود
دکوبند بدل این شیطرج وراسن است زربن درخت
گویند درخت اترج است ومولف گوید درختیست که در
ولایت کازرون بسیار باشد خاصه در بنادر وورق وی
مانند ورق زیتون بود وگل وی مانند قرصی ابینه از بن
بود ودر وقت انگور بشکفد وورق این چون سبز
بود بکوبند وعصاره این با سیحج بیاشامند عرق النسا وعسر البول

وطمث را نافع بود و خون بسته اندر مثانه بیرون آورد و گزندگی
جانوران را سودمند بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح او جب الآس
و بلوط بود و بدل او بوزن او قنطوریون باریکست و بوزن
او نیم حاوره و بوزن او حب اللاتج و گویند بدل او نیم وزن
او زعفران است زراوند مدحرج زراوند مدحرج خوانند
و معروف بود بشامی و وی ماده بود بپارسی زراوند

گرد خوانند و بهترین بحور گویند و زرنباد را نیز هم بحور گویند و بهترین
این بود که بلون زعفران بود و بغایت فربه باشد و طبیعت این
گرمست در آخر دوم تا اول سیوم و خشکست در دوم و گویند گرمست در دوم
خشکست در سیوم و وی اقوی بود و الطف از طویل نافع بود جهت
ربو و صرع و وسواس و فواق و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند
و نافع بود جهت گزندگی جانوران و ادویهٔ کشنده و جذب سلی و شوک
و سهام بکند چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق را سود دهد

و در قطولیطس گوید دوی نر بود و بهترین آن بود که هم رنگ زرآوند
مدحرج بود و سپید بود از انگشت نر سپیدتر و طبیعت این گرم است
در سیوم و خشک است در دوم گوشت برویاند و جهت صرع و کزاز اشانیدن
بغایت سود دهد و لون را صافی گرداند و سینه را پاک کند از رطوبتی که
در آن بود و اگر کوفته بر کره بسرشند و طلا کنند بر سپرز سود دهد و چون
با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند گزندگی عقرب و هم جانوران و ادویهٔ
قتاله بغایت نافع بود و چون با فلفل و مر بیاشامند نفس را پاک کند از فضول

و دندان را جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و مراری بکند و قوت سمع بدهد و
ریشها بد پاک کند و گوشت برویاند و چرک گوش پاک کند و ورم سپرز و بها
عضل و درد پهلو چون بیاشامند نافع بود و دماغ و معده را از خلط بد پاک کند
و درد سر و شقیقه که از سردی بود سود دهد و یرقان صفراوی
و بلغمی چون با عسل بیاشامند و درد ورکین و عرق النسا و نقرس و فالج
و دردهاء مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضر است
بسپرز و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود
و مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود و مقدار مستعمل از وی یک مثقال
تا دو درم بود و بدل وی بوزن این زرنباد و دو دانگ
این سنباده و نیم وزن این قسط و اسحق بن عمران گوید
بدل زراوند مدحرج یک وزن و نیم طویل بود و گویند بدل
این راسن است و گویند بوزن این زرآوند طویل و نیم
وزن این ریوند چینی زراوند طویل شجره رستم خوانند
و از سطلوخیا و از سطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس
مسمقار و سمقران نیز گویند و بیونانی مذکر خوانند

بسته که در رحم بود و حیض براند و چون فرزجه از وی زن بخود برگیرد بچه
برون آورد خواه مرده و خواه زنده و نیز همچنین کرم دراز و حب القرع
بکشد و اگر با روغن بر بدن طلا کنند شپش بکشد و همچنین نافع بود جهت
تبهاء و معده را سود دهد و چون با ایرسا و عسل بیاشامند ریشها
بر عیق را هموار کند و بصلاح آورد و ابن عمران گوید مضر است بجگر و مصلح
این عسل بود و گویند سطبطیج بدل این بود و گویند بیک وزن این
زرنباد و نیم وزن این فلفل و دو دانگ این بسفایج و گویند نیم وزن
این فلفل و نیم وزن این زرنباد و رازی گوید بدل این در نضج از رماج
و تحلیل آنچه در شکم و سپرز بود بوزن این زرنباد و نیم وزن انزروت
بود و این مولف گوید برگ زراوند گرد که آنرا ماده گویند مانند برگ عیق بود
و در او تیزی بود و اصل او را شاخها باشد دراز و شکوفهٔ او سفید بود
و اندرون شکوفه گلگون و بوی گنده دارد و برگ زراوند طویل که آنرا
نر خوانند دراز بود و در صیدنهٔ ابوریحان آورده است که زراوند سه
نوع است دو نوع آنست که بدر این ضعیف تقریر فرموده نوع سیوم را
زراوند خوش خوانند شاخهای او باریک باشند و دراز و برگ او ستبر

و گرد بود و شکوفه بسیار بار دارد مانند شکوفهٔ عناب زرنبهد اندر پارس [illegible]
و گفته شد زرنیخ الوان او چهار نوع است زرد و سرخ و سبز و تیره و دیوج
و سفید بهترین این زرد بود و آن معنی که صفحها صفحه با یکدیگر بود و بلونی زرد بود
مانند طلق زرد براق و بوی کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ بدخشی
خوانند طبیعت این گرم و خشک است در سیوم سوزنده بود چه وی سخت تعفینی
معفن بود و لذاع گوشت زیاده بخورد در ریشها و موی بستر و مانع رجات
نهند سود دهد و جرب و سعفه تر و اگر با زفت بر موضعی که چون مرده بود

بسبب ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت و با روغن گل جهت بواسیر و اگر
در موم روغن کنند فاقه زرنیخ سرخ نافع بود جهت ریش بینی و دهان
و اکله که در وی بود و جوری گوید زرنیخ سه نوع است زرد و سرخ و سفید

سفید گشته بود و زرد در موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی
چون طلا کند از ان ببرد و نوع سرخ در قلیقون نیکوتر بود و اسحق
بن عمران گوید زرنیخ زرد چون سحق کند و در میان شیر کند هر مگسی که در ان
افتد بمیرد و نوع سرخ چون سحق کند و بعصاره بیخ تره بسرشند و بر شیب
محل طلا کند بعد از انکه موی برکنده باشند هرگز دیگر بروید و در سعوط سوس
گوید قوت زرنیخ سرخ مانند قوت زرنیخ زرد بود و چون با راتیج بیامیزند
داء الثعلب زائل کند و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی این
بود که بعد از وی بیخ و حسف طلا کند و زرنیخ مصعد گشته بود و از خوردن
وی عارض شود که از خوردن سنگ که این سم الفار است و اکثر بان
آنرا زرنیخ سفید خوانند و مداوای آنکسی که زرنیخ مصعد خورده باشد قی با آب
گرم کند و روغن بعد از ان آب گرم و جلاب و روغن کنجد با روغن
بادام دهند و طبیخ بیخ و مرقهای چرب مانند گوشت از مرغ فربه
بادام دهند و شیر تازه و لعابات و رازی گوید بدل زرنیخ سرخ
نیم وزن زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنیخ معفن اخلاط بود
و مصلح وی بلیله زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درهم بود و سوده کردن

زرنیخ خام بود که هر کی نوکواری بهم آنقی نهند و زرنیخ در آن کند و دایم نحو یک
مدتی دو هفتان زمان که لون آب تغییر کند و بریان شود بعد از ان فروگیرد و سرد گرداند
و سحق کند و بکار دارد زرنب رجل الجراد خوانند و این اسم بدان سبب نهاده اند که
مشابه آنست و بهندی بنج خوانند و بپارسی سرو ترکستان و طبیعت وی گرم
و خشک است در اخر دوم بغایت مفرح و مقوی دل بود مانند زرنباد و بسبب عطریتی که
در وی هست و لطیفی و قبضی تقویت معده کند زیاده از دیگر و چون با روغن گل یا با
و روغن بنفشه سعوط کنند درد سر که از سردی بود سود دهد و از زری نیرو
در قوت مانند سلیخه بود و گیاه معده سرد و جگر ضعیف را سود مند بود
و اوجاع اعصاب را نافع بود مجموع عصبهای بدن و محلل بادها بود که در مجموع بدن
پیدا شود و شکم ببندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود و بدل وی دار چینی
بود و گویند سلیخ و گیاه بدل این حبل است و گویند نوعی جوز بوا است
لیکن لطیفتر از او است زرنک و زرد که آب حسن است و صفت این
در باب عین در عصعص گفته شود زرنبا بقله مبارکه است بزبان سریانی
و گفته شد زرقوری رجل الزاب و گفته شد زرنیلج رماس است و گفته شد زرقون
سلیقون گویند و این اسرنج است و در سین صفت سرخ گفته شود زرافه حیوانیست

که ویرا اشتر گاو پلنگ خوانند و در خواص حیوانات صنعت وی گفته اند این مولف گوید
زرافه در زمین نوبه بود سر او بسر شتر ماند شاخ وی بشاخ گاو و پوست او بپوست
پلنگ و سینه بسینه گاو و گردنی بغایت دراز و دستها دراز و پایها کوتاه و
دنبال او بدنبال آهو ماند و صورت او بصورت شتر و پوست او به پوست
ببر و گویند نافه حبشی با بقر الوحش جمع شود از ایشان زرافه در وجود آید و
حال آنکه زرافه تن شتر دارد و سر گاو کوهی و سر وی کوچک
و سنب گاو و دنبال شتر و دندان خرد و دست دراز و پای کوتاه بی زانو

طلا کنند کلف [illegible] ببرد و [illegible] جهت دردهای [illegible] نافع بود و [illegible]
[illegible] چون [illegible] کنند [illegible] نیکو بود و وی مقوی دل [illegible] مسموم
و [illegible] بانگشت [illegible] و بول براند و سده جگر بگشاید و چون با [illegible] مرغ [illegible] که
[illegible] بخورند [illegible] بمقدار دو درم بود [illegible] جهت [illegible] و این
مجرب است و صاحب منهاج گوید یک درم تمام بود و چون با شراب بیاشامند
[illegible] که [illegible] بگشاید [illegible] که از علت فرج [illegible] کشند
و [illegible] معده بود [illegible] که دارد و مقوی معده و جگر بود و مقوی آلات
نفس بود و [illegible] بود و در [illegible] نافع بود و چون ببرند
و [illegible] بر [illegible] را نافع بود که [illegible] شور بود و [illegible]
کرم که در [illegible] باشد و [illegible] چون [illegible] طلا کنند نافع بود و اگر با ادویه خلط
کنند [illegible] در جمیع بدن بکند و درد سر که از سردی بود و شقیقه را
سودمند بود و [illegible] چون با شراب بیاشامند بول براند و [illegible] از
نیم درم بود تا یک درم و اسحق گوید مضرت [illegible] و مصلح [illegible] بود و [illegible]
گوید مصلح وی [illegible] بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و صاحب منهاج
گوید [illegible] بود و [illegible] و چون سه مثقال از وی با [illegible] بیاشامند

کشنده بود بتفریح و مسیح گوید هضم طعام بکند و رازی گوید اشتهای طعام ببرد
و مغثی بود و در خواص آورده اند که در هر خانه که زعفران بود هوام ابرص در آنجا
نرود و رازی گوید بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن دانه اترج و دو انگشت آن
سنبل و شش یک آن قشور سلیخه و صاحب منهاج گوید بدل آن دو وزن
آن خلط و سنبل روغن زعفران بود و ابن مولف گوید که بهترین زعفران ماهی
بود یعنی ابی و این چنانست که چون تر بود شعر او را باب فرو برند سه روز
آنگاه بسایه خشک کند و شعر او سبز بود و لون او بنگ سرخ بود و هیچ
سفیدی در او نبود و مغشوش نیست و پس از آن زعفران نیز بود و این زعفران
پاکیزه بود ناشکسته و پس از آن زعفران سپاهی و پس از آن رازی و
زعفران رازی را سفیدی و زردی بسیار بود و شعر او باریک بود و زعفران
شامی بهتر از رازی و بهتر از مغربی بود و همانی و کمترین زعفرانها خراسانی
بود و زعفران را بعضی بشیره انگور نم کنند تا نرم شود و سرخی او بنمایت
گردد و از آن زعفران عصری گویند و بعضی بعسل کنند و آن را زعفران معسل
خوانند و غرض این بود که بوزن زیاده شود و در سفرها و
بخیان دنیا بید زعفران جبلی تفاح بری خوانند و اگه نیز گویند

دار و نیا و ذو ثلاث حبات هم خوانند و درخت وی را ملک گویند و در غور
شیرازی کیل خوانند و جالینوس آن را بلهلیون خوانده و بهترین آن سرخ بود
و آن بستانی است و کهنه شود بعد از آن اما نوع زرد طبیعت آن سرد
و خشک و قابض بود تا بقتر از نجد معده را نیکو بود و شکم ببندد و بول ببندد
و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوت معده و جگر گرم بدهد و صاحب
تقویم گوید غذا بودن بدهد و مقوی و مسخن بود و قوة بثت بدهد و دار الفیل را نافع بود
لیکن مصدع و مرخی معده بود و مصلح وی گلشکر بود و صاحب منهاج گوید در مداوله

سه درم مسهل بود و مصدع بود و قولنج آورد و گرده را بد بود و مصلح وی انیسون
بود و اولی این بود که بغایت رسیده بود زعرور بستانی مثلث عجم خوانند
بشیرازی کیل سرخ گویند بهترین این رسیده بود و طبیعت این سرد و خشک بود
و گویند مولد بلغم بود و معده و گرده را بد بود و مصلح وی رازیانه بود زعفران الحدید
صدأ الحدید است و زنجار الحدید هم گویند بشیرازی رنگ آهن گویند و این از
آهن گیرند صنعت این بستانند سوهان آهن انرا بر روی صحیفه

بکنند و نم کنند باب و بنهند تا خشک شود و بکوبند آنچه مانده بود دیگر بار نم کنند باب
و بنهند تا خشک گردد و بکوبند تا این زعفران که هم زعفران شود و انواع ساختن این

بسیار است این یک نوع که آسان تر بود گفته شد و طبیعت وی قابض بود و سرد و چون
کهن شود گرم و خشک بود در دوم چون زن بخورد بر گیرد قطع خون رفتن بکند و چون ناف
بیاشامند منع آبستنی بکند و چون با سرکه بیامیزند و بر جرب و ریشها ضماد کنند سود مند بود و جهت
داخس که بر ناخن بر آید که آنرا بشیرازی خوره گویند نافع بود و خشونت لثه و دوایی که
رسته باشند مفید سود مند بود و بن دندان محکم دارد و چون بر نواسیر ضماد کنند نافع بود
و موی بر داء الثعلب برویاند زغبر مرو سفید است و در هم کفته شود صنعت انواع
مرو زفت رومی سه نوعست بری و بحری و جبلی بهترین
این براق صافی بود پاک املس و طبیعت

این گرم و خشک بود. عرق النسا و نقرس و مفاصل و فالج و بلدها و سرد
مهره‌ها را و نهانی را نافع بود و خنازیر را طلا کردن بغایت نافع بود خاصه
چون اول بران کند و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرست
بشش و مصلح این کثیرا بود و بدل این جاوشیر است و علک البطم و گویند بدل
این قطران است. زفت یابس زفت تر است که خشک
می شود و طبیعت خود و آنرا برنیاس

خوانند و بعضی از صنوبرسه و ارز گیرند و صنوبر خرنوبست و ارز صنوبر که
بر نمی دهد و طبیعت این گرمست در اول و گویند در دوم و خشکست در دوم و
جالینوس گوید گرمست در سیوم و وی خشکتر از زفت رطب بود قوبا را

نافع بود و ریشهای فاسد اندرونیات پاک گرداند و ریشهای سر و گوشت در
ریشها برویاند و منفعت و علل و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب طلا کنند
سود دهد و منضج ورمهای صلب بود زفت رطب زفت تر است و این رطانه
بود و در مرهمها کنند و این از قبل قیر است و از صنوبر و غیر آن از انواع
صنوبر گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن وی فیالاون خوانند و این
چنان گیرند که زفت در پختن بر بالای وی صوفی پاک بیاویزند و بخار که بران متصاعد
شود چون بسیار گردد این صوف را بفشارند در ظرفی و اندر قرع انبیق نهند
تا بچکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب ضماد کنند موی
برویاند و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و ورم ناخن بود و تلیین
ورمهای صلب بود و قوبا را زایل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک گرداند و
اگر بر ریش چهارپایان و جرب ایشان بنهند سود دهد و اگر چند نوبت
بر هر عضو که خواهند طلا کنند فربه گرداند و بر شقاق پای طلا کردن سود کند بود و منع
نفث دم بکند و مسهل بود و شریف گوید چون زفت بر حقنه کنند گزندگی مار و عقرب را
نافع بود و چون میان سر زده شود کسی که علق خورده باشد و بدان روغن اقطر العقرب
کند علق بیرون آورد و از علق او صاحب منهاج گوید چون بکبر نهند روغن وی

ناوه درم و با عسل بیاشامند تریاک زهرها بود و بزرگ مزدکی افعی طلا کردن سود دهد و درد

و ... چشم را بروجانند ریش این زایل کند و در قوت یا شند دخان کنند بود

زهیرف بزبان اندلسی غاپست و کنده شود زلابیه بشیرازی زلیبی خوانند و طلعی

گویند و این بیشتر از لوزینج و قطایف بود و زودتر هضم شود و سرفه را

سودمند بود و رطوبت سینه و شش را نافع بود و مولد صفرا بود و مصلح وی

این بود که بعد از وی سکنجبین خورند یا انار میخوش ... سده جگر تولد کند کسی را که

مجاری جگر وی تنگ بود زمرد ارسطاطالیس گوید زبرجد و زمرد

هر دو یک جنس اند و در معدن نیز از معدن ... [illegible]

[illegible]

... و طبیعت وی سرد و خشک است چون بیاشامند بوزن شش

جو از گزیدگی جانوران زهردار و سمهای کشنده خلاص یابد و باید که پیش از آنکه

زهر در وی تحلیل کند بیاشامد از هر گونه خلاص یابد و موی بریزد و پوست رها کند

و صحت یابد و اگر لاژوردی کردن ... انگشتری و با خود نگاه دارد دفع صرع کند

چون پیش از آن رعیت نگاه داشته باشند و چون در گردن کودکان خرد بیاویزند

در زمان که برآید از صرع ایمن باشند و ابن ماسویه گوید نافع بود جهت خون

رفتن و اسهال چون بیاشامند یا بیاویزند و مجهول گوید زبرجد چون حک

کرده بیاشامند جذام را نافع بود ... خواص آورده اند که چون افعی نظر بر وی

افکند آب از چشم وی روانه شود و از آنجا گویند که کور شود و خلافت

و چون سحق کنند و با ادویه جهت ... استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان

نظر بدان کردن کندی چشم زایل کند و این مولف گوید در ... آورده اند که

زمرد جوهریست شریف نفیس حجری معدنی بلون سبز شفاف با طراوت

و معدن او در حدود مغربست در شرقی بلاد صعید در زمین سودان شمال

رود نیل و بحر قلزم در کوه معظم بحدود مدینه قوس و زمرد انواعست بی رنگ

و تمام رنگ و کم رنگ کم قیمت که اخس اجناس زمرد است صابونی

گویند و بتدریج و ترتیب بالا بر رود تا تمام رنگ رسد که از آن ... ملی

و ریحانی گویند بعد از او سلقی و زنجاری و صیقلی و ظلمانی و ...

وگرانی و نیکوترین انواع زمرد ذبابیست که مثل جناح مگس قطوبیس در او می درخشد
و بلون در جمله اطراف شعاع می دهد و ریحانی آنست که در طراوت و روشنی
برگ ریحان مانده بود و سلقی آنکه برگ چغندر تازه را ماند و زنجاری بزنجار
مانده و صیقلی آنکه مصقول بود و ظلامی تیره رنگ بود و صابونی از تیرگی در دست
بصابون ماند و آسی بورد رنگ بود و گرانی مثل کند با سبز و اصم سفیدی بتو که آن
دون انواع زمرد است و عرب و قیمت زمرد در هند بیشتر بود و دمای
و ریحانی مساع بلاد فرنگست و زمرد بسوهان سوده شود و زود شکسته گردد و
طاقت آتش ندارد **زمج** مرغیست که بدان صید کنند و بپارسی جمج گویند
و تریف گوید گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن

ضعف دل و خفقان را زایل کند **زنجبیل** بهترین صینی بود که لون او بزردی
مایل بود و انبکی و طبیعت این گرمست در آخر سیوم و خشکست در دوم
تر است در اول سودمند بود جهت سده که در جگر پیدا شود از سردی و تری
و مجامعت را قوت دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد
و جگر و معده سرد را نیکو بود و جالینوس گوید فالج و لقوه .

و اغمار را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود چون بعسل بسرشند و با دوا
بیامیزند و روفس گوید عرق النسا و نقرس و فالج و صداع و جمود و سده و فالج
و اخلاط بلغمی بد را نافع بود و دیوجانس گوید گرما بکشد و پیچ امعا را نافع بود و درد
سر و شقیقه که از سردی بود سود دارد چون سحق کنند و با روغن خیری طلا کنند

وچون دو درم از وی با قند با آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود
و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم زایل کند و خوردن وی حفظ بیفزاید
و رطوبت از نواحی سر و حلق برداند و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و تری
معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مره سودا بیرون آورد و مقدار دو درم
مستعمل بود و اسحق گوید مضرّ است بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی
بوزن این دارفلفل بود یا فلفل سفید و گویند بدل وی بوزن وی و نیم
وزن این راسن بود و گویند بدل این عاقرقرحا بود **زنجبیل الکلاب**
فلفل الماء است و ورق وی مانند ورق بید بود اما بغایت زرد بود
و قضبان وی سرخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر آن
گویند که سگ رای کشند و طبیعت این گرمست در سیوم و خشکست در
اول و چون تر بود بکوبند با تخم وی و بر کلف روی و نمش کهن طلا کنند زایل کند
و اگر بر ورم صلب ضماد کنند بگدازاند صاحب منهاج گوید زنجبیل مربّی
نافعست گرده و مثانه و معده سرد را و ادرار بول بکند و سودمند بود تب
لرزدار و سرد تر را منفرده، اگر یسیه ینفع من الفالج والرعشة واللقوة والتشنج
الرطب وینشف بلة المعدة ومن سموم الهوام وتلین الطبع ویهیج الباه [illegible] عاقرقرحا

زنجبیل العجم اشترغاز است و گفته شد **زنجبیل شامی** و زنجبیل بلدی
راسن است و گفته شد **زنبق** گلیست سفید که اندرون گل وی دو سه
شاخک زرد باشد و قد این شاخ که گل دارد یک گز باشد و زیاده نیز بود
و کوتاه تر نیز باشند و بو شاخی چهار پنج و شش تا ده زیاده، هر گل بود و بوی
عظیم خوش دارد و برگ کهین شاخ بود مانند برگ مورد بود دراز تر و برگ
اصل وی مانند برگ کاشنی بود لیکن سبز تر بود صاحب جامع گوید
زنبق [illegible] بود دهن الحل المربّا با یاسمین خطا کرده است

و صاحب منهاج گوید که زنبق هو السوسن الابیض و مولف آنچه
محقق بود گفت و اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن است شاید در تحفه
گوید رازقی زنبق است باقی همه اقوالها خلافست و خطا و طبیعت
این گرمست در اول و معتدلست در تری و خشکی **زنجار** بپارسی
زنگار خوانند و بیونانی فیطوس و معنی این مجرود بود و این دو نوعست
معدنی و عمل و بهترین آن معدنی بود که در معدن مس حاصل شود و انرا
بیونانی نامسقاولنس و معنی این دوده بود و طبیعت وی گرم و خشکست

تا چهارم نیز بود و خورنده گوشت صلب بود و جرب و برص و بهق را
سودمند بود و در مرهمها استعمال کنند جهت ریشها که بدبو بود
و قوت زنگار با تند قوت مس سوخته بود لیکن زنگار از وی بقوه تر بود و
چون در بینی دمند گند بینی را زایل کند و ریش این و باید که دهن را آب کند
تا اگر از این بحلق نرسد و اگر با ادویه که نافع بود جهت چشم بیامیزند ناخنه
و سبل و سفیدی چشم و جرب و سلاق را زایل کند و تیزی چشم زیاده کند
و رطوبت این خشک گرداند بغایت و بواسیر و ناصور که در مقعد بود
چون با دارزیانه و روغن گل بیامیزند سود دهد و چون با عسل بپزند
با بانسرک بخورند سودمند بود جهت ریشها اعضا خشک مزاج مانند
ریش دهن و انسر خانه و ریش بینی و گوش و بتو با و سودمند بود جهت
غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند و غبار وی مضر بود بحلق و
مداوای وی بشیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند
از بهر آنکه چون بجگر رسد تشنج کند و مضر بود به معده از بهر آن که معده
عصبیاست و عمل داز خوردن وی مغص سخت و لذع قوی در حلق و
غثیان و ابه افتد و ریش پیدا کند و وی آورد معالجه وی بلین بود که جلاب

وآب گرم و روغن [illegible] و لعابات و مرقهای چرب بیاشامند
و بدل این بوزن این اقلیما [illegible] و وزن این زنجفر. **زنجفر**
بپارسی شنگرف خوانند و بشیرازی [illegible] و این مخلوق بود و مصنوع است
آنچه مخلوق بود بیونانی [illegible] خوانند و این حجر الزیبق است
و آنچه مصنوع بود بیونانی [illegible] گویند و این [illegible] بود و این
از گوگرد و زیبق حاصل شود و آنچه مخلوق بود از گوگرد و جیوه [illegible] معدن
[illegible] رسد و [illegible] زنجفر باشد [illegible] گویند
بقوت [illegible] و طبیعت وی معتدل بود [illegible] و در وی [illegible]
[illegible] بود و گویند گرم و خشک است در درجه سوم [illegible] در [illegible]
[illegible] و جالینوس [illegible] گوید [illegible] در دوم خشک
و [illegible] نافع بود و چون با روغن گل [illegible] طلا کنند
و [illegible] گویند نافع بود [illegible] که [illegible] پیدا شود و چون
[illegible] با روغن گل [illegible] طلا کنند بغایت
[illegible] بود و چون [illegible] که [illegible] سود دهد و
[illegible] نافع بود [illegible]